



# سیاست خارجی روسیه تزاری

مارکس

انگلس



از انتشارات

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

(۳۲)

بهاء ۱۰۰۰ ریال

## توضیح

این اثر از جمله آثاری است که توسط هواداران سازمان ما ترجمه و تنظیم گردیده و در اختیار ما قرار گرفته است. از آن جا که انتشار آثار جنبش کارگری و آزادیبخش جهان می تواند در ارتقاء دانش سیاسی و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش موثر واقع شود، ما با تأیید کوششهایی که در جهت ترجمه اینگونه آثار انجام می شود، اقدام به انتشار آن ها و از جمله این اثر می کنیم.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، ضمن ارج نهادن به کار هواداران، در حد امکانات خود در بهبود کیفی ترجمه این آثار می کوشد و از کلیه خوانندگان مبارز این کتاب تقاضا دارد که انتقادات و پیشنهادات خود را در مورد این اثر و بطور کلی کلیه انتشارات سازمان، برای ما ارسال دارند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

تیرماه ۵۸

فهرست مأخذ مطالب

| موضوع                               | نویسنده                   | منبع |
|-------------------------------------|---------------------------|------|
| ۱- توضیحی درباره کتاب حاضر          |                           |      |
| ۲- سیاست خارجی روسیه تزاری          | انگلس جلد ۲۲ صفحه ۱۱-۴۸   |      |
| ۳- روسها                            | انگلس جلد ۶، صفحه ۴۳۱-۴۳۴ |      |
| ۴- ترکیه و روسیه                    | مارکس جلد ۹، صفحه ۱۰۶-۱۰۸ |      |
| ۵- مسئله ترکیه- گسترش مرزهای روسیه  | مارکس جلد ۹، صفحه ۱۱۴-۱۱۶ |      |
| ۶- سیاست روسیه در مقابل ترکیه       | مارکس جلد ۹، صفحه ۱۶۴-۱۶۹ |      |
| ۷- مسئله روسیه                      | مارکس جلد ۹، صفحه ۲۳۲-۲۳۷ |      |
| ۸- تجارت روسیه با چین               | مارکس جلد ۱۲ صفحه ۱۵۳-۱۵۶ |      |
| ۹- مسئله الغای سرواژدر روسیه        | مارکس جلد ۱۲ صفحه ۵۹۰-۵۹۳ |      |
| ۱۰- پیشروی روسیه در آسیای مرکزی     | انگلس جلد ۱۲ صفحه ۵۹۸-۶۰۳ |      |
| ۱۱- موفقیت های روسیه در شرق دور     | انگلس جلد ۱۲ صفحه ۶۲۱-۶۲۶ |      |
| ۱۲- درباره رهائی دهقانان در روسیه   | مارکس جلد ۱۲ صفحه ۶۷۳-۶۸۳ |      |
| ۱۳- اوضاع روسیه                     | انگلس جلد ۹ صفحه ۱۴۹      |      |
| ۱۴- سیاست خارجی روسیه تزاری         | انگلس جلد ۲۲ صفحه ۱۱-۴۸   |      |
| ۱۵- مصاحبه انگلس                    | انگلس جلد ۲۲ صفحه ۵۳۳-۵۳۷ |      |
| ۱۶- قسمتی از نامه پله خانف به انگلس | انگلس جلد ۳۹ صفحه ۲۱۷     |      |
| ۱۷- توضیحات                         | -                         |      |
| ۱۸- فهرست اسامی                     |                           |      |

مختصری درباره این کتاب

جزوه "سیاست خارجی روسیه تزاری" در رابطه با اوضاع بحرانی اروپا در اواخر دهه هشتم و اوایل دهه نهم قرن ۱۹ و خطر روزافزون بروز جنگ در اروپا نوشته شده است. این اوضاع در اثر تشکیل د و بلوک سیاسی نظامی بوجود آمده بود. اتحاد سه دولت آلمان، اتریش-مجارستان و ایتالیا مسجل شده بود و زمانیکه انگلس این مقاله را مینوشت اتحاد اردوی متخاصم دیگر یعنی فرانسه و روسیه در شرف انجام بود و بهمین جهت است که انگلس در این نوشته لبه تیز حمله خود را متوجه تزارسم روسیه نموده است. انگیزه بلاواسطه نگارش این مقاله نامه ای بود که او را سا سولیچ - بنام هیئت تحریریه نشریه روسی "سوسیال دمکرات" که در آن ایام در لندن منتشر میشد - برای انگلس نوشته و دعوت بهمکاری با نشریه مزبور نموده بود. انگلس این مقاله را بزبان آلمانی نوشت و برای ترجمه بزبان روسی برای هیئت تحریریه "سوسیال دمکرات" فرستاد و ضمناً در نظر داشت که آنرا برای سایر نشریات سوسیالیستی نیز بفرستد.

اولین قسمت این مقاله در فوریه ۱۸۹۰، بزبان روسی در شماره اول مجله "سوسیال دمکرات" تحت عنوان "سیاست خارجی روسیه تزاری" بچاپ رسید و بقیه آن در اوت ۱۸۹۰، در شماره دوم همین مجله منتشر شد. متن اصلی آلمانی این مقاله در شماره آوریل نشریه آلمانی "عصر جدید" بچاپ رسید ولی از آنجا که هیئت تحریریه این نشریه بدون اطلاع انگلس در متن اصلی مقاله تغییراتی داده بود، انگلس طی نامه ای که در آوریل ۱۸۹۰ به کائوتسکی سردبیر "عصر جدید" نوشت،

شدیداً" باین دست کاری ها - که بععلل خاصی در نوشته اش شده بود - اعتراض کرد و خواستار آن شد که متن اصلی بدون هیچگونه حك و اصلاحی بچاپ برسد و هیئت تحریریه نشریه مزبور مجبور شد که با عرض معذرت از خوانندگان در شماره بعدی مجله ، همراه با قسمت آخر مقاله ، متن دست نخورده و کامل قسمت اول را نیز مجدداً " بچاپ برساند . متن انگلیسی مقاله در شماره های آوریل و مه مجله " تایم " - که در آنزمان در لندن منتشر میشد - بچاپ رسید . انگلس در هتگام ترجمه مقاله بزبان انگلیسی تغییرات مختصری در چند جای آن داده است که در موارد مربوطه آنها را بصورت زیرنویس آوردیم . این مقاله بعد ها بصورت جزوه جداگانه ای بزبانهای مختلف دنیا ترجمه شد و اکنون برای اولین بزبان فارسی برگردانده میشود .

\* \* \*

انگلس که روابط صمیمانه ای با وراسا سولیچ و پلخانف رهبران گروه " رهائی کار" داشت ، از خواهش آنها برای همکاری با نشریه " سوسیال دمکرات" استقبال کرد و با نگارش جزوه " درباره سیاست خارجی روسیه تزاری" یکی از برجسته ترین تجزیه و تحلیل های تاریخسی را از دیدگاه دیالکتیکی و سوسیالیزم علمی ، برشته تحریر در آورد . انگلس در این نوشته سیاست خارجی روسیه را در طول دو قرن گذشته بررسی کرده و گرایش ارتجاعی آنرا نشان میدهد و حکومت مطلقه تزاری را بعنصوان عامل اصلی سرکوبی نهضت های انقلابی دموکراتیک و جنبش های رهائی - بخش ملی در اروپا ، انشاء مینماید . انگلس تلاشهای اشغالگران - تزارسم و سلطه آنها که بر پایه استعمار طلبی استوار بود سرکوبی خلقهای را که سرزمین هایشان جزء خاک روسیه شده بود ، تشریح مینماید و آنتریکهای دیپلماسی تزاری و روش فرمانبرد ارانه نیروهای ارتجاعی

اروپای غربی در برابر تزارسم را برملاء مینماید . انگلس از خصلت طبقاتی سیاست خارجی تزارسم و پیوند نزدیک آن با سیاست داخلی ارتجاعی و ضد خلقی آن پرده بر میدارد و در این رابطه متذکر میشود که نه تنها مالکین و تجار روسیه بلکه همچنین بورژوازی اروپای غربی به بقای تزارسم ، بعنوان آلت سرکوبی جنبش های انقلابی ، علاقمند بودند و در نتیجه ، حکومتهای ارتجاعی اروپا حاضر بودند در صورت بروز انقلاب در روسیه ، با توسل به قهر نظامی از حکومت مطلقه تزارسم پشتیبانی کنند . اگر چه انگلس معتقد بود که روسیه تزاری در سالهای نود قرن نوزدهم همچنان " پایگاه اصلی" و آخرین دژ ارتجاع سراسر اروپا بود ولی در عین حال عقیده داشت که چه از لحاظ سیاست خارجی و چه از لحاظ سیاست داخلی ، موقعیت حکومت مطلقه تزاری در نیمه دوم قرن ۱۹ ضعیف تر شده و از نفوذ آن در جهان کاسته شده بود . بعقیده انگلس شکست نظامی و سیاسی روسیه در جنگ کریمه ضربه شدیدی بر سیاست خارجی و دیپلماسی روسیه وارد آورده بود و بحران اقتصادی اجتماعی و نظام سیاسی روسیه را تسریع کرده و در داخل روسیه موجب رشد نیروهای انقلابی ای شده بود که بصورت یک خطر جدی برای حکومت مطلقه درآمده بودند .

لنین نظریات انگلس در مورد سیاست خارجی روسیه تزاری را بدقت مورد مطالعه قرار داده و در یک سلسله مقالات تشریح کرده است .

\* \* \*

سطور بالا با استفاده از مقدمه انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم بر جلد ۲۲ آثار مارکس و انگلس و توضیحات مربوط بآن ، تهیه شده اند . در این کتاب علاوه بر " سیاست خارجی روسیه تزاری" مقالات دیگری از مارکس و انگلس را که در رابطه با روسیه نوشته شده اند ، بفارسی

برگردانده ایم که به ترتیب تاریخ انتشارشان در این کتاب میآوریم.

توضیحاتی که داخل کروشه ذکر شده اند بوسیله ما بر متن اصلی افزوده شده اند و یادداشت های اصلی کتاب یا بصورت زیرنویس نقل شده و یا بصورت یادداشت هایی در آخر کتاب آورده شده اند. —————  
مخصوصاً\* توجه خواننده را بمطالعه یادداشت های این کتاب که حاوی اطلاعات بسیار جالبی در مورد روابط دیپلماتیک و زدوبند های سیاسی —  
نظامی کشورهای بزرگ اروپائی است ، جلب می کنیم .

### سیاست خارجی تزاریس روسیه

ما ، احزاب کارگری اروپای غربی\* علاقه مضاعفی به پیروزی خبز انقلابی روسیه داریم :

اولاً\* بآن جهت که امپراتوری تزاری ، هم پایگاه بزرگ اصلی و هم انبار ذخیره و ارتش ذخیره ارتجاع اروپائی را تشکیل میدهد و موجودیت منفعل آن نیز صرفاً\* برای ما یک تهدید و خطر محسوب میشود .  
و ثانیاً\* ، از آن جهت که او [ امپراتوری تزاری ] بادخالت —  
های پایان ناپذیرش در موضوعات مربوط به غرب ، مانع رشد طبیعی ما میشود و آنرا مختل میسازد و در واقع باین منظور که مناطق سوق الجیشی —  
ایرا که سلطه او بر اروپا را برایش تضمین میکنند ، بدست آورد و باین وسیله پیروزی پرولتاریای اروپا را غیر ممکن سازد .\*\* و این نکته از طرف ما هنوز باندازه کافی مطرح نشده است .

این از خدمات مارکس است که ابتدا در ۱۸۴۸ روی این نکته انگشت گذاشت و مکرراً\* یادآوری کرد که بهمین دلیل احزاب کارگری اروپای غربی مجبورند با تزاریس روسیه بر سر مسئله مرگ و زندگی بجنگند .  
اگر من بهمین منوال سخن میگویم فقط بخاطر آنست که میخواهم در اینجا

---

\* [ در تایم\* چنین آمده است : "نه تنها سوسیالیست ها بلکه هر حزب مترقی در هر یک از کشورهای اروپای غربی . " ]

\*\* [ در " تایم " قسمت آخر این جمله بدین قرار است : "تا باین وسیله هر نوع امکان پیشرفت ، زیر پای تزارلگد کوب گردد . " ]

بعنوان ادامه دهند راه رفیق فقیدم [کارل مارکس] آنچه را که فرصت انجامش نصیب او نشد، ادامه بدهم.\*

\* در "تایم" بجای این جمله، مطالب زیر آمده است "در انگلستان نمیتوان بدون ذکر نام دیوید یورکارت درباره سیاست خارجی روسیه چیزی نوشت" او پنجاه سال تمام پی گیرانه سعی کرد که هموطنانش را با اهداف و روشهای دیپلماسی روسیه آشنا سازد. با وجود آنکه او براین موضوع احاطه کامل داشت معیناً تمام تلاشهای او فقط مورد تمسخر قرار گرفتند و فتنه گریهای مزاحم و خسته کننده ای قلمداد شدند. آری، تنگ نظران معمولی، هرکس را که سرسختانه درباره موضوعات ناگوار صحبت کند - ولو آنکه هر قدر هم این موضوعات مهم باشند - در شمار اینگونه افراد قرار میدهند. باین جهت یورکارت - که از تنگ نظران متنفر بود ولی نه طبیعت آنها و نه اجتناب ناپذیر بودن تاریخی موجودیت آنها در عصر ما را درک کرده بود - کارش بجائی نرسید. یورکارت که خود یکی از پیروان مکتب قدیم توری بود، اعتقاد داشت که تاکنون در انگلستان فقط توریها مقاومت مؤثری در مقابل روسیه از خود بخرج داده اند و رفتار و کردار لیبرالهای انگلیسی و خارجی معمولاً "بمنفع این قدرت تمام شده است" او همچنین معتقد بود که برای مقاومت در مقابل تجاوزات روسیه باید یک توری بو (یا یک ترک) و هر فرد لیبرال یا انقلابی - آگاهانه یا ناخود آگاهانه - آلت دست روسیه میباشد. اشتغال دائم یورکارت بدیپلماسی روسیه موجب شده بود که او این اعتقاد را پیدا کند که دیپلماسی روسیه قدر قدرت بوده و واقعاً "تنها عامل فعال تاریخ مدرن میباشد و تمام دولتهای دیگر فقط ابزار منفعلی هستند که در دست او قرار دارند - باین ترتیب هرکس - حتی اگر با ارزیابی اغراق آمیز او از قدرت ترکیه نیز

حتی در میان انقلابیون روسیه نیز هنوز گاهی یک نا - آشنائی نسبتاً "عظیم با این جنبه تاریخ روسیه بچشم میخورد" از یک طرف بخاطر آنکه در خود روسیه فقط داستانهای رسمی، مجاز میباشد و از طرف دیگر بآن جهت که عده ای بعزت تنفر شدیدی که از حکومت تزاری دارند، آنها بی کفایت تر از آن میدانند که بتوانند کار منطقی و مستدلسی انجام بدهد، بی کفایتی ای که آنها تا حدودی معلول کوتاه بینی و

بقیه زیر نویسی صفحه قبل.

آشنا نباشد، نمیتواند درک کند که بچه جهت این دیپلماسی قدر قدرت روسیه تاکنون نتوانسته است قسطنطنیه [پایتخت ترک عثمانی و استانبول امروزی] را تحت سلطه خود درآورد. یورکارت، تمام تاریخ جدید بعد از انقلاب فرانسه را بمنزله یک بازی شطرنج میان روسیه و ترکیه تلقی کرده و دیگر کشورهای اروپائی را مهره های این شطرنج میدانست و باین ترتیب یورکارت میبایستی خود نقش یک نوع پیغمبر شرقی را بازی کند که بجای واقعیات ساده تاریخی یک دکتربین مرموز را با زبانی اسرار آمیز و فوق دیپلماتیک ارائه بدهد، دکتربینی که سرشار بود از ایما و اشارات به واقعیاتی بسیار ناشناخته و بندرت باثبات رسیده. یورکارت دکتربین خود را بعنوان داروی شفا بخش بی چون و چرائی در برابر تفوق دیپلماسی روسیه بردیپلماسی انگلیس ارائه میداد و پیشنهاد میکرد که مسئولیت قضائی وزراء دوباره معمول گردد و یک شورای سری جانشین هیئت دولت شود. یورکارت خدمات بزرگی انجام داد و علاوه بر این یک جنتمن واقعی مکتب قدیم انگلیسی بود. البته دیپلماتهای روسیه میتوانند بخوبی و بسنا اشتیاق بگویند که: "چنانچه آقای یورکارتی وجود نداشت، مجبور بودیم چنین فردی را بیافرینیم".



تأحدودی بعلت فساد حکومت تزاری میدانند. البته این موضوع در مورد سیاست داخلی روسیه صادق است و ناتوانی دستگاه تزاری در این زمینه مشهود همگان میباشد. ولی نه فقط نقاط ضعف دشمن بلکه نقاط قدرت او را نیز باید شناخت و سیاست خارجی، جنبه ایست که تزاریسم در آن قوی است، بسیار قوی. دارودسته دیپلماسی روسیه عبارت از هیئت امنای مدرنی است که باندازه کافی قدرت آنها دارا میباشد که در صورت لزوم حتی برامیال تزار نیز فایق آید و فساد درونی خود را تحت کنترل درآورد تا بتواند هر چه بیشتر آنها در خارج اشاعه دهد. این هیئت امنای در اصل و بخصوص از بیگانگان تشکیل یافته است. کروزریکائی نظیر پوتسودی بورگو، آلمانی هائی مثل نسلرود، آلمانیهای اطراف دریای شرق مانند کیون - همانند کاترین دوم مؤسس این هیئت امناء - بیگانه بوده اند.

قشر بالای اشراف قدیم روسیه، هنوز منافع دنیوی خصوصی و خانوادگی زیادی داشتند و واجد قابل اعتماد بودن بی چون و چرائی که خدمت هیئت امنای جدید ایجاد میکرد، نبودند و از آنجا که امکان نداشت که عدم مالکیت شخصی و چشم پوشی از زناشویی - که مورد قبول کشیش های کاتولیک قرار گرفته بود - بآنها قبولانده شود، لذا باین کفایت شد که ابتدا فقط مناصب درجه دوم و تشریفاتی ای از قبیل مقام سفارت و غیره بآنها محول گردد و باین ترتیب تدریجا "مکتبی از دیپلما - تهای بومی بوجود آورده شد. تاکنون فقط یک روسی تمام عیار - یعنی گورچاکف - عالیترین مقام را در این هیئت امناء بعهده داشته است و جاشینا - یعنی فون گیرس - نیز دارای یک نام خارجی است.

این هیئت سری - که در اصل از ماجراجویان بیگانه بوجود آمده است - موجب گردید که امپراتوری روسیه بقدرت کنونی خود اعتلاء

یابد. این دارودسته عاری از وجدان ولی با استعداد که با پشتکار پدید خود چشم دوخته و از هیچ گونه عهد شکنی، خیانت، قتل و چالپوسی ابا نداشته است، با مشتهای پراز پول رشوه ها داده، از هیچ پیروزی ای بخود غره نشده و با هیچ شکستی خرد نگشته است و از روی نعش ملیونها سرباز و لاقل یک تزار عبور کرده است، این دارودسته بیش از تمام ارتشهای روسیه، موجب گسترش مرزهای روسیه شده است، مرزهای که از دنپرو دینا و وایسکل تا پروت، از رودخانه دانوب و دریای سیاه، از ساحل دون و ولگا تا آنسوی قفقاز و مناطقی که سرچشمه رودخانه های آمودریا و سیردریا میباشند، کشیده شده است. اینها روسیه را بزرگ، با عظمت و هراس انگیز ساختند و راه سلطه جهانی آنها هموار نمودند. البته باین وسیله قدرت تزاری را در داخل کشور نیز افزایش دادند. از نظر مردم عامی وطن پرست، غرور پیروزی، فتوحات متوالی، قدرت و جلال و جبروت تزاریسم بر تمام بزهکاریهای آن، بر تمام استبداد آن، بر تمام بی عدالتی ها و زورگویی های آن می چربد و گزاف گوئی های شوونیستی باندازه کافی همه لگدها را برای آنها قابل تحمل میسازد و در حقیقت هر قدر مردم روسیه با علل واقعی و جزئیات این کامیابی ها کمتر آشنا باشند، این حالت بیشتر تشدید می یابد. در عوض افسانه های رسمی را اشاعه میدهند تا بخورد مردم بدهند که چگونه دولت روسیه در همه جا (مثلاً در فرانسه و پروس) از روی خیر خواهی برای زیر دستانش و بخاطر پیشبرد میهن پرستی، دست باین اقدامات زده است. بنابراین هر فرد روسی که شوونیست باشد، دیریا زود در مقابل تزاریسم زانو میزند، همانطور که در مورد تینتومیرف شاهد آن بودیم.

و اما یک چنین دارودسته ماجراجویی چگونه توانسته است کارش بآنجا برسد که چنین نفوذ عظیمی بر روی تاریخ اروپائی پیدا کند؟

خیلی ساده آنها از هیچ چیز، چیز تازه ای نیافریده اند بلکه فقط از موقعیتی که واقعا موجود بوده است بهره برداری کرده اند. دیپلماسی روسیه برای تمام موفقیت هایش زمینه مادی بسیار محسوس و معلومی دارد. روسیه اواسط قرن هیجدهم را در نظر می گیریم: سرزمینی که در آن ایام نیز وسعت عظیمی داشت و ساکنین آن از يك همگونی نژادی نادر برخوردار بودند. کشوری که تراکم جمعیت آن کم باشد و در عین حال جمعیت آن بسرعت افزایش یابد، میتواند صرفا "بر اثر گذشت زمان" قدرت خود را گسترش دهد. مردم از نظر معنوی در حال رکود نگاهداشته شده بودند. آنها هیچ گونه انگیزه ای نداشتند ولی در چارچوب شیوه زندگی سنتی شان میتوانستند بدون چون و چرا برای هر کاری مورد استفاذه قرار گیرند. آنها سخت کوش، متهور و مطیع بودند و قدرت تحمل هر کار دشواری را داشتند و برای جنگهای آن زمان - که توده متراکم سپاهیان، سرنوشت جنگ را تعیین میکرد - يك نیروی نظامی رجحان ناپذیر را بوجود می آوردند و خود کشور نیز فقط از یکسو - از سمت غرب با اروپا در تماس بود و بنا بر این فقط از همین سمت میتوانست مورد حمله قرار گیرد. مرکزیتی وجود نداشت که بتوان با اشغال آن، قرارداد صلحی را بر این کشور تحمیل کرد. مناطق صعب العبور، وسعت سرزمین و عدم وجود منابع طبیعی، تقریبا بطور مطلق مانع آن میشد که این کشور توسط دشمن تسخیر گردد و برای کسانی که میتوانستند از چنین موقعیت تهاجم ناپذیری استفاده کنند، مقدور بود که بتوانند بدون آنکه مورد مجازات قرار گیرند، با اقداماتی دست بزنند که برای هر دولت دیگر جنگی بعد از جنگ دیگر بهمراه می آورد.

اگر چه روسیه از جنبه تدافعی تا سرحد تهاجم ناپذیری قدرت داشت ولی در عوض از لحاظ حمله نیز بهمان اندازه ضعیف بود.

تشکل، سازماندهی، تجهیزات و حرکت ارتش هاییش در درون کشور با موانع بزرگی روبرو بود و علاوه بر این با مشکلات مادی توأم با فساد بی حد و حصر کارمندان دولت و افسران، دست بگریبان بود. تمام تلاشهایی که صورت گرفته است تا روسیه را در سطح وسیعی قادر به جنگ تهاجمی نماید، تاکنون با عدم موفقیت مواجه شده است و احتمالا تلاش اخیر یعنی مقرر ساختن خدمت نظام وظیفه [۱] نیز با شکست روبرو خواهد شد. در اینجا میتوان گفت که موانع به مراتب بیش از افزایش توده هائی که باید متشکل گردند، از یاد می یابند. از این گذشته، امکان ندارد که با جمعیت ناچیز شهرنشین بتوان به تعداد عظیمی از افسران - که اکنون ضروری شده است - دسترسی پیدا کرد. این نقطه ضعف هرگز از نظر دیپلماسی روسیه مخفی نمانده است و باین جهت از قدیم الایام اهتمام ورزیده است که از هر جنگی پرهیز کند و فقط بعنوان آخرین وسیله به آن متوسل گردد و تازه آنها تحت مساعدترین پیش شرط ها - فقط جنگهایی بهزاج روسیه سازگار است که در آن متحدین روسیه، بار اصلی جنگ را حمل کنند و سرزمین آنها میدان جنگ بوده و در معرض ویرانی قرار داشته باشد و توده اصلی افراد جنگی را آنها ارائه بدهند و ارتش روسیه فقط نقش نیروی ذخیره ای را داشته باشد که در بیشتر کارزارها از گزند مصون بماند و همانند جنگ ۱۸۱۵ - ۱۸۱۳ [۲] در تمام نبردهای بزرگ، کمترین قربانی را بدهد ولی از افتخار آخرین پیروزی برخوردار گردد. البته همواره امکان چنین کیفیات مساعدی وجود ندارد و باین جهت دیپلماسی روسیه ترجیح میدهد که منافع مورد نظر و مطلوب کشور هائی را که با یکدیگر در جدال میباشند، بر خدمت مقاصد خود در آورده و آنها را بر علیه یکدیگر تحریک کند و از خصومت آنها با یکدیگر، در راه سیاست توسعه طلبانه خود بهره برداری نماید. تزارسم فقط در مقابل



حریفان کاملاً "ضعیف تری از قبیل سوئد ، ترکیه و ایران دست بجنسگ می یازد و احتیاج بآن ندارد که طعمه خود را با هیچ کس تقسیم کند .

و حالا برمیگردیم به روسیه ۱۷۶۰ : این کشور همگون تهاجم ناپذیر ، همسایه های زیادی داشت که ظاهراً " و یا واقعاً " در شرف انحطاط بودند ، در حال از هم پاشیده شدن بودند و بنا براین طعمه خوبی برای بلعیدن محسوب میشدند . در شمال ، سوئد بود که درست بخاطر آنکه کارل هفتم [پادشاه سوئد] کوشیده بود که بروسیه دست اندازی کند ، قدرت و پرستیژ کشورش را مضمحل ساخته بود و باین ترتیب سوئد را خانه خراب کرده و تهاجم ناپذیری روسیه را تأیید کرده بود . در جنوب ، ترکیه و تاتارهای کریمه که خراجگذار سلطان عثمانی بودند وجود داشتند ؛ در آنجا خرابه های عظمت گذشته باقی مانده است . قدرت تهاجمی ترکیه از ۱۰۰ سال پیش درهم شکسته شده است ، در حالیکه قدرت تدافعی آن هنوز زیاد ولی در عین حال رو بکاهش میباشد و بهترین نشانه این ضعف در حال تزاید ، آغاز جنبش های شورشی فرمانبرداران مسیحی ، اسلاو ، رومانی و یونانی است که اکثریت سکنه شبه جزیره بالکان را تشکیل میدهند . این مسیحیان که تقریباً " تمامشان متعلق به فرقه یونانی مسیحیت هستند ، قرابت بسیار نزدیکی با روسها دارند . علاوه بر این اسلاوها و مخصوصاً " صربها و بلغارها از لحاظ نژادی و قومی با روسها بسیار نزدیک میباشد . بنا براین روسیه فقط احتیاج بآن داشت که رسالت خود را بعنوان حامی کلیسای یونانی تحت ستم و اسلاوهای دربند ، اعلام دارد و زمینه آن فراهم بود که تحت لوای رهائی ، در اینجا دست باشغالگری بزند . در جنوب ، قفقاز نیز بهمین منوال بود و تزارسم میتواند بعنوان " ناجی " حکومت های مسیحی کوچک و آرامنه مسیحی که در حیطه قدرت ترکیه میزیستند ، وارد میدان شود و در

اینجا ، در جنوب ، پادشاه پیروزی ای که در اروپا نظیر نداشت و باین اشغالگر طماع چشمک میزد ، پایتخت قدیمی امپراتوری روم شرقی بود که مرکز تمام دنیای کاتولیک یونانی است ، شهری که اسم آن بیانگر سلطه بر شرق و پرستیژ است ، شهری که صاحبش در نظر مسیحیان شرق ، فرمانروای کل است ، یعنی قسطنطنیه یا تزار و گراد .

تزار و گراد ، در کنار مسکو و پترزبورگ سومین پایتخت و روسیه محسوب میشد . البته این فقط بمعنای سلطه بر مسیحیان شرقی نبود بلکه این مرحله تعیین کننده ای برای حکومت بر اروپا بود ، بمنزله سلطه بلامنازع بر دریای سیاه ، آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان بود ، یعنی این بود که هر وقت تزار بخواهد ، دریای سیاه بروی کشتی های تجارتنی و جنگی بسته شود و بیک پایگاه نظامی و یک صحنه مانور منحصر به ناوگان روسیه تبدیل گردد و روسیه بتواند از این پایگاه مطمئن و از طریق استحکامات نظامی بسفور دست به حمله بزند و در صورت لزوم و بدلیخواه خود بآن عقب نشینی نماید . آنوقت روسیه فقط احتیاج بآن داشت که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به چنین سلطه ای بر سوند [ تنگه ای در دریای شمال که میان دانمارک و سوئد قرار دارد ] و بلت ها [ بلت کوچک و بلت بزرگ تنگه هائی که بین کاتگات و دریای شرق واقع شده اند ] نایل آید . و باین ترتیب روسیه از راه دریا نیز غیر قابل تهاجم میشد .

سلطه روسیه بر شبه جزیره بالکان موجب میشود که روسیه بدریای آدریاتیک راه یابد و بطور کلی چنانچه مرزهای روسیه ، در غرب گسترش نمی یافتند و برحوزه قدرت آن بمراتب افزوده نمیشد ، این مرزها در جنوب غربی قابل نگاهداری نبودند ولی در اینجا شرایط تقریباً " از اینهم مساعد تر بود .

کشوری که بطور کامل از هم پاشیده شده بود ، يك جمهوري اشرافی که بر پایه مکیدن خون دهقانان و اعمال ستم بر آنها بنا شده بود باضافه ، قانون اساسی ای که هر نوع آگيون ملی را غیر ممکن ساخته و باین ترتیب کشور را طعمه آماده ای برای همسایگان نموده بود . از آغاز قرن [نوزدهم] لهستان فقط با هرج و مرج دست بگریبان بود و ارتشهای بیگانه مرتباً این کشور را اشغال میکردند ، در آنجا به تاخت و تاز میپرداختند و این کشور را بعنوان مهمانسرا و مسافرخانهای مورد استفاده قرار میدادند و معمولاً فراموش میکردند که مخارج مربوطه را بپردازند . پتراول ، این کشور را بطور سیستماتیک ویران کرده بود و اخلاف او فقط احتیاج بآن داشتند که دست بکار شوند . از این گذشته ، چیزی بعنوان " اصل ملی " [۳] را دستاویز قرار دادند . لهستان يك کشور همگون نبود . بعد از آنکه روسیه کبیر تحت یوغ مغولها درآمد ، روسهای سفید و سکنه روسیه صغیر متحد شدند و دولت معروف به امپراتوری لیتوانی را بوجود آوردند تا در مقابل مهاجمین آسیائی از خود دفاع کنند . بعدها اجزای پراکنده این امپراتوری با لهستان یکی شدند [۴] و از آن تاریخ ببعد در اثر تمدن عالی لهستان ، اشراف روسیه سفید و روسیه صغیر بشدت رنگ لهستانی بخود گرفتند . همچنین در زمان حکومت مذهبیون بر لهستان در قرن ۱۶ ، روسهای معتقد بآئین کاتولیکی - یونانی مقیم لهستان مجبور بآن شدند که به کلیسای رومی [آئین کاتولیک] بپیوندند . این موضوع به تزارهای روسیه کبیر بهانه مساعدی برای آن داد که قلمرو دولت لیتوانی سابق را بعنوان سرزمین ملی روسیه که تحت ستم لهستان قرار گرفته است ، اعلام دارد . لااقل خود روسهای مقیم روسیه صغیر - بگفته اسلاو شناس بزرگ و معاصر ، میلکوویچ - نه تنها بیک لهجه روسی

صحت نمی‌کنند بلکه زبان زیبای خود شانرا دارند . بهانه دیگر روسیه این بود که بعنوان حامی فرقه مذهبی یونانی [ارتدوکس] بنفع یونانیان وحدت گرا [۵] ، در کارها مداخله کنند ، گرچه اینها از مدتها قبل با کلیسای روم [کاتولیک] آشتی کرده بودند .

در آنسوی لهستان کشور دیگری که به تجزیه علاج ناپذیر مبتلا شده بود - یعنی آلمان - قرار داشت . از زمان جنگ سی ساله ، امپرا - توری روسی - آلمانی فقط اسماء وجود داشت و حیطة قدرت شاهزاده نشینهای این سرزمین همواره بیشتر حالت خود مختاری کامل را بخود میگرفت و علیرغم میل امپراتور آلمان - که حق " وتوی آزاد " [۶] معمول در لهستان را در آلمان متداول ساخته بود - قدرت این شاهزاده نشینها بموجب قرار داد صلح وستفالن صراحتاً " توسط فرانسه و سوئد تضمین گردید [۷] و بنابراین افزایش قدرت مرکزی [در رایش آلمان] وابسته به موافقت خارجیانی گردید که تمام منافعشان در آن بود که مانع این افزایش [قدرت مرکزی] گردند . علاوه بر این سوئد بعلت فتوحاتش در آلمان ، عضو رایش آلمان شده و در رایشتاگ آلمان ، کرسی و حق رأی داشت . در هر جنگی که اتفاق میافتاد ، امپراتور آلمان با شاهزاده گان آلمانی - ای که با دشمنان خارجی او متحد بودند ، سروکار پیدا میکرد و بنابراین هر جنگ ، در عین حال جنگ داخلی نیز بود . تقریباً تمام فرمانروایان شاهزاده نشین های بزرگ و متوسط رایش آلمان توسط لوئی چهاردهم خریداری شده بودند و اوضاع اقتصادی کشور آنچنان خراب شده بود که بدون پرداخت این کمک سالانه فرانسه - که بمنزله رشوه بود - امکان آن وجود نداشت که بتوان اصولاً پول را بعنوان وسیله گردش ، در کشور حفظ کرد . \* باین جهت امپراتور ، از مدتها قبل دیگر قدرت خود را ، در

\* رجوع شود به تشریح تاریخی بازرگانی و غیره " اثر گولیش چاپ ۱۸۳۰ ،

امپراتوری خویش - که فقط مخارجی برای او در برداشت و چیزی جز زحمت و درد سر برای او ببار نمیآورد - نمی‌جست ، بلکه قدرت خود را در اتریش و سرزمین های موروثی آلمانی و غیر آلمانی جستجو میکرد . و پروس رفته رفته شروع بآن کرد که در کنار قدرت اصلی رایش یعنی اتریش بعنوان يك غول ثانوی ، رشد نماید .

بدینگونه بود اوضاع آلمان در زمان پتر کبیر - این مرد واقعا " بزرگ ، برخلاف فریدريك " کبیر " - که نوکر مطیع کاترینای دوم جانشین پتر بود - از بزرگی نوع دیگری برخوردار بود . او اولین کسی بود که مساعد بودن اوضاع اروپا برای روسیه را ، بخوبی درك کرده بود و در مورد آلمان نیز همانند سوئد ، ترکیه ، ایران و لهستان اصول کلی سیاست روسیه را بوضوح دیده و تشخیص داده و اجرای آنرا آغاز کرده بود ، خیلی روشن - تر از آنچه باصطلاح در وصیت نامه او آمده است ، [وصیت نامه ای] که بنظر میرسد ساخته و پرداخته جانشینان او باشد . او بآلمان بیش از هر کشور دیگری - با استثنای سوئد - توجه مبذول داشته بود . او میبایستی سوئد را درهم بکوبد ، لهستانرا میتوانست بد لخواه خود در هر زمان بچنگ آورد و ترکیه برای او دور بود . البته او میخواست در آلمان برای خود جای پائی باز کند و موقعیتی را که فرانسه از آن برخوردار بود - و بآن شدت از آن استفاده میکرد و سوئد بحلت ناتوانیش قادر با استفاده از آن نبود - بچنگ آورد . این برای او يك وظیفه اصلی محسوب میشد و برای آنکه از طریق تسخیر سرزمین های آلمانی در زمره شاهزادگان آلمانی در آید ، از هیچ کاری فروگذاری نکرد . ولی اقداماتش بی ثمر ماند و فقط توانست سیستم خویشاوندی سببی با شاهزادگان رایش و بهره برداری

دنیاله پاورقی از صفحه قبل .  
ینا - جلد دوم صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۶ .

د پهلما تیک از نفاقهای درونی آلمان را ، بی ریزی کند .

از زمان پتر بیعد ، در اثر اعتلای پروس این وضع بهر ترتیب بیشتر بنفع روسیه تغییر کرده است . باین ترتیب ، امپراتور آلمان در خود رایش با رقیب هم طراز روبرو شد که تجزیه آلمان را ابدی ساخت و بحد اعلای خود رساند و در عین حال ، این رقیب هنوز باندازه کافی ضعیف بود که به کمک فرانسه یا روسیه نیاز داشته باشد و مخصوصا " بکمک روسیه ، باین ترتیب که هر قدر پروس خود را بیشتر بعنوان یکی از اقطار امپراتوری آلمان ، از آن رها میساخت ، پهمان اندازه بطور مسلم تری یکی از اقطار روسیه تبدیل میگشت .

بنابراین فقط سه قدرت در اروپا وجود داشتند که میبایستی در نظر گرفته شوند : اتریش ، فرانسه و انگلستان و برانگیختن این سه قدرت علیه یکدیگر و یارشوه دادن بآنها از طریق تصرف سرزمین های تازه ای ، کار چندان دشواری نبود . انگلستان و فرانسه از لحاظ نیروی دریائی همچنان برای یکدیگر رقبائی باقی مانده بودند . با تحریک اشتباهی فرانسه برای بچنگ آوردن مناطقی در بلژیک و آلمان ، امکان جلب رضایت او وجود داشت . اتریش بوسیله دادن امتیازات ساختگی<sup>۱</sup> بضرر فرانسه و پروس - و از زمان ژوزف دوم - با واریا ، راضی نگاهداشته شد . بنابراین با استفاده ماهرانه از اصطکاک منافع آنها ، این امکان وجود داشت که روسیه متحدین قوی ، آری متحدین کاملا " نیرومندی برای هر آکسیون د پهلما تیک خود داشته باشد و حالا در برابر این کشورهای همجواری که رو بزوال بودند ، در مقابل این سه قدرت بزرگ که بطور سنتی بخاطر شرایط حیات اقتصادی ، منافع سیاسی یا خاندانی و یا امیال تجاوزکارانه شان بطور دائم با یکدیگر در کشمکش بوده و پیوسته متقابلا " علیه یکدیگر سرگرم حیلہ گری بودند ، در مقابل اینها ، روسیه همگنون ،

تازه نفس و بسزمت در حال اعتلائی وجود داشت که بد شواری میتوانست مورد تجاوز قرار گیرد که کاملاً "تسخیرناپذیر بود". چنین کشوری ماده اولیه دست نخورده، انعطاف پذیر و تقریباً بی مقاومتی بود که برای افرادی که از خود خواهی و استعدادی برخوردار بودند، افرادی که در تکاپوی کسب قدرت بودند، بدون در نظر گرفتن آنکه این قدرت در کجا و چگونه بود - تاحدی که فقط یک قدرت واقعی باشد - یک میدان واقعی جولان برای استعدادها و خود خواهی هایشان بود! و قرن هیجدهم "روشن" تعداد زیادی از این قبیل افراد پرورانده بود، افرادی که در خدمت "بشریت" تمام اروپا را پشت سر گذاشته و از دزارهای کلیه شاهزادگان "روشن" بازدید کردند. و کدام شاهزاده‌های در آن زمان وجود داشت که مایل نبود "روشن" باشد؟ و اینان در کجا جای مناسبی پیدا کردند، رحل اقامت افکندند. اینها یعنی اردوی "بی وطن" اشراف و بورژواهای انترناسیونال "روشن" بودند. در مقابل سمیرامیس شمال [طبق ساطیر آسوری، سمیرامیس زنی بوده است که در ایام باستان بر قلمرو دولت آسور سلطنت میکرد و بعزت قدمت فوق العاده و تجمل پرستی و شهوت‌رانی نامش در تاریخ مانده است. در اینجا اشاره به کاترینای دوم امپراتور روسیه است.] و فرمانروای آنهاالت و سربست [دوناخیه در آلمان]، ملقب به کاترینای دوم روسیه - که خودش نیز بی وطن بود - این انترناسیونال زانو زد و کاترینا عنصری را از صفوف آن به دارودسته دیپلماسی روسیه جلب کرد.

کارل کائوتسکی، در کتابش راجع به توماس موروس نشان داده است که چگونه شکل اولیه "روشنی" بورژوائی یعنی انسان دوستی قرون ۱۵ و ۱۶ در تکامل بعدی خود منتهی به محافل کاتولیکی گردید و در اینجا می بینیم که شکل ثانویه کاملاً "بلوغ یافته آن، عیناً" در قرن هیجدهم

به مکتب مذهبی مدرن یعنی دیپلماسی روسیه تبدیل میشود. این استحالته به ضد خود است، این فرود آمدن نهائی به نقطه حرکتی است که در قطب مقابل قرار دارد، این سرنوشت ضرورتاً "طبیعی تمام حرکت های تاریخی است که درباره علل خود و شرایط موجودیت خویش دستخوش ابهام بوده و باین جهت نیز صرفاً "متوجه اهداف خیالپردازانه میباشند". اینها بوسیله "ریشخند تاریخ" بشدت اصلاح خواهند شد.

حالا به بینیم این محفل مذهبی چگونه کار میکند؟ چگونه اهداف متغیر قدرتهای بزرگی را - که رقیب یکدیگر میباشند - بعنوان وسیله ای برای هدف خود که هرگز تغییر نمی کند و بهیچ وجه فراموش نمیشود - یعنی سلطه جهانی روسیه - مورد استفاده قرار میدهد.

\* \* \*

وضع دنیا برای برنامه های تجاوزکارانه تزاری هیچوقت مساعدتر از ۱۷۶۲ - که روسی کبیر کاترینای دوم بعد از قتل شوهرش به سلطنت رسید - نبوده است. سراسر اروپا در اثر جنگ هفت ساله به دو اردوی متخاصم تجزیه شده بود [۸]. انگلستان قدرت فرانسه در داریاها، در آمریکا و در هندوستان را درهم شکسته و حالا متحد خود در قاره اروپا یعنی فردریک دوم پادشاه پروس را تنها گذاشته و این شخص در آستانه سقوط قرار گرفته بود. وقتی پتر سوم در روسیه بسلطنت رسید و از جنگ برضد پروس دست برداشت، پروس که از جانب تنها متحدش یعنی انگلستان تنها گذاشته شده و با اتریش و فرانسه دشمنی دائمی پیدا کرده بود و در جنگ هفت ساله برای حفظ موجودیت خود رمقش را از دست داده بود، راه دیگری جز این نداشت که در برابر تزار تازه بسلطنت رسیده، زانو بزند. او باین ترتیب نه تنها حامی نیرومندی پیدا کرد بلکه مدعی تصاحب قسمتی از لهستان که میان پروس شرقی و بخشی از قلمرو



سلطنتی اش قرار داشت - گردید و حالا اشغال این سرزمین هدف حیاتیش شده بود : در ۳۱ مارس ( ۱۱ آوریل ) ۱۷۶۴ کاترینا و فردریک در پترزبورگ عهد نامه مودتی منعقد ساختند [ ۹ ] که بموجب مواد سری آن هر یک از طرفین متعهد شدند که قانون اساسی موجود لهستان یعنی این بهترین وسیله برای ویرانی لهستان - را بزور اسلحه در مقابل هرگونه تلاشهای رفورم طلبانهای حفظ نمایند . باین ترتیب تقسیم آینده لهستان مسجل شده بود . تزار یک قطعه از خاک لهستان را بعنوان استخوانی جلوی پروس انداخت تا باین وسیله برای مدت یک قرن بآرامی زنجیر روسیه را بگردن پروس بیاندازد .

من به جزئیات اولین تقسیم لهستان [ ۱۰ ] نمی پردازم . اما جالب اینجاست که این تقسیم برخلاف میل ماریا ترزای مرتجع و عمدتاً بوسیله سه ستون بیداری اروپا یعنی کاترینا ، فردریک و فردریک ژوزف صورت گرفت . دو نفر آخر که با مباحثات به درایت حکومتی درخشان خودشان ، عقیده خرافی مربوط به حق دیرینه خلقها را لگد کوب میکردند ، در عین حال باندازه کافی احمق بودند که متوجه نشوند چگونه با شرکت در یغمای لهستان با جان و دل بخدمت تزاریسیم درآمده اند .

برای کاترینا ، هیچ چیز نمیتوانست مساعد تراز وجود این همسایگان بیدار ملوکانه باشد . روشنگری شعاری بود که تزاریسیم در قرن هیجدهم در اروپا مطرح کرده بود . همانطور که در قرن نوزدهم نیز شعار رهائی خلقها را عنوان کرده بود . هیچگونه اشغال ارضی ، هیچگونه عمل قهرآمیز و هیچ گونه ستمی وجود نداشت که از طرف تزاریسیم بیبانه بیداری ، لیبرالیسم و رهائی خلقها ، صورت نگرفته باشد و از لیبرالهای ساده لوح اروپای غربی گرفته تا کلادستون این موضوع را باور کرده بودند ، در حالیکه محافظ کاران مسخره نیز ، بهمین منوال بس

جمله پردازیهای مربوط به حمایت از قانون ، حقانیت [ ۱۱ ] ، حفظ نظم ، دین ، توازن در اروپا و مقدس بودن قرار دادها - که روسیه در عین حال از آن سخن میگفت - اعتقاد کامل داشتند . دیپلماسی روسیه موفق شده بود که هر دو دارودسته بورژوازی اروپا را بخرکند . فقط و فقط او بود که اجازه داشت در آن واحد طرفدار قانون و انقلاب باشد ، محافظ کار و لیبرال ، مترقی و متعصب باشد . میتوان پیش خود تصور کرد که یک دیپلمات روسی با چه نظر تحقیرآمیزی به غرب "باسواد" مینگریست .

بعد از لهستان نوبت آلمان فرارسید . اتریش و پروس در جنگ ۱۷۷۸ بر سر وراثت تاج و تخت باواریا بجان هم افتادند [ ۱۲ ] . چیزی که بازهم بنفع هیچ کس جز کاترینا تمام نشد . روسیه بزرگتر از آن شده بود که بخواهد مثل پتر با بچنگ آوردن یک شاهزاده نشین آلمانی ، در مسایل رایش آلمان بسوداگری بپردازد و اکنون در تلاش کسب موقعیتی بود که خودش قبلاً در لهستان بدست آورده و فرانسه در آلمان بآن نایل آمده بود یعنی موقعیت یک ضامن بی نظمی آلمان و مخالف با هرگونه تلاش برای رفورم . و این موقعیت را نیز بدست آورد . در عهد نامه صلح تیش در ۱۷۷۹ ، بموازات فرانسه ، ضمانت اجرای این عهد نامه و کلیه قراردادهای صلح و از جمله عهد نامه ۱۶۴۸ وستفالن مورد تأیید قرار گرفت . و باین ترتیب سند دماندگی آلمان بامضاء رسید و آلمان خوان یغمای فرانسه و روسیه اعلام گردید .

ترکیه نیز فراموش نشد . جنگهای روسیه بر علیه ترکها همواره در ایامی رخ میداد که در مرزهای غربی روسیه صلح حکمفرما بوده و اروپا حتی الامکان سرش گرم جای دیگری باشد . کاترینا به دوتا از اینگونه جنگها دست یازید [ ۱۳ ] . جنگ اول منجر به فتوحاتی در ساحل دریای

سیاه و استقلال کریمه گردید که چهار سال بعد تبدیل به یکی از ایالات روسیه شد و جنگ دوم مرزهای روسیه را از بوگ [رودخانه ای در اوکراین] به دنستر گسترش داد. در هر دو جنگ، عمال روسیه یونانیها را به قیام علیه ترکها تحریض کردند و طبیعی است که دولت روسیه در آخر کار این شورشیان را تنها گذاشت.

در ایام جنگ استقلال آمریکا، کاترینا برای خود و متحدینش - در مورد "بیطرفی مسلحانه" (۱۷۸۰) و در رابطه با محدود کردن حقوقی که انگلستان برای کشتی های جنگی خود در اوقیانوس ها مدعی بود - مطالباتی را فرموله کرد که از آن تاریخ به بعد یکی از اهداف همیشگی سیاست روسیه باقی ماند و عمدتاً در قرارداد صلح ۱۸۵۶ پاریس مورد قبول اروپا و حتی خود انگلستان قرار گرفت [۱۴] و فقط ایالات متحده آمریکا است که تاکنون بآن تن در نداده است.

بروز انقلاب فرانسه خوش شانسی جدیدی برای کاترینا بود. او که اشاعه ایده های انقلابی را در روسیه بعید میدانست و از این بابت وحشتی نداشت، انقلاب فرانسه را صرفاً "فرصت تازه ای برای بروز خصومت میان دولت های اروپائی و باز شدن دست روسیه تلقی میکرد." فریدریک ویلهلم دوم در پروس و لئوپولد در اتریش بعد از مرگ دودوست و همسایه مترقی شان سیاست مستقلی پیش گرفتند. انقلاب فرانسه بهترین موقعیت را نصیب کاترینا کرد تا هر دو وی آنها [فریدریک ویلهلم دوم پادشاه پروس و لئوپولد امپراتور اتریش] را ببهانه مبارزه با فرانسه جمهوری باز دیگر بسوی روسیه جلب نماید و همزمان با ایامی که هر دو وی آنها سرشان در مرزهای فرانسه گرم بود، مناطقی را در لهستان بچنگ آورد. هر دو کشور یعنی اتریش و پروس بدام افتادند. اگرچه پروس - که از ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۱ نقش متحد لهستان را علیه کاترینا بازی میکرد - بموقع بخود آمد

و این بار مدعی سهم بزرگتری از چپاول لهستان شد. و اتریش نیز - بهمین منوال به کسب قطعه ای از خاک لهستان رضایت داد و باین ترتیب کاترینا توانست بزرگترین سهم را از این طعمه نصیب خود سازد [۱۵] و -

حالا تقریباً تمام روسیه سفید و روسیه صغیر جزء روسیه کبیر شده بود. لکن این بار سکه روی دیگری هم دارد. باین معنی که تاراج لهستان، نیروهای ائتلاف ۱۷۹۲ - ۱۷۹۴ [۱۶] را نیز بهمین منوال تحلیل برد و قدرت تهاجمی آن بر ضد فرانسه را بقدری تضعیف کرد که فرانسه یکه و تنها باندازه کافی قدرت آنرا پیدا کرد که پیروزی را نصیب خود سازد. لهستان از پادشاه آمد. اما مقاومتش انقلاب فرانسه را نجات داد و با انقلاب فرانسه حرکتی آغاز گردید که تزارسم نیز در برابر آن عاجز میباشد و ما غربی ها هرگز این خدمت لهستانی ها را فراموش نخواهیم کرد و همانطور که خواهیم دید این تنها دفعه ای نیست که لهستانی ها انقلاب اروپا را نجات داده اند.

می بینیم که در تمام جنبه های عمده سیاست امروزی روسیه، مشخصات سیاست کاترینا بچشم میخورد: بلعیدن لهستان - ولو آنکه مجبور باشد بخشی از این طعمه را به همسایگان بسپارد، تبدیل آلمان به جوان یغمای بعدی، چشم طمع داشتن به قسطنطنیه بزرگ - یعنی هدف عمده ای که هرگز فراموش نشده و رفته رفته در شرف حصول میباشد، تسخیر فنلاند برای حفاظت پترزبورگ و بخشیدن نروژ به سوئد بعنوان جبران خسارت - که کاترینا در فریدریکهام به گوستاو سوم پادشاه سوئد عرضه نمود [۱۷] کاهش تفوق نیروی دریائی بریتانیا - بوسیله محدودیت هایی که بر اساس حقوق ملل صورت گرفت -، تحریک رعایای مسیحی شورشی در ترکیه [رعایا به اتباع غیر مسلمان عثمانی اطلاق میشود]، و بالأخره همگون سازی عبارت پردازیهای لیبرالی و مدافع "حقانیت"



تنگ نظران " بنا سواد " اروپای غربی و باصلاح افکار عمومی که معتقد باین جمله پردازی‌ها میباشند و بوسیله روسیه تحمیل شده‌اند .

بهنگام مرگ کاترینا ، روسیه خیلی بیشتر از آنچه شوونیسملی افراطی خواستاری میکرد ، نصیبش شده بود . هرچیز که اسم روسی داشت - باستثنای تعداد قلیلی از روسهای اهل روسیه صغیر که در قلمرو حکومتی اتریش سکونت داشتند - تحت سلطه جانشین او قرار گرفت و او بحق میتوانست خود را فرمانروای مطلق همه روسها بخواند . دسترسی بدریا ، حاصل شده بود و روسیه در دریای شرق نیز مثل دریای سیاه ، سواحل وسیع و بنا در بیشماری را در اختیار داشت و نه تنها فنلاندی‌ها ، تاتارها ، مغولها بلکه لیتوانی‌ها ، سوئدی‌ها ، لهستانی‌ها و آلمانی‌ها ، تحت سلطه روسیه قرار داشتند .

خوب ، دیگر چه میخواست ؟ از نظر هر ملت دیگر ، همین قدر کافی بود ولی دیپلماسی تزاری به ملت کاری نداشت و این موقعیت از نظر او ، تازه پایه ای برای آغاز کار بود .

انقلاب فرانسه ، همه تقلاهایش را کرده و برای خود فرمانر - وائی بنام ناپلئون آفریده بود یعنی ظاهراً " اولویت مدبرانه دیپلماسی روسیه را - که از يك قیام خلقی عظیم نهرا سیده بود - صحیح تلقی کرده و اکنون اعتلای ناپلئون فرصت موفقیتهای تازه ای را باو داده بود : آلمان بسرنوشت لهستان نزد يك میشد ولی پاول جانشین کاترینا ، مزاحمت فراهم آورده بود . او مردی متلون المزاج بود و نمیشد روی او حساب کرد . او هر لحظه بساط دیپلماتها را بهم میزد و باین جهت غیر قابل تحمل شده بود و بایستی از کار برکنار میگشت . برای اجرای این منظور ، براحقی افسرانی را که لازم بودند در کادر پیدا کردند ولیعهد الکساندر

باین توطئه دست داشت و آنرا می پوشاند . پاول را خفه کردند و بزودی تبلیغات تازه ای در مورد شهرت عظیم تزار جدید آغاز گردید و او بعلت طرز رسیدن خود به تاج و تخت بنده ابدی دارودسته دیپلماتها شد .

این امر به ناپلئون اجازه داد که رایش آلمان را ویران سازد . پراکندگی حاکم را به حد اعلائی آن برساند . ولی وقتی موقع رسیدگی به حساب فرار رسید ، سروکله روسیه ، دوباره پیدا شد . بموجب عهدنامه صلح یونیهویل ( ۱۸۰۱ ) ، تمام ساحل چپ رودخانه راین بفرانسه سپرده شده [ ۱۸ ] و مقرر گشته بود که شاهزادگان آلمانی رانده شده به ساحل راست راین بایستی از طریق واگذاری املاک علمای دینی رایش یعنی کشیشان و رؤسای کلیساها و غیره خساراتشان جبران گردد . حالا روسیه تضمین - هائی را که در ۱۷۷۹ دستش اکتساب کرده بود ، مستمسک قرار داده و مدعی آن بود که روسیه حق دارد باتفاق فرانسه - این دو ضامن پراکندگی رایش آلمان - بر سر موضوع تقسیم تاوانها يك پای مهم قضیه باشد . خیانت متداول شاهزادگان آلمانی به رایش و نفاق آزمندانیشان موجبات آنرا فراهم آوردند که مداخله فرانسه و روسیه عامل تعیین کننده جریانات گردد . بدینگونه بود که فرانسه و روسیه ، نقشه ای برای تقسیم قلمروهای روحانیون در میان شاهزادگان آلمانی رانده شده [ از ساحل چپ رودخانه راین ] طرح کردند و این نقشه که بوسیله بیگانگان و بفتح اجانب طرح شده بود ، در تمام بخش های مهم بصورت قانون رایش ( کمیسیون اصلی نمایندگان رایش ، در ۱۸۰۳ ) درآمد . [ ۱۹ ] .

اتحادیه رایش آلمان ، در واقع منحل شده بود و اتریش و پروس بعنوان کشورهای مستقل اروپائی برای خود تبلیغ میکردند و کاملاً همانند فرانسه و روسیه ، کشورهای کوچکتر رایش را مناطق اشغالی تلقی

میکردند . حالا تکلیف این کشورهای کوچک چه میشد ؟ پروس هنوز کوچکتر و جوانتر از آن بود که بتواند سیادت عالییه آنها را مدعی شود و اتریش نیز بتازگی آخرین بقایای این سیادت عالییه را از دست داده بود . ولی روسیه و فرانسه ، هر دو ادعای میراث خواری امپراتوری آلمان را داشتند . فرانسه ، رایش قدیم را بوسیله قهر مسلحانه متلاشی ساخته بود و بعلمت همجواری بلاواسطه در امتداد ساحل راین ، این کشورهای کوچک آلمانی را تحت فشار قرار داده بود . آوازه پیروزیهای ناپلئون و لشکریان فرانسه نیز مزید بر علت شدند که شاهزاد منشین های کوچک آلمانی در مقابل فرانسه زانو بزنند . و اما روسیه ؟ آیا اکنون که میتوانست باسانی بهدنی — که از صد سال قبل بخاطر آن تلاش کرده بود — نایل آید ، اکنون که آلمان دچار از هم پاشیدگی کامل شده بود و در حالت احتضار بسر میبرد و بی یار و یاور بخاک افتاده بود آیا در چنین موقعیتی روسیه اجازه میداد که تازه بدوران رسیده کورزیکائی [ ناپلئون ] طعمه را از دستش بریاید ؟

دیپلماسی روسیه بلافاصله یورش برای نیل به سیاست بر دولتهای کوچک را ، آغاز کرد . بدیهی است که این امر بدون پیروزی بر ناپلئون امکان پذیر نبود . بنا براین ، موضوع بر سر این بود که دل شاهزادگان آلمانی و باصطلاح افکار عمومی آلمان — البته تا حدی که در آن ایام میتوانست سخنی از افکار عمومی در میان باشد — بدست آورده شود . روی شاهزادها از طریق دیپلماسی و روی کوتاه بینان از طریق نشریات ، کار شد ، در حالیکه چاپلوسی ها ، تهدیدات ، دروغها و رشوه های پولسی روسیه با دست و دل فراخی در دربارها پخش میشد ، اعلامیه های مرموزی — که در آنها روسیه بعنوان تنها ناجی و حامی مؤثر آلمان معرفی میگشت — در میان مردم منتشر میگردد و بآن اشاره میشد که روسیه بموجب عهدنامه ۱۷۷۹ تشن دارای چنین حق و وظیفه ای میباشد . و وقتی جنگ

۱۸۰۵ آغاز گردید ، برای هر فردی که تا اندازه ای چشمهایش را بساز نگاه داشته بود ، بدیهی بنظر میرسید که موضوع فقط بر سر این است که کشورهای کوچک آلمانی میبایستی يك اتحادیه راین فرانسوی و روسی تشکیل بدهند .

دست تقدیر بداد آلمان رسید . روسها و اتریشیها در اوسترلیتز [ ۲۰ ] شکست خوردند و اتحادیه جدید راین جزء اردوگاه تزارسم نشد . [ ۲۱ ] یوغ اسارت فرانسه ، لا اقل یوغ مدرنی بود که شاهزادگان آلمانی را مجبور کرد تا شیوه مبتذل حیات خود شانرا — که با زمان در انطباق نبود — کنار بگذارند .

بعد از اوسترلیتز ، ائتلاف پروس — روسیه و نبردهای ینا ، ایلاو ، فریدلانند صورت گرفت و عهدنامه صلح تیلزیت ۱۸۰۷ [ ۲۲ ] منعقد گردید . در اینجا بار دیگر نشان داده شد که روسیه بعلمت مواضع استراتژیک مطمئن خود ، از چه امتیاز عظیمی برخوردار میباشد . روسیه که در دو جنگ شکست خورده بود ، سرزمین جدیدی از خاک متحدش را بچنگ آورد و در اتحاد با ناپلئون جهانرا بدینگونه تقسیم کرد : غرب برای ناپلئون و شرق برای الکساندر !

اولین نمره این اتحاد ، اشغال فنلاند بود . روسها بدون هیچگونه اعلان جنگ ولی با جلب موافقت ناپلئون باین کشور حمله کردند . بی کفایتی ، اختلاف نظرها و قابل خریداری بودن ژنرالهای سوئدی ، موجبات پیروزی سهل و ساده ایرا برای روسیه فراهم آوردند . اشغال گستاخانه دریای یخ زده شرق بوسیله گردانهای روسی ، موجب يك تغییر سلطنت قهرآمیز در استکهلم و واگذار کردن فنلاند به روسیه گردید . [ ۲۳ ] ولی وقتی سه سال بعد جدائی میان الکساندر و ناپلئون فرا رسید ، تزار مارشال برنادوت را که بولا يتعهدی سوئد برگزیده شده بود به آبور شهری

در جنوب غربی فنلاند که امروز تورکو نامیده میشود] ، فراخواند و باو وعده داد که هر آنچه وسایل اتحاد انگلستان و روسیه را برضد فرانسه فراهم آورد ، تروژ را باو خواهد بخشید . [۲۴] .

و باین ترتیب بود که در ۱۸۱۴ نقشه کاترینا - یعنی فنلاند مال من ، تروژ مال تو - تحقق پذیرفت .

البته فنلاند فقط پیش درآمد کار بود و چیزی که مورد نظر

الکساندر بود ، مثل همیشه تزار و گراد بود . در تیلزیت و در فوت [۲۵]

ناپلئون موکدا " موافقت کرده بود که ملداو و والاخای نصیب روسیه گردند

و در مورد تقسیم نیز مذاکراتی صورت گرفته بود که البته شامل قسطنطنیه

نمیشد . روسیه از ۱۸۰۶ در حال جنگ با ترکیه بسر میبرد . این بار نه

فقط یونانیها بلکه صربها نیز شورش کرده بودند . [۲۶] اما آنچه در

رابطه با لهستانی ها حالت طعنه را داشت در مورد ترکها مقرون بینه

حقیقت بود ، یعنی اینکه بی نظمی ، باعث حفظ آنها شد : سرباز معمولی

خستگی ناپذیر ترک ، فرزند دهقان سخت کوش ترک ، در اثر این بی -

نظمی فرصت آنها پیدا کرد تا آنچه را که پادشاهای دزد و فاسد به تباهی

کشانده بودند ، جبران نماید . ترکها شکست خوردند اما ازها در نیامدند

و ارتش روسیه فقط به کندی در راه تزار و گراد پیش میرفت .

البته در مقابل این " بازبودن دست " روسیه در شرق ، موافقت

شده بود که دست ناپلئون در راه برقرار ساختن سیستم اقلیمی و قطع هر

نوع تجارت با انگلستان [۲۷] باز گذاشته شود و این برای روسیه بمعنی

خانه خرابی مالی بود . این زمانی بود که اویگن اونژین ( قهرمان داستان

پوشکین ) از آدام اسمیت فرا میگرفت که چگونه يك کشور ، ثروتمند میشود و

چنانچه این کشور مازاد تولید داشته باشد دیگر احتیاجی به داشتن

پول ندارد ، در حالیکه پدر او قادر بدرك این مطلب نبود و مجبور بود که

املاکش را یکی بعد از دیگری به رهن بگذارد .

روسیه فقط از طریق تجارت دریائی و صدور مواد خام خود به

بازار اصلی آن ایام یعنی انگلستان ، میتوانست پول بدست آورد و روسیه

تا آنزمان بیش از آن غریب زده شده بود که بتواند بدون پول ، زندگی کند .

منع داد و ستد با انگلستان برای روسیه تحمل ناپذیر شده بود . اقتصاد ،

نیرومند تراز دیپلماسی و تزار بود ، داد و ستد با انگلستان بدون سرو -

صدا از نو برقرار گردید و مواد قرارداد تیلزیت نقض گردید و جنگ در

۱۸۱۴ آغاز شد .

ناپلئون با ارتش های متحد تمام کشورهای غربی اروپا ، از مرز -

های روسیه گذشت . لهستانی ها که با وضع آنجا آشنا بودند و بهتر

میتوانستند قضاوت کنند ، باو توصیه کرد که در دوینا و در کنار دنیپر

توقف کند ، لهستان را سازماندهی نماید و در آنجا منتظر حمله روسها

باشد . يك فرمانده نظامی نظیر ناپلئون باید متوجه میشد که این نقشه

درستی بود . اما ناپلئون که در قله بلند سرگیجه آوری - که پایه های

آن متزلزل بودند - قرار داشت ، دیگر نمیتوانست به لشکرکشی های

بیطئی بپردازد . موفقیت های سریع ، پیروزیهای درخشان و عهدنامه های

که برق آسا منعقد میشدند ، برای او جنبه الزام را پیدا کرده بودند .

باین جهت به توصیه لهستان ترتیب اثر نداد و بمسکو رفت و باین ترتیب

روسها را به پاریس آورد .

نابودی ارتشهای بزرگ ناپلئون در هنگام عقب نشینی از مسکو ،

ناقوس قیام عمومی علیه سلطه فرانسه در غرب اروپا را بصدا درآورد . در

پروس تمام مردم بپا خاستند و فریدریش ویلهلم بز دل را مجبور به جنگ بر

علیه ناپلئون نمودند . واتریش بمجرد آنکه از نظر تجهیزات آماه شد ، به

روسیه و پروس پیوست بعد از نبرد لایپزیک [۲۸] اتحادیه راین - که

ناپلئون بوجود آورده بود - از هم پاشید و هنوز ۱۸ ماه از فتح مسکو بدست ناپلئون نگذشته بود که الکساندر بعنوان آقاو معبود اروپا وارد پاریس شد .

ترکیه که مورد خیانت فرانسه قرار گرفته بود ، طی قسار داد صلحی که در ۱۸۱۲ در بخارست با روسیه منعقد ساخت بسارایی را باین - کشور سپرد . کنفرانس صلح وین مملکت پادشاهی لهستان را نصیب روسیه نمود [۳۰] و باین ترتیب نه دهم سرزمین های سابق لهستان بچنگ روسیه افتاد . اما از همادینها مهمتر موقعیتی بود که تزار روسیه کسب کرده بود و در قاره اروپا رقیبی در کنار او وجود نداشت و اتریش و پروس اکنون دنباله روی او شده بودند . خاندان سلطنتی پوربون بار دیگر بدست او در فرانسه روی کار آمد و باین جهت نیز مطیع او بود . سوئد بیساده اش سیاست دوستانه اش نسبت به تزار ، نروژ را دریافت کرد و حتی خاندان سلطنتی اسپانیا ، بازگشت خود بقدرت را بمراتب پیشتر مدیون پیروزیها<sup>ی</sup> روسها ، پروس ها و اتریشی ها میدانست تا پیروزیهای ولینگتون که هرگز قادر به سرنگون ساختن امپراتوری فرانسه نبود .

روسیه هرگز در گذشته چنین مقام و موقعیت عظیمی نداشت و حالا گام دیگری از حدود مرزهای طبیعی خود فرانهاده بود . اگر شوونیزم روسیه برای اشغالگریهای کاترینا هنوز بهانه هائی داشت - البته نمیخواهم بگویم که این بهانه ها موجه بودند - ولی در مورد اشغالگریهای الکساندر بهیچ وجه نمیتواند سخنی از آن در میان باشد . فنلاند ، فنلاندی و سوئدی است ، بسارایی رومانی ایست و لهستان ، لهستانی است . اینجا دیگر مسئله وحدت اقوام نزدیک ولی پراکنده ای که همه آنها اسامی روسی دارند ، مطرح نیست . در اینجا موضوع بر سر اشغال عریان و قهرآمیز سرزمین های بیگانه است . اینجا موضوع بر سر

تاراجگری است .

\* \* \*

شکست ناپلئون بمعنی پیروزی رژیم های سلطنتی اروپا بر انقلاب فرانسه بود که امپراتوری ناپلئون آخرین مرحله آنرا تشکیل میداد و ایمن پیروزی را با استقرار "حقانیت" جشن گرفتند . البته در حالیکه تالیران فکر میکرد که میتواند بوسیله این عبارت پردازیهها - که خودش کشف کرده بود - الکساندر را راضی نگهدارد ، در واقع دیپلماسی روسیه با این جمله - پردازیهها تمام اروپا را ببازی گرفته بود . روسیه به بهانه حمایت از حقانیت "اتحاد مقدس" را - که بمنزله بسط اتحاد روسیه و اتریش و پروس بود - علم ساخت . این اتحاد که تحت ریاست روسیه بود در خدمت کلیه شاهزادگان اروپا و برعلیه خلقهای مربوطه بود [۳۰] . بزودی خواهیم دید که دیگر شاهزادگان چه اعتقادی به تزار و دیپلماسی او داشتند .

از نظر تزار و دیپلماسی روسیه موضوع اکنون بر سر آن بود که از هژمونی خود بر اروپا استفاده کند و گام دیگری بسوی تزارو گراد بردارد . و باین منظور میتواند سه اهرم را بکار بیاورد : رومانی ها ، صربیه ها و یونانی ها . یونانی ها قابل استفاده ترین عامل بودند . آنها يك ملت تاجر بودند و تجار بیش از دیگران از تضییقات پادشاهان ترك رنج میبردند . دهقانان مسیحی ای که تحت سلطه ترکیه بودند از نظر مادی وضعیتشان بهتر از هر جای دیگر بود . آنها تشکیلات قدیمی خودشانرا که قبل از سلطه ترکها داشتند حفظ کرده بودند و از خود مختاری کامل برخوردار بودند . البته تا زمانیکه مالیاتهایشان را میپرداختند . ترکها قاعدتاً گاری بآنها نداشتند و فقط بندرت مورد تعرضاتی قرار میگرفتند که دهقانان غرب اروپا در قرون وسطا معمولاً مجبور بودند از اشراف تحمل کنند . روشی که نسبت بآنها اجراء میشد ناشایسته بود ولی از نظر مادی ، موجودیست

آنها نسبت بوضع فرهنگی موجود خلقهای آن زمان نامتناسب تراز حد معمول نبود و باین جهت مدت مدیدی طول کشید تا "راجای" اسلاو متوجه آن شد که وضع زندگی اش تحمل ناپذیر میباشد. [راجا به اتباع غیر مسلمان ترکیه عثمانی اطلاق میشد] بعکس داد و ستد یونانی ها — از زمانیکه حکومت عثمانی آنها را از رقابت خرد کننده و نیزی ها و جنوا هائسی نجات داده بود — سرعت ترقی کرده و بقدری اهمیت کسب کرده بود که دیگر سلطه ترکها را نیز نمیتوانست تحمل کند. در واقع حکومت ترکیه مثل همه حکومتهای شرقی با جامعه سرمایه داری جور در نیاید و ارزش اضافی بدست آمده از گزند ساتراپها و پادشاهان مصون نبوده و ناقد اولیسن شرط اساسی کسب و کار بورژوازی میباشد\* یعنی آنکه تضمینی برای شخص تاجرو مالکیت او وجود ندارد باین جهت جای تعجبی وجود ندارد که یونانی ها بعد از دو شورش که در ۱۷۲۴ برپا کرده اند، اکنون نیز دوباره قیام نموده اند [۳۱].

بنا بر این قیام یونانی ها، فرضت مناسبی بود لکن دیپلماسی تزاری برای آنکه بتواند در اینجا درست و حسابی فشار خود را وارد کند، میبایستی از دخالت غرب جلوگیری نماید یعنی آنکه میبایستی غرب را در خانه خودش سرگرم میساخت و بهمین منظور عبارت پردازیهای مربوط به "حقانیت" بنحو درخشانی تنظیم شده بود. پادشاهانی که با اصطلاح حقانیت داشته در همه جا باندازه کافی منفور مردم بودند و تلاشهای مردم برای بوجود آوردن اوضاع و احوال قبل از انقلاب، تمام غرب را دستخوش هیجان ساخته بود. در فرانسه و آلمان مردم در حال غلیان بودند. در اسپانیا و ایتالیا قیام های آشکاری صورت گرفت [۳۲] دیپلمات

\* در "تایم" برمتن اصلی "داد و ستد انتقامی" افزوده شده است:

تزار در تمام این توطئه ها و شورش ها دست داشت. البته این بمعنی این نیست که آنها را برپا کرده و یا به پیروزیهای موقتی آنها کمکی کرده بود ولی آنچه را میتوانست بوسیله مأمورین نیمه رسمی خود انجام بدهد تا در خانه متحدین خود آشوب برپا سازد، انجام داد.\* لکن هستقیما "از عناصر شورشی پشتیبانی میکرد البته تا زمانیکه آنها ماسک یونان دوستی را بر چهره داشتند. و اینها جز طرفداران یونان که پول جمع آوری میکردند و داوطلبان و گروههای کاملاً مسلحی به یونان میفرستادند، چه کسانی بودند؟ چه کسانی سوی کار برنارها [۳۳] و سایر لیبرالهای غرب؟

همه این بازیها مانعی در راه آن نبود که الکساندر تزار روسیه در کنگره های آخن، ترویا، لیباخ و ورونا، پادشاهان اروپائی را دعوت به اتخاذ تصمیمات شدیدی علیه اتباع خود شان ننماید و برای سرکوبی انقلاب ایتالیا در ۱۸۲۱، اتریشی ها را بایتالیا نفرستد و در ۱۸۲۳ — فزانسویها را برای سرکوبی انقلاب اسپانیا روانه آنجا نسازد [۳۴] و حتی قیام یونانی ها را ظاهراً "مطرود نشمارد، در حالیکه همزمان با آن، همان انقلاب را تحریض میکرد و یونان دوستان غرب را تشویق به کمکهای بیشتری باینقلاب یونان مینمود. بار دیگر اروپای ساده لوح بنحوی باور نکردنی بمسخره گرفته شده بود. تزار رسم "حقانیت" را برای شاهزادگان و مرتجعین اروپا موعظه میکرد و رهائی و روشنگری را برای لیبرالهای کوتاه بین و هر دوی آنها او را باور میکردند.

\* در "تایم" چنین آمده است: "تاد در میان اتباع متحدین خود تخم ناسا — رضایتی و نفاق بیافکند."

\*\* در "تایم" آمده است: "و حفظ وضع موجود"



در ورونا [یکی از شهرهای ایتالیا] يك وزير فرانسوی —  
 شاتوبریان رمانتیک — کاملاً " مسحور و مجذوب شده بود . زیرا — تزار  
 فرانسویها را امیدوار ساخته بود که هرآینه مثل بچه آدم بحرف روسیه گوش  
 کنند ، مناطق طرف چپ رودخانه را این را بآنها خواهد سپرد . دیپلماتی  
 روسیه با این نوید — که بعدها در زمان شارل دهم بوسیله وعده  
 قاطعانه ای تأکید گردید — فرانسه را ببازی گرفته و باستثنای مسوارد  
 معدودی تا سال ۱۸۳۰ سیاست فرانسه در شرق را تحت الشعاع آن  
 قرار داده بود .

علیرغم همه اینها ، سیاست انسان دوستانه تزارها — که میکوشید  
 که تحت عنوان رهائی مسیحیان یونان از زیر فشار اسلامی ، خسودش را  
 جانشین حکومت اسلامی سازد — پیشرفت دلخواه خود را نداشت . \* زیرا  
 همانطور که شاهزاده لیون سفیر روسیه در لندن [در مراسله ۱۸ — ۳۰ —  
 اکتبر ۱۸۲۵] میگوید :

" تمام اروپا با انزجار به این غول روسی — که نیروی  
 عظیم آن فقط منتظر يك علامت است تا علیه اروپا بحرکت  
 درآید — می نگرند ، باین جهت منافع اروپا در آنست  
 که از قدرت ترکیه که دشمن طبیعی ماست ، پشتیبانی  
 کند ."

جنگ در یونان با پیروزی ایکه توأم با نشیب و فراز بود ، ادامه  
 داشت در حالیکه کلیه تلاشهای روسیه — برای آنکه موافقت قدرتهای بزرگ

با اروپائی را برای اشغال ایالات ساحل دانوب جلب کند و باین وسیله  
 ترکیه را مجبور به تسلیم نماید — با ناکامی مواجه شد و تا اینکه در ۱۸۲۵ ،  
 مصریها بکمک ترکیه شتافتند و یونانی ها در همه جا شکست خوردند و قیام  
 تقریباً " خفه شد . دیپلماتی روسیه یا باید بشکست تن در میداد یا آنکه  
 تصمیم جسورانه ای اتخاذ میکرد .

نسلرود صدراعظم روسیه به توصیه سفرایش گوش داد . پوتسو-  
 دی بورگو ( طی مکاتبه ۶ — ۱۴ اکتبر ۱۸۲۵ ) و لیون از لندن ( طی مکاتبه  
 ۱۸ — ۳۰ اکتبر ۱۸۲۵ ) بدون چون و چرا توصیه کردند که باید جسورانه  
 عمل شود : ایالات ساحل دانوب بایستی فوراً بدون توجه به نظر اروپا  
 اشغال میشدند ولو آنکه بقیمت يك جنگ اروپائی تمام شود . لکن الکساندر  
 تزار روسیه ، سست ، متلون المزاج ، متفرعن و مرموز و رمانتیک بود . او از  
 یونانی های امپراتوری روم شرقی ( آنطور که ناپلئون آنها را خطاب می —  
 کرد ) نه تنها زیرکی و تقلب بلکه تزلزل و خمودگی را نیز آموخته بود و شروع  
 بآن کرد که موضوع " حقانیت " را جدی بگیرد و باین ترتیب از شورشیان  
 یونان شیر شده بود . در آن ایام که هنوز راه آهن وجود نداشت و جنوب  
 تقریباً " غیر قابل دسترسی بود ، و او بدون آنکه دست بکاری بزند در اطراف  
 تاکان روك [ بندری در ساحل دریای سیاه ] بمسافرت پرداخت . و ناگهان  
 خبر آمد که در گذشته است و شایعه مسموم کردن او سرزبانها افتاد . آیا  
 دیپلماتی روسیه پسر را همانطور از بین برد که روزگاری پدر را از بین  
 برده بود ؟ بهر حال از نظر دیپلماتی روسیه ، مرگ الکساندر هیچ وقت  
 نمیتوانست متناسب تر از آن زمان اتفاق بیفتد !

با جلوس نیکلابه تخت سلطنت روسیه ، تزاری روی کار آمد که  
 دیپلماتی روسیه بهتر از آنرا نمیتوانست آرزو کند . مردی که شخصیت يك

\* در " تایم اول و آخر این جمله به ترتیب زیر آمده است :

" با وجود همه اینها ، تمام دنیا به سیاست انسان دوستانه تزار . . . .  
 با سوء ظن و در بهترین حالت با بی تفاوتی برخورد میکرد ."



سرجوخه معمولی را داشت\* و جلوه سلطه را بر همه چیز ترجیح میداد و باین جهت امکان آن وجود داشت که باین جلوه او را به هر کاری وادار نمود. اکنون بطور جدی تر دست بعمل زده شد و جنگ علیه ترکیه برآه افتاد، بدون آنکه اروپا مداخله ای بنماید. انگلستان بوسیله جمله — پردازی های لیبرالی و فرانسه بوسیله وعده و وعید هائی که ذکر کردیم بآنجا کشانده شدند که بناوگان دریائیشان دستور دادند باتفاق روسیه در ۲۰ اکتبر ۱۸۲۷ در ناوارینو [یا پیلوس بند ریست در پلپولسن — یونان] بدون اعلان جنگ به ناوگان دریائی ترکیه — مصر حمله کرده و آنرا منهدم سازند. [۳۵] و اگر چه انگلستان بزودی از ماجرا کناره گیری کرد ولی فرانسه بوریونی همچنان باتحاد خود با روسیه وفادار ماند. در حالیکه تزار به ترکها اعلان جنگ داد و قوای روسیه در ۶ مه ۱۸۲۸ از پسرورت گذشتند [پروت: یکی از رودخانه های فرعی شط دانوب است] ۱۵ هزار سرباز فرانسوی آماده اعزام به یونان شدند و در اوت و سپتامبر در آنجا پیاده گشتند. این هشدار بود به اتریش که در راه لشکرکشی روسیه بسوی قسطنطنیه مانعی بوجود نیآورد. و آلا باید به جنگ با فرانسه تن در دهد. باین ترتیب اتحاد روسیه و فرانسه بمنظور اشغال قسطنطنیه — توسط روسیه و تصاحب ساحل رود این بمرحله اجراء درآمد.

دی بیچ [فرمانده قوای روسیه] تا آدریانا پیشروی کرد ولی هنوز بیش از دو هفته از مقاومت ترکها نگذشته بود که دی بیچ در وضعیت قرار گرفت که مجبور شد با عجله از طریق بالکان عقب نشینی کند. ارتش او فقط عبارت از ۲۰ هزار نفر بود که يك چهارم آن گرفتار طاعون شده بود.

\* در "تایم" چنین آمده است: "مردی که تساوت را نیرومندی و لجاجت دمدی مزاجانه را قدرت اراده تلقی میکرد."

در این هنگام سفیر پروس در قسطنطنیه بوسیله اخبار دروغ در مورد پیشروی روسها — که در واقع مطلقاً غیر ممکن بود — واسطه صلح شد و بقول مولتکه، فرمانده روسی را نجات داد:

"از وضعی که در صورت ادامه آن احتمالاً فقط چند روز بعد میتوانست او را از اوج پیروزی به قعر شکست فرود آورد." (صفحه ۳۹۰ "لشکرکشی روسیه به ترکیه" اثر مولتکه).

بهر حال قرار داد صلح، برخی از نواحی مصب دانوب را نصیب روسیه ساخت: ناحیه ای در بخش آسیائی ترکیه و بهانه های تازه ای برای مداخله در امور ایالات دانوب بدست روسیه داد. [۳۶] و از این لحظه ببعد، این امر مشکلی برای ارتش روسیه شد که در این دوره بندرت از شر آن راحت بود.

قبل از آنکه از این امتیاز بیشتر استفاده شود، انقلاب ژوئیه روی داد [۳۷]. حالا عبارت پردازیهای لیبرالی عمال روسیه برای مدت کوتاهی کنار گذاشته شد و موضوع فقط بر سر دفاع از "حقانیت" بود. لشکرکشی اتحاد مقدس به فرانسه تدارك دیده شد ولی در همین ایام، قیام لهستان رخ داد و روسیه را برای مدت یکسال بخود مشغول داشت و باین ترتیب لهستان برای دومین بار با فداکاری خود انقلاب اروپا را نجات داد. [۳۸]

اکنون میپردازیم به مناسبات روسیه و ترکیه در دوران ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸. این مناسبات باین جهت مهم بودند که برای اولین بار روسیه بعنوان حامی ترکیه در برابر زبردست شورشی ترکیه یعنی محمد علی پاشا حاکم مصر وارد میدان شد و ۳۰ هزار سرباز برای حفاظت قسطنطنیه به پیسفور گسیل داشت و قرار داد هونکیار — اسکله سی در حقیقت چندین

سال ترکیه را تحت سلطه روسیه قرار داد [۳۹] . همچنین طی این دوران ، روسیه توانست در ۱۸۴۰ يك ائتلاف نظامی اروپا را که علیه روسیه در شرف تکوین بود ، بوسیله خیانت غیر مترقبه پالمستون بیک ائتلاف ضد فرانسه تبدیل نماید [۴۰] . یکی دیگر از ویژگی‌های مهم این دوران آن بود که ایالات اطراف دانوب را بوسیله اشغال مداوم و استثماردها - نان و همچنین بوسیله تطمیع بوجارها [ اشراف فتودالی سابق روسیه و رومانی ] بكمك " قانون اساسی ایالات دانوب " [۴۱] . برای انضمام پروسیه آماده میساختند . ( نگاه کنید به " سرمایه " مارکس جلد اول صفحه ۸۱ ) \* لکن از این دوران عمدتاً " وقف اشغال قفقاز و روسی نمودن آن شد - که پس از مبارزات بیست ساله بالاخره روسیه بآن نایل آمد .

البته در این میان حادثه بسیار بدی برای دیپلماسی روسیه پیش آمد ، باین معنی که وقتی شاهزاده کنستانتین در ۲۹ نوامبر ۱۸۳۰ از ترس شورشیان ورشو ، گریخت ، تمام اسناد دیپلماتیک او بدست شورشیان افتاد . متن اصلی تلگرافهای وزیر امور خارجه [ نسلرود ] و رونوشت رسمی تمام مکاتبات مهم سفیر روسیه و باین ترتیب تمام دوز و کلک‌های دیپلماسی روسیه از ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ آفتابی شد . \* \* دولت لهستان

---

\* در " تایم " بجای آنچه در متن اصلی داخل پرانتز آمده ، زیرنویسی بشرح زیر درج شده است : " مقرراتی برای روستا نشینان وضع شد که قسمت عمدتاً کادگان را بدون هیچگونه ستمزدی در اختیار بوجارها یعنی آریستوکراتهای ارضی کشور قرار میداد . " [ برای توضیح بیشتر رجوع کنید به جلد اول " سرمایه " کارل مارکس چاپ انگلیسی فصل دهم صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۲ ] .

\* \* در " تایم " چنین آمده است : " تمام دوز و کلک‌های دیپلماسی روسیه و تمام آنتریکهائی که در روسیه در سالهای ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ انجام داده بود ، افشاء شدند . "

این مکاتبات را بوسیله بارون زامویسکی به انگلستان و فرانسه فرستاد و بعد ستور ویلهلم پنجم پادشاه انگلستان در ۱۸۳۵ این اسناد توسط دیپلماتیک یورکهارت بصورت جزوه ای منتشر شدند . هنوز هم این جزوه یکی از بزرگترین منابع و بهرحال تردید ناپذیرترین منبع برای اطلاع از آنتر-یکهائی است که تزاریسیم با توسل بآنها ملت‌های اروپای غربی را علیه یکدیگر تحریک و تحریض میکرد تا بتواند در نتیجه این تشتت و نفاق بر همه آنها حکومت کند .

دیپلماسی روسیه نه تنها از انقلابات اروپای غربی صدمه‌های ندیده بود بلکه استفاده‌هایی نیز بطور مستقیم از آنها نموده پیسود بطوریکه قادر بود از بروز انقلاب فوریه ۱۸۴۸ بعنوان يك رویداد کاملاً مساعد استقبال نماید . چه چیز میتواندست برای روسیه خوشایند تر از این باشد که انقلاب به اتریش سرایت کند و باین وسیله نه تنها رقیب اصلی دیپلماسی روسیه یعنی مترینخ [ صدراعظم اتریش ] را از میان بردارد بلکه اسلاوهای اتریش - این متحدین احتمالی تزار روسیه - را نیز از خواب غفلت بیدار کند ؟ چه چیز میتواندست برای روسیه خوشایند تر از این باشد که انقلاب به برلین کشیده شود و باین ترتیب به هوسهای فردريك ویلهلم چهارم که همه چیز میخواست و هیچ کاری از دستش برنمیآمد - خاتمه دهد و او را همچنان مطیع روسیه نگاهدارد ؟ روسیه از هرگونه سرایت انقلاب مصون بود و لهستان بقدری تحت اشغال نظامی روسیه بود که نمیتوانست دست از پا خطا کند . و وقتی انقلاب حتی تا ایالات دانوب گسترش یافت [۴۲] موقعیت مناسبی نصیب دیپلماسی روسیه گردید ، باین ترتیب که بهانه ای برای تجاوز به ملدوا و والاخای بدست روسیه افتاد تا نظم را از نو برقرار سازد و سلطه روسیه را در این نواحی بیشتر و بیشتر تثبیت نماید .

البته قضیه بهمین جا ختم نمی شد . اتریش ، یعنی سرسخت ترین و لجوج ترین رقیب روسیه در مرزهای شبه جزیره بالکان ، در اثر شورش مجارستان و وین در آستانه زوال قرار گرفته بود . لکن پیروزی مجارستان مترادف با بروز نبرد انقلاب اروپائی بود و وجود تعداد بیشمار لهستانی در ارتش مجارستان ، باعث میشدند که انقلاب این بار در مرزهای لهستان متوقف نگردد . در اینجا بود که شهامت نیکلا گل کرد و ارتش خود را روانه مجارستان ساخت و نیروهای نظامی مجارستان را بوسیله ارتش نابرابر خود از پا درآورد و باین ترتیب شکست انقلاب اروپا را تضمین نمود . و وقتی پروس هنوز برای آن تلاش میکرد که از انقلاب بنفع اضمحلال اتحادیه کشورهای آلمانی استفاده کند و لااقل کشورهای کوچک شمال آلمان را تحت سرکردگی پروس درآورد ، نیکلا در نقش داوراز ورشو دستورات خود را به پروس و اتریش دیکته کرد و به نفع اتریش رأی داد [۴۳] و پروس به پاس فرمانبرداری دیرینه اش از روسیه ، بطرز تنگ باری تحقیر گردید ، زیرا برای لحظات کوتاهی امیال عاجزانه مقاومت را بروز داده بود . نیکلا همچنین در مورد مسئله شلسویک هوستاین [ایالات شمالی آلمان] بضرر آلمان رأی داد و بعد از آنکه از خوش خدمتی کریستیان گلوکسبورگی متقاعد شد ، او را برای سلطنت دانمارک در نظر گرفت [۴۴] . و حالا نه فقط مجارستان بلکه تمام اروپا در برابر تزار زانو زده بود و در واقع مستقیماً در نتیجه انقلاب ، وقتی دیپلماسی روسیه از ته قلب از انقلابات در اروپای غربی احساس شادمانی میکرد ، آیا حق بجانب او نبود ؟

لکن با وجود این ، انقلاب فوریه اولین ناقوس خطر برای تزاریسم بود . روح کوچک نیکلای کوته بین نمیتوانست خوش شانسی بزرگی را که لیاقتش را نداشت ، هضم کند و در رابطه با موضوع قسطنطنیه

شتابزدگی زیادی بخرج داد و جنگ کریمه شروع شد . انگلستان و فرانسه بکمک ترکیه شتافتند و اتریش در آتش شوق آزمندانه ای میسوخت . زیرا اتریش میدانست که انتظار روسیه از او مبنی بر اینکه به پاس کمک جنگی در مورد مجارستان و بخاطر داوری ورشو ، در این جنگ بیطرف بماند و حتی به اشغالگرهای روسیه در اطراف دانوب کمک کند ، بمعنی آنست که اتریش از کراکو تا اورسوا و سلمین در محاصره روسیه قرار خواهد گرفت و این با اتریش کاری کرد که تقریباً " هرگز نمیکرد یعنی اینکه جرأت کرد که عقیده خود را ابراز نماید ."

جنگ کریمه کمدی بزرگ از اشتباهات بود که انسان هر لحظه از خود سؤال میکند که در این ماجرا چه کسی مغبون شده است؟ البته این کمدی ، گنج های بیشماری را بریاد داد و بیش از یک ملیون نفر را تلف کرد . هنوز مدت کوتاهی از پیاده شدن نیروهای متفقین به بلغارستان نگذشته بود که اتریشی ها رهسپار ایالات ساحل دانوب شدند و روسها از اطراف رودخانه پروت عقب نشینی کردند . باین ترتیب اتریش در ساحل دانوب خود را میان طرفین متخاصم جای داد بطوریکه گسترش جنگ به این ناحیه فقط با اجازه او امکان داشت . البته اتریش حاضر بود که در جنگ در مرزهای غربی روسیه شرکت کند . اتریش میدانست که روسیه هرگز این ناسپاسی او را نخواهد بخشید . بنا براین اتریش حاضر بود که با متفقین متحد شود اما بشرط آنکه جنگ واقعاً " جدی ای صورت بگیرد که لهستان را دوباره بوجود آورد و مرزهای غربی روسیه را تا حدود زیادی

\* ( در این رابطه جمله معروفی از شوارتسنبرگ صدراعظم و وزیر امور خارجه وقت اتریش در تاریخ ماندماست که مضمون آن چنین است : " دنیا انگشت حیرت بد ها نخواهد گرفت که ما تا چه حد میتوانیم نمک نشناس باشیم ! " )

بعقب برگرداند . در يك چنین جنگی پروس نیز میبایستی به متفقین ملحق میشد زیرا روسیه تمام آذوقه و مهمات خود را از طریق عبور از خاک پروس تأمین میکرد . و يك ائتلاف اروپائی میتوانست روسیه را در خشکی و دریا محاصره نماید و با قوای نظامی بیشتر و برتر خود دست به حمله ای بزند که در پیروزی آن تردیدی وجود نداشته باشد .

ولی این بهیچ وجه مورد نظر انگلستان و فرانسه نبود بلکه برعکس ، هردوی آنها خوشحال بودند که در نتیجه اقدام اتریش از خطر يك جنگ جدی مصون ماند هاند . پیشنهاد پالمستون چیزی بود که روسها آرزویش را داشتند یعنی اینکه متفقین به کریمه حمله کردند و در آنجا در گل فرو رفته و لوئی ناپلئون با شادمانی فراوان از این پیشنهاد استقبال کرد و دوستی بآن چسبید . از طریق کریمه بداخل روسیه پیشروی کردن ، يك جنون استراتژیک بود . و باین ترتیب متفقین خوشوقت بودند که جنگ به يك جنگ ظاهری تبدیل شده بود و همه شرکت کنندگان اصلی در جنگ از این بابت خرسند بودند . اما نیکلا ، تزار روسیه نمیتوانست برای همیشه تحمل کند که نیروهای نظامی دشمن در دروازه های امپراتوریش و در خاک روسیه مستقر باشند . و باین جهت برای او جنگ ظاهری بزودی تبدیل بیک جنگ جدی گردید . اما سرزمینی که برای يك جنگ ظاهری مناسب بود برای يك جنگ جدی خطرناک شد . قدرت روسیه در دفاع بسود . وسعت عظیم سرزمین های کم جمعیت آن ، وجود مناطق ناهمواری که فاقد ذخایر و منابعی بودند ، همه اینها باعث آنکه روسیه تمام نیروهای جنگی خود را در سیاستوپل — این تنها نقطه مرزی — متمرکز ساخت ، بضرر خود روسیه تمام شد . استپ های جنوب روسیه که میتوانستند قبرستان مهاجمین بروسیه شوند ، گورستان ارتش های روسیه شد . ارتشهایی که نیکلا با بی ملاحظگی احمقانه و خشن خود ، یکی بعد از دیگری — و

آخر سر در سرمای سخت زمستان — به کریمه فرستاد از پاد آمدند . و وقتی آخرین ستونهای نظامی ایکه تجهیزاتشان ناکافی و آذوقه و مهماتشان بسیار ناچیز بود با عجله گرد هم آورده شده و به جبهه جنگ اعزام شدند ، دو سوم افرادشان قبل از رسیدن به جبهه تلف شدند . گردانهای زیادی در طوفان و برف هلاک شدند و ستونهای نظامی باقیمانده حتی قادر نبودند که بطور جدی به دشمن حمله کنند . و در این شرایط بود که نیکلای سبک مغز هر مدعا بازبونی از پاد آمد و برای فرار از عواقب جنون سزای خود با نوشیدن سم دست بانتحار زد .

قرارداد صلحی که جانشین او [ الکساندر دوم ] با عجله منعقد ساخت خیلی معتدل و ملایم بود [ ۴۵ ] ولی در عوض عواقب جنگ در درون روسیه اثرات بی اندازه مهمی برجای گذاشت . تزاریسم برای آنکه بتواند در درون مرزهایش بحکومت مطلقه خود ادامه بدهد ، مجبور نبود که نه تنها در جنگهای خارجی شکست ناپذیر باشد بلکه مجبور نبود دائما پیروزمند باشد و اطاعت بی چون چرای اتباع خود را با جذب شهرونیستی پیروزی و فتوحات دائما تازه ای ، پاداش بدهد ولی حالا تزاریسم عاجزانه بزانو درآمده بود آنها در دست در شکل چشم گیر خارجی آن روسیه در برابر تمام جهانیان و همچنین در برابر مردم خرسودش فستش باز شده بود و در تعقیب آن همه بیدار شده بودند . مردم روسیه در اثر قربانیهای عظیمی که در جنگ متحمل شده بودند از خواب غفلت بیرون آمدند و تزار مجبور بود که بشدت از فداکاری آنها استمداد بطلبد . او تصور میکرد که میتوان مردم را بدون چون و چرا به انفعال و اطاعت گورکورانه رجعت داد . روسیه نیز بتدریج از نظر اقتصادی و روشنفکری تکامل یافته بود . اکنون يك طبقه تحصیل کرده دیگر ، یعنی بورژوازی ، در کنار اشراف بوجود آمده بود . مختصر کلام آنکه تزار جدید مجبور بود

نقش يك ليبرال را بازی کند . اما این با در درون کشور . لکن بایسن ترتیب تاریخ جدیدی برای اوضاع داخلی روسیه آغاز گردید ، تاریخ جنبش مغزهای ملت روسیه و تاریخ بازتاب آنها ، یعنی افکار عمومی ای که اگر چه هنوز بسیار ضعیف بود ولی دائماً " بیشتر و بیشتر کسب اعتبار میکرد و کمتر مورد بی حرمتی قرار میگرفت . و باین ترتیب دشمنی برای دیپلماسی تزاری بوجود آمد که بدست او محکوم به نیستی خواهد شد زیرا این نوع دیپلماسی فقط تا زمانی مقدور میباشد که مردم بدون برو و برگرد منفصل بمانند و اراده ای جز اراده دولت نداشته باشند و وظیفه ای جز خدمت سربازی و پرداخت مالیات برای اجرای اهداف دیپلماتها نداشته باشند . بمجرد آنکه روسیه يك تکامل درونی پیدا کند و باین وسیله مبارزات حزبی داخلی در آن صورت گیرد ، بوجود آمدن يك شکل حکومتی قانونی که این مبارزات حزبی بدون تشنجات قهرآمیز در آن جریان داشته باشند ، فقط مسئله زمان خواهد بود . البته آنوقت سیاست اشغالگرانه کنونی روسیه دیگر بگذشته تعلق خواهد داشت و تغییر ناپذیری همیشگی اهداف دیپلماتیک در اثر مبارزه میان احزاب سیاسی بمنظور رسیدن بحکومت از بین خواهد رفت و در اختیار داشتن بدون چون و چرای نیروهای ملی منتهی خواهد بود روسیه بدشواری تهاجم پذیر بود و بهمین گونه خود نیز از نظر قدرت تهاجمی نسبتاً " ضعیف خواهد بود و مثل تمام کشورهای دیگر اروپائی خواهد شد و قدرت واقعی دیپلماسی کنونی آن برای همیشه درهم شکسته خواهد شد .

بعد از جنگ [ کریمه ] گورچاکف وزیر امور خارجه روسیه [ طی تلگرافی که برای دیپلماتهای روسیه در کشورهای اروپائی فرستاد ] گفت : " روسیه خشمگین نمیشود بلکه متشکل میگردد خود او نمیدانست که حرفش چقدر حقیقت دارد . اگر چه او فقط در رابطه با دیپلماسی روسیه سخن گفته

است . ولی روسیه غیر دولتی نیز خودش را متشکل نموده و خود دولت باین تشکل کمک کرده است جنگ ثابت کرده بود که روسیه ولو صرفاً " از نقطه نظر نظامی ، به راه آهن و صنعت بزرگ احتیاج دارد . باین ترتیب دولت دست اندر کار پروراندن يك طبقه سرمایه دار در روسیه گردید . بدیهی است که این طبقه نمیتوانست بدون پرولتاریا وجود داشته باشد و برای آنکه عناصر پرولتری بوجود آورده شوند بایستی دهقانان با اصطلاح رها میشدند . و دهقانان مجبور بودند با واگذار کردن بهترین زمینها<sup>۱</sup> که در اختیار داشتند ، آزادی شخصی خود را از اشراف خریداری کنند و آنچه برایشان باقی میماند ، بیشتر از حدی بود که برای مردن کافی بود و کمتر از اندازه ای بود که برای زنده ماندن کفایت میکرد . در حالیکه ریشه "اوبش چینا" \* ی دهقانی روس باین ترتیب کنده میشد ، همزمان با آن بورژوازی بزرگ جدید بوسیله امتیازات مربوط به صنایع راه آهن ، گمرکات استحفاظی و شرایط مساعد تر دیگر به بهترین نحو توسعه داده شد و باین صورت در شهر و روستا يك انقلاب اجتماعی بجریان افتاد و اندیشه هائی را که یکبار بحرکت درآمده بودند ، دیگر آرام نگذاشت . بورژوازی - جوان روسیه در يك جنبش لیبرال طرفدار قانون منعکس شد که پرولتاریای در چال تکوین را به حرکت درآورد یعنی چیزی که معمولاً " نیپلیسم نامیده میشود . اینها نتایج واقعی تشکل روسیه بودند .

گاه چنین بنظر میرسید که دیپلماسی روسیه هنوز درك نمیکرد که چه رقیبی برای او در داخل کشور در شرف بوجود آمدن بود . برعکس ، از نظر سیاست خارجی چنین بنظر میرسید که روسیه به پیروزی ای بعد از

\* در "تایم" این اصطلاح بوسیله زیرنویسی بشرح زیر توضیح داده شده است : "انجمن دهقانی خود مختار روسی"



پیروزی دیگر نایل می‌آمد. در کنگره ۱۸۵۶ پاریس اورلف نقش اصلی ایرا-  
 که عده زیادی خواستار ایفای آن بودند - بازی کرد. او نه تنها چیزی  
 را از دست نداد بلکه بموفقیت های جدیدی نیز نائل آمد - یعنی امتیاز  
 جنگی ایکه انگلستان برای خود در دریا مدعی شده بود و روسیه از زمان  
 کاترینا با آن مبارزه میکرد - موکداً ملغی شدند. شالوده اتحاد میان  
 روسیه و فرانسه برضد اتریش ریخته شد [۴۷]. و وقتی لوئی ناپلئون در  
 ۱۸۵۹ رضایت داد که روسیه انتقام خود را از اتریش بگیرد این اتحاد  
 عملاً صورت گرفت. مارینی نتایج قرارداد های روسیه و فرانسه را در آن  
 ایام افشاء ساخت. بموجب آن قرار بود در صورت ادامه مقاومت [اتریش]  
 يك شاهزاده روسی کاندیدای سلطنت يك مجارستان مستقل گردد. ولی  
 اتریش بسرعت پیمان صلح را امضاء کرد و باین ترتیب خود را از این مخمصه  
 نجات داد. البته از ۱۸۴۸ خلقها، برنامه های دیپلماسی را برهم  
 زدند. ایتالیا برخلاف میل تزار لوئی ناپلئون، مستقل شد و بوحسنت  
 خود نایل آمد [۴۸].

جنگ ۱۸۵۹، پروس را نیز بوحسنت انداخت و موجب شد که  
 پروس ارتش خود را دو برابر کند و مردی را روی کار بیاورد که لا اقل در يك  
 نکته با دیپلماسی روسیه وجه مشترکی داشت یعنی در رابطه با بکار بردن  
 بی محابای هر نوع وسیله ای که لازم میدانست. این مرد، بیسمارک بود.  
 او در اثنای قیام لهستان در ۱۸۶۳، در مقابل فرانسه، اتریش و انگلستان  
 بنحو ماهرانه ای بنفع روسیه موضع گرفت و در راه پیروزی روسیه از هیچ  
 کاری فروگذاری نکرد. [۴۹] و همین امر تضمینی برای آن شد که روسیه از  
 سیاست معمولیش در رابطه با شلسویک هولشتاین صرف نظر کند و موجب  
 گردید که این شاهزاده نشین در ۱۸۶۴ از دانمارک جدا گردد [۵۰] و  
 بعد از آن، جنگ اتریش و پروس در ۱۸۶۶ رخ داد. در اینجا نیز تزار

از مجازات مجدد اتریش و اعتلای قدرت پروس احساس خوشوقتی میکرد.  
 پروس، تنها فرمانبردار وفاداری بود که حتی بعد از توسری ایهم که در  
 ۱۸۴۹-۱۸۵۰ خورده بود همچنان بروسیه وفادار مانده بود. جنگ  
 ۱۸۶۶، جنگ فرانسه و پروس را بهمراه آورد و بار دیگر تزار از "جاجا-  
 مولوزه" \* پروس جانبداری کرد، یعنی آنکه اتریش را مستقیماً مورد تهدید  
 قرار داد و باین ترتیب تنها متحدی را که میتوانست مانع شکست کامل  
 فرانسه بشود، از صحنه بدور نگاه داشت. اما در اثر پیروزیهای سریع  
 ارتش آلمان، همان اندازه در ۱۸۷۰ کلاه سر الکساندر رفت که در ۱۸۶۶  
 بسلوئی ناپلئون رفته بود. ارتش آلمان بجای جنگهای دراز مدتی که رمق  
 طرفین متخاصم را می کشید - ضربات سریعی وارد آورد و در عرض پنج  
 هفته امپراتوری بناپارتی را سرنگون و لشکریان آنرا با سارت بآلمان برد.

در آن ایام فقط يك مرجع در اروپا وجود داشت که اوضاع را  
 بخوبی درك کرده بود و این، شورای کل اتحادیه بین المللی کارگران بود  
 که در ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ بیانیه ای صادر کرد و در آن وجه تشابهی را که  
 میان ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ وجود داشت، مطرح ساخت. \* [رجوع شود به  
 \* در "تایم"، انگلس توضیحی بشرح زیر بعنوان زیرنویس بر متن اصلی افزود  
 است: "معمولاً" وقتی تلگرافی از ویلهلم پادشاه پروس - در مورد پیروزیهای  
 ارتش پروس - بدست الکساندر ردوم، تزار روسیه میرسید، تزار فریاد میزد  
 "جاجا مولوزه یعنی عموی نامدارم".

\*\* در "تایم" در این قسمت خلاصه ای از خطا بیهودم شورای کل انترناسیونال  
 اول در باره جنگ آلمان و فرانسه ذکر شده است که با این جمله شروع میشود:  
 "کاملاً" مثل ۱۸۶۵ که قول و قرارهایی میان لوئی بناپارت و بیسمارک رد و پسند  
 شده بود. و با این جمله ختم میشود: "که به يك جنگ نژادی میان نژادهای  
 اسلامی و رومی ختم گردید".



جنگ ۱۸۶۶ با موافقت لوئی ناپلئون صورت گرفته بود اما پیروزی پروس و گسترش قدرت این کشور، کافی بود تا فرانسه را بلافاصله به موضع خصمانه ای علیه پروس بکشاند و بهمین منوال موفقیت های تازه پروس در ۱۸۷۰ و افزایش قدرت پروس - آلمان که با آن همراه بود روسیه تزاری را به موضع خصمانه ای علیه پروس کشاند ولو آنکه تزاریسم در حین جنگ از لحاظ دیپلماتیک از آلمان پشتیبانی میکرد. نفوذ سنتی روسیه بر روی آلمان که عمدتاً پیش شرط نفوذ روسیه بر روی اروپا بود. اکنون در هم شکسته شده است. در حال حاضر که در خود روسیه نیز جنبش انقلابی شروع به آن کرده است که خطرناک بشود، تزار نمیتواند این از دست دادن پرستیژ در خارج را تحمل کند. و جالا هر آینه آلمان با غضب الزاس و لورن، فرانسه را باغوش روسیه سوق بدهد، یا باید بآن تن در دهد که آشکارا آلت دست نقشه های اشغالگرانه روسیه گردد و یا آنکه باید بعد از يك دوران کوتاه استراحت خود را در آن واحد برای جنگ بر علیه روسیه و فرانسه آماده نماید، جنگی که با آسانی میتواند به يك جنگ علیه متحدین اسلاوی - روسی مبدل شود.

امپراتوری جدید آلمان با جدا ساختن آلزاس و لورن از فرانسه [۵۱] خدمت بزرگی بروسیه کرد و باین ترتیب فرانسه را باغوش روسیه انداخت. دیپلماسی تزاری اکنون در این موقعیت عالی قرار داشت که آلمان و فرانسه را - که بعلت انضمام آلزاس و لورن بآلمان، بسختی با یکدیگر دشمن شده بودند و بسته بروسیه بداند و باردیگر از این موفقیت مناسب برای تجاوز به تزاروگرا استفاده کند و در چنین شرایطی جنگ ۱۸۷۲ با ترکیه آغاز گردید. بعد از جنگهای طولانی، نیروهای روسیه در ژانویه ۱۸۷۸ تا پشت دروازه های پایتخت ترکیه پیشروی کردند و در

این هنگام بود که چهار کشتی زره دار انگلیسی در بسفور ظاهر شدند و روسیه را مجبور کردند که با احترام برج و باروهای کلیسای ایاصوفیسا در استانبول، عملیات نظامی خود را متوقف سازد و قرارداد صلح سان - استفانو را برای تجدید نظر در يك کنفرانس اروپائی مطرح سازد. [۵۲] ظاهراً پیروزی عظیمی نصیب روسیه شده بود. رومانی، صربستان و مونته نگرو [ناحیه ای در ساحل دریای آدریاتیک] بوسیله روسیه گسترش یافته شده بودند و باین جهت مدیون او بودند، استحکامات چهارگانه میان دانوب و بالکان - این پایگاه نظامی مستحکم ترکیه - [۵۳] موقتاً از بین رفته بود. بالکان یعنی آخرین سد دفاعی قسطنطنیه از جنگ ترکیه خارج شده و خلع سلاح گشته بود، بلغارستان و روملی شرقی [اصطلاح تاریخی ایست که در مورد قسمت جنوب شرقی بلغارستان کنونی بکار میرفت] اگرچه ظاهراً قسمتهائی از ترکیه بشمار میرفتند و لسی در حقیقت اعمار روسیه بودند. روسیه سرزمین هائی را که در ۱۸۵۶، در پزارایی [سرزمینی میان رودخانه های پروت، دنستر و ساحل دریای سیاه] از دست داده بود، دوباره بچنگ آورد، در ارمنستان مواضع مهم جدید بپسندید و درآمده بودند، اثرش بوسیله اشغال بوسنین بعنوان شریک جرم در تقسیم ترکیه و مخالف کلیه تلاشهای استقلال طلبانه و وحدت خواهانه صربی معرفی شده بود و بالأخره ترکیه بعلت آنکه سرزمین هائی را از دست داد و رمقش کشیده شده و مجبور بپرداخت خسارات جنگی طاقت فرسائی بروسیه شده بود، کاملاً تحت وابستگی روسیه درآمده بود و در وضعیتی قرار داشت که به تغییر کاملاً صحیح روسها، فقط بطور موقت بخار بوسفور و داردانل را برای روسیه حفظ میکرد. باین ترتیب چنین بنظر میرسید که روسیه فقط احتیاج بآن داشت که لحظه مناسبی را بدلخواه خود انتخاب کند تا به هدف نهائی بزرگ خود یعنی قسطنطنیه

لکن در حقیقت قصیه طور دیگری بود . اگر چه از دست دادن آلزاس و لورن از یکسو فرانسه را باغوش روسیه انداخته بود ولی پیشروی روسیه بسوی قسطنطنیه و قرارداد صلح برلن از سوی دیگر اتریش را باغوش بیسمارک سوق داد . و باین ترتیب بار دیگر تمام اوضاع و احوال تغییر کرده بود . قدرتهای بزرگ قاره اروپا به دو اردوی بزرگ که یکدیگر را تهدید میکردند ، تقسیم شدند : روسیه و فرانسه از یکسو و آلمان و اتریش از سوی دیگر . و کشورهای کوچکتر باید بگرد این دو محور جمع شوند . و اما این بمعنی آنست که تزاریم روسیه نمیتواند گام بزرگ آخر را بردارد و نمیتواند واقعا "قسطنطنیه را تصاحب کند ، بدون آنکه جنگ جهانی ایکه شانس موفقیت طرفین در آن تقریبا " مساوی باشد ، درگیر شود و در این جنگ جهانی تصمیم نهائی احتمالا " به دو نیروی متخاصم که جنگ را آغاز کرده اند بستگی نخواهد داشت بلکه بستگی به انگلستان دارد . زیرا جنگی که در آن آلمان و اتریش بر علیه فرانسه و روسیه پیکار کنند ، مانع ورود و استفاده غذائی از غلات روسیه میگردد . پس وارد کردن غلات فقط از راه دریا صورت خواهد گرفت و تفوق انگلستان بر دریاهای باو اجازه میدهد که مانع ورود غلات بفرانسه و یا آلمان گردد یعنی انگلستان میتواند بر حسب تمایل باین یا آن طرف ، این یا آن کشور را دچار گرسنگی و قحطی نماید \* \* اما مبارزه برای تصاحب قسطنطنیه در یک جنگ جهانی

\* [الکساندر اول تزار روسیه در ۱۸۰۸ ضمن ملاقاتی با کالین کورت سفیر فرانسه ، صراحتا " گفته بود که قسطنطنیه " کلید خانه ماست "]

\* \* در "تایم" در این قسمت زیرنویسی باین شرح اضافه شده است :  
" انگلستان قادر بود بدون حقوق دریائی ایکه از مدتهای مدید برای خود

که انگلستان نقش تعیین کننده را در آن داشته باشد . درست در وضعیتی صورت میگیرد که دیپلماسی روسیه از صد و پنجاه سال پیش باین نظر کوشیده است از آن پرهیز نماید ، یعنی وضعی که منجر به یک شکست میشود \*

#### بقیه زیرنویس صفحه قبل :

قائل بود و سرانجام بوسیله اعلامیه پاریس از آن صرفنظر کرده بود ، در یک جنگ عادی بیک یاد و قدرت متحد در قاره اروپا کفایت نماید . این متحدین اروپائی انگلستان میتوانند در عصر راه آهن - حتی در صورتیکه یک محاصره دریا هم وجود میداشت - همواره واردات دلخواه خود را از راه زمینی از طریق کشورهای بیطرف دریافت نمایند . خدمت بزرگی که پروس در جنگ کریمه بروسیه کرد ، عبارت از همین بود . اما در یک جنگ اروپائی نظیر جنگی که در حال حاضر ما را تهدید میکند تمام قاره به اردوهای متخاصم تقسیم شده و حفظ بیطرفی برای یک مدت طولانی غیر ممکن خواهد بود . داد و ستد میان کشورها از طریق زمینی تا حدود زیادی مختل و یا حتی بطور کلی کاملا " قطع خواهد شد . در چنین وضعیتی انگلستان از این تأسیف خواهد خورد که چرا از حقوق خود صرفنظر کرده است . از طرف دیگر ، بروز چنین جنگی تمام قدرت و تأثیر ناشی از تفوق دریائی انگلستان را آشکار خواهد ساخت . و بیش از این نیز چیزی لازم نیست .

\* در "تایم" در این قسمت ، مطالب زیر بمتن اصلی افزوده شده است :  
" دیپلماتهای سنت پترزبورگ اهمیت این مطلب را از نظر دور نداشتند که مقاومت احتمالی در برابر دست اندازی و استقرار روسیه در بغار بسفور را بخوبی خنثی سازند . بعد از جنگ کریمه و مخصوصا " بعد از قیام هندوستان [۵۲] ، کوشش برای تصرف ترکستان [۵۵] - که قبلا " نیز در

عملاً، نیز يك فرانسه جمهوری - که مصادراً امور حکومتی آن همواره در حال تغییر میباشند - بهیچ وجه نمیتوانست متحد مطمئنی برای تزارسم باشد و از این مهمتر آنکه نمیتوانست با آرزوهای قلبی او جسور در بیاید و فقط احیای رژیم سلطنتی در فرانسه میتواندست با اندازه کافی

بقیه زیر نویس صفحه قبل

۱۸۴۰ صورت گرفته بود - یکی از وظایف مبهم روسیه شده بود روسیه با اشغال تاشکند در ۱۸۶۵ برای خود پایگاهی در مسیر رودخانه سیرداریا بوجود آورده بود - روسیه همچنین در ۱۸۶۸ سمرقند و در ۱۸۷۵ کوکاندرا ضمیمه خاک خود نمود و خان نشین های بخارا و خیوه را تحت انقیاد خود درآورد و جزء اقمار روسیه ساخت و سپس از گوشه جنوب شرقی دریای خزر به پیشروی دشواری در جهت مرو پرداخت در ۱۸۸۱ گتوک تپه، اولین پایگاه مهم خود را در بیابانهای آن نواحی برپا ساخت و حکومت مرو را در ۱۸۸۴ مجبور به تسلیم نمود و اکنون راه آهن سراسری شمال دریای خزر، خلائی را که در طرق ارتباطی میان میخائیلو خسکی در ساحل دریای خزر و چارد شهر واقع در کنار رودخانه آمودریا وجود داشت، پر میگرد. مع الوصف وضع روسها در ترکستان هنوز مدتها کار دارد تا بتواند پایگاه مناسب و مطمئنی برای حمله به هندوستان باشد ولی بهرحال خطرتهاجم روسیه به هندوستان را بیشتر کرده و موجب اضطراب دائمی ساکنین بومی آن نواحی شده است. تا زمانیکه سلطه انگلیس در هند با یک رقیب گردن کلفت احتمالی مواجه نبود، حتی شورش ۱۸۵۷ هند و سرکوبی وحشتناک آن نمیتوانست فقط بعنوان حادثه ای تلقی گردد که در تحلیل نهائسی موجب تثبیت سلطه انگلستان میشد. ولی وقتی یک قدرت نظامی طراز اول اروپائی - که میتواند ایران و افغانستان را بزور و یا با تطمیع و مذاکره

تضمینی برای وجود يك متحد در جنگ وحشتناکی باشد که در حال حاضر امکان آن وجود دارد و بهمین جهت تزارسم از پنج سال پیش خاندان سلطنتی اورلئان را مورد حمایت بیدریغ خود قرار داده بود و بهمین جهت نیز يك خویشاوندی سببی براه انداخته شد، باین ترتیب که بسا خانواده سلطنتی دانمارک - این پایگاه روسیه در تنگه سوند - [تنگه ایست میان جزیره سیلان که متعلق به دانمارک میباشد و قسمتی از کشور سوئد] وصلت کردند و برای آنکه وسایل تجدید سلطنت خاندان اورلئان که بهمین منوال در حال تبدیل شدن به پایگاه روسیه شده بود - در فرانسه آماده شود، از ژنرال بولا نژر استفاده شد و ژنرال بولا نژر کسی است که خود طرفدارانش در فرانسه شهرت داده اند که منبع اسرار آمیز پولهای که آنقدر ولخرجانه تقسیم می کنند، کسی جز دولت روسیه نیست که مبلغ

بقیه زیرنویس صفحه قبل

بصورت اقمار خود درآورد - در ترکستان مستقر گردید و با گامهای آرام و مطمئنی در جهت جبال هند و کش و سلیمان پیشروی کند، آنوقت موضوع حالت کاملاً دیگری خواهد داشت، آنوقت دیگر سلطه انگلستان برهند از حالت يك سر - نوشت تغییر ناپذیر بیرون آمد و آلترناتیو دیگری در مقابل اهالی بومی وجود خواهد داشت. چیزی که بوسیله قهرآفریده شده است بوسیله قهرنیز از بین برده شود و آنوقت در هر زمان که انگلستان بخواهد راه دریای سیاه را بروی روسیه ببندد، روسیه نیز متقابلاً سعی خواهد کرد که در سرهائی برای انگلستان در هند بوجود آورد و با وجود همه اینها انگلستان دارای آنچه قدرتی در ریائی بزرگی است که میتواند در یک جنگ عمومی - آنطور که در حال حاضر خطر آن مطرح است - خیلی بیش از آنچه روسیه میتواند با و ضرر رساند، بروسیه خسارت وارد آورد.

۱۵ میلیون فرانک برای مخارج تبلیغاتی در اختیارشان قرار داده است. [۵۶] باین ترتیب روسیه بار دیگر در مسایل داخلی کشورهای غربی دخالت میکند و این بار آشکارا بعنوان تکیه گاه ارتجاع و در نقش شوونیسم ناشکیبای بورژوازی فرانسه در برابر کارگران انقلابی این کشور ظاهر میگردد.

اصولاً از ۱۸۷۸ ببعد نشان داده شد که موقعیت دیپلماتی روسیه تا چه حد ضعیف شده است، یعنی از زمانی که خلقها بیشترو— بیشتر بخود حق دادند که در جریانات سیاسی مداخله نمایند و در اینراه موفقیت هائی کسب کرده اند. حتی در شبه جزیره بالکان یعنی منطقه ای که روسیه در آنجا نقش ناجی خلقها را بازی میکند، دیگر کاری از پیش نخواهد برد. رومانی ها— که روسیه بکمک آنها در پلفنا [شهری در شمال شرقی صوفیه پایتخت بلغارستان کنونی] به پیروزی رسیده بودند و بعداً<sup>۱</sup> مجبور شدند حتی قطعه ای از منطقه بسارایی را ببارد یگز بروسیه واگذار کنند— بعید بنظر میرسد که با وعده و وعیدهای مربوط به دریافت ناحیه ترانس سیلوانیا [ناحیه ای که میان رشته های فرعی سلسله جبال کارپات قرار دارد] و بانات [منطقه ای در قسمت جنوبی مجارستان] گول بخورند. بلغارها از شیوه ای که تزار با اعزام عمالشان به بلغارستان— ظاهراً<sup>۲</sup> برای رهائی این کشور— بکار برده است باندازه کافی سیر شده اند و فقط ضربها و حد اکثر یونانی ها هستند که هنوز طعم زهر روسیه را نجشید ه اند، آنها هم بعلت اینکه هر دوی آنها خارج از تیررس مستقیم قسطنطنیه قرار دارند. اسلاوهای اتریش— که تزار رهائی آنها از ستم آلمانی را رسالت خسود احساس میکرد— از آن زمان [از ۱۸۷۸ ببعد] لا اقل در بخش سیزلانیا<sup>۳</sup> امپراتوری اتریش از خود مختاری برخوردار میباشند. جمله پردازی مربوط

به رهائی خلقها<sup>\*</sup> بوسیله تزار، دیگر خریداری ندارد و حداکثر میتوانند در مورد جزیره "کرت" و ارمنستان بکار برده شود و این جمله پردازیها حتی بر روی لیبرالهای متعصب مسیحی انگلستان نیز تأثیری ندارد و از وقتی که "کنانی" آمریکائی رزالتی را که تزار بسم با توسل بآن هر نوع مقاومتی را در درون امپراتوری خود سرکوب میکند، در انظار جهانیان برملا<sup>۴</sup> ساخته است [۵۸]، دیگر حتی گلاذ ستون ستایشگر تزار، نیز حاضر نیست کسه بخاطر "کرت" و ارمنستان يك جنگ دریائی را ریسک کند.<sup>\*\*</sup>

در اینجا میرسیم باصل مطلب: تکامل درونی روسیه از ۱۸۵۶ ببعد که یکمک سیاست دولت صورت گرفته، اثر خود را باقی گذاشته است و انقلاب اجتماعی به پیشرفتهای عظیمی نایل آمده است. روسیه هر روز غربی تر میشود، صنعت بزرگ، راه آهن، تبدیل دادوستد های تهاتری مواد طبیعی به خرید و فروش در ازای پول و باین ترتیب از بین رفتن تمام اساس جامعه، با سرعت افزایش یابنده ای رشد می یابد. احزاب سیاسی<sup>۵</sup> تشکیل میگرددند، چه مشروطه خواه و چه انقلابی و دولت فقط با توسل به قهر و اعمال قساوت روز افزون میتواند آنها را مهار کند. و دیپلماتی روسیه از هم اکنون با انزجار، فرار سیدن روزی را می بیند که در آن مردم روسیه در امور مربوط بخود دخالت خواهند کرد و دیگر بخاطر بچه بازی— هائی از قبیل تصرف قسطنطنیه و هند و استقرار قدرت جهانی روسیه بآن تن در نخواهد داد که از داشتن حق دخالت در امور داخلی خود محروم نگاه داشته شوند. انقلابی که در ۱۸۴۸ در مرز لهستان متوقف شد،

\* در "تایم" چنین آمده است: "رهائی خلقهای مسیحی تحت ستم"

\*\* در "تایم" چنین آمده است: "از وقتیکه ماجرای جان سپردن مادام

سپهیدا در زیر ضربات شلاق و همچنین سایر اعمال فجیع روسیه فاش شده است"

اکنون پشت دروازه های روسیه در حال غلیان است و در درون این کشور باندازه کافی متحدین دارد که فقط منتظر فرصت مناسبی هستند تا در را بروی او بگشایند .

بدیهی است هر کس روزنامه های روسیه را بخواند فکرمیکند که تمام روسیه شیفته و شیدای سیاست اشغالگرانه تزارسم است . در تمام آنها صحبت از شوونیزم ، پان اسلاویسم ، نجات مسیحیان از ستم ترکها و رهایی اسلاوها از یوغ آلمان - مجاری است . ولی اولاً همه میدانند که جراید روسیه با چه زنجیرهایی دست و پایشان بسته شده است . ثانیاً دولت روسیه از سالها پیش این شوونیزم و پان اسلاویسم را در تمام مدارس تعلیم میدهد و ثالثاً مطبوعات روسیه - چنانچه اصولاً استقلال عقیده ای داشته باشند - فقط بیانگر روحیه اهالی شهرها یعنی بورژوازی نوخاسته روسیه میباشد و طبیعی است که این بورژوازی به متصرفات تازه علاقمند میباشد تا بازار روسیه را گسترش دهد . لکن این شهر نشینان روسیه اقلیت بسیار کوچکی را در روسیه تشکیل میدهند . البته به محض آنکه يك مجلس ملی نماینده اکثریت عظیم مردم روسیه - یعنی روستا نشینان - فرصت آنها پیدا کند که نظریات خود را بیان نماید ، آنوقت مطالب کاملاً دیگری خواهیم شنید . تجربیاتی که دولت از زمستوها بدست آورد و آنها را مجبور کرد که زمستوها را منحل سازد [ ۵۸ ] تضمینی برای آن هستند که مجلس ملی روسیه - برای آنکه صرفاً بر مبرم ترین مشکلات داخلی فائق آید ، مجبور خواهد شد که هر چه زودتر تمام هوسهای مربوط به متصرفات تازه را قاطعانه مهار کند .

وضع کنونی اروپا تحت الشعاع واقعیات سه گانه زیر قرار دارد:

۱- انضمام آلزاس و لورن بآلمان ، ۲- عطش روسیه تزاری برای تصاحب

قسطنطنیه ، ۳- مبارزه تب آلود و دائماً تشدید یابنده ای که در تمام کشورهای اروپائی میان پرولتاریا و بورژوازی جریان دارد . و جنبش سو-سیالیستی ای که در همه جا در حال شکوفائی است ، میزان الحساره آن میباشد .

دو عامل اول ، موجب دسته بندی امروزی اروپا در دو اردوی بزرگ نظامی شده اند . انضمام آلزاس و لورن بآلمان ، فرانسه را متحد روسیه بر علیه آلمان ساخته است و تهدید قسطنطنیه بوسیله تزار ، اتریش و حتی ایتالیا را بصورت متحد آلمان در آورده است . هر دو اردو خود را برای يك نبرد تعیین کننده مجهز میسازند و خود را برای جنگی که دنیا هرگز نظیر آنرا ندیده است آماده میکنند ، جنگی که در آن ۱۰ تا ۱۵ - میلیون مرد جنگی با سلاحهای خود در مقابل یکدیگر قرار میگیرند . فقط دو موضوع تاکنون مانع آن شده اند که این جنگ وحشتناک آغاز گردد . اول آنکه پیشرفت بی اندازه سریع صنعت تسلیحات نظامی که دو نوع تفنگ جدید الاختراع را قبل از آنکه بتواند حتی در يك لشکر مورد استفاده قرار گیرد بوسیله اختراع تازه تری ، کهنه میسازد و دوم آنکه شانس پیروزی هیچ - يك از طرفین مطلقاً قابل پیش بینی نمیشود و بهیچ وجه معلوم نیست که چه کسی سرانجام در این نبرد عظیم پیروز خواهد شد .

تمام این خطرات مربوط بیک جنگ جهانی وقتی از بین خواهد رفت که اوضاع در روسیه دگرگون شود و ملت روسیه بر سیاست سنتی اشغالگرانه تزارهای خود خط بطلان بکشد و بجای فانتزی های مربوط به سلطه جهانی به مصالح حیاتی داخلی خود - که بشدت در معرض خطر قرار دارد - بپردازد .

در چنین روزی بیسمارک\* تمام متحدین ضد فرانسه خود را از

\* در "تایم" بجای بیسمارک "امپراتوری آلمان" آمده است .



دست خواهد داد. متحدین که ترس از روسیه آنها را باغوش او رانده است. آنوقت نه اتریش و نه ایتالیا هیچ کدام کمترین علاقه ای بآن نخواهند داشت که بعنوان آلت دست بیسمارک\* در یک جنگ عظیم اروپائی شرکت کنند. امپراتوری آلمان - که بقول مولتکه همه از آن میترسند ولی هیچ کس آنرا دوست ندارد - [۵۹] به وضع ایزوله ای باز خواهد گشت و این نتیجه اجتناب ناپذیر سیاست آنست. و آنوقت نزدیکی متقابل روسیه - روسیه ای که برای آزادی خود مبارزه میکند و فرانسه جمهوری خطرناک نخواهد بود و وضع هر دو کشور و همچنین وضع کلی تمام اروپا، در معرض خطری نخواهد بود. و آنوقت بیسمارک یا هر کس دیگری که جانشین او بشود قبل از آنکه با فرانسه وارد جنگ شود، خوب حساب کار را خواهد کرد. زیرا آنوقت نه دیگر اتریش برضد روسیه و نه روسیه برضد اتریش از او پشتیبانی خواهد کرد و هر دو وی آنها از شکستی که نصیب او بشود، شادمان خواهند بود. و آنوقت خیلی جای بحث است که آیا آلمان میتواند به تنهایی از حریف فرانسه برآید. آنوقت همه از فرانسه جانبداری خواهند کرد و در بدترین حالت مانع آن خواهند شد که فرانسه سرزمین های دیگری را از دست بدهد. بنابراین، آنوقت امپراتوری آلمان احتمالا " بجای اینکه دست بچنگ بیازد، بقدری انزوای خود را تحمل ناپذیر احساس خواهد کرد که بفکر یافتن راه حل صادقانه ای با فرانسه خواهد افتاد و آنوقت است که تمام خطرات یک جنگ وحشتناک برطرف خواهد شد. اروپا میتواند تسلیحات نظامی را کنار بگذارد و این امر پیش از همه بنفع آلمان تمام خواهد شد.

در چنین روزی تنها توجیه موجودیت تاریخی اتریش یعنی

\* در "تایم" بجای بیسمارک: "امپراتوری آلمان" آمده است.

اینکه بعنوان مانعی در سر راه پیشروی روسیه بسوی قسطنطنیه باشد، منتفی خواهد شد. و وقتی بسفور دیگر مورد تهدید روسیه قرار نداشته باشد آنوقت اروپا به بقای این معجون رنگارنگ و بهم وصله شده خلقها [یعنی ترکیه عثمانی] هیچ علاقه ای نخواهد داشت. و بهمین ترتیب تمام مسئله باصطلاح شرق بی تفاوت خواهد شد و ادامه سلطه ترکیه بر مناطق اسلاوی، یونانی و آلبانی و کشمکش بر سر تصاحب مدخل دریای سیاه - که در این صورت دیگر کسی نمیتواند آنرا برضد تمام اروپا در انحصار خود داشته باشد - منتفی خواهد شد. مجارها، رومانی ها، صربها، بلغارها، آلبانی ها، یونانی ها\* و بالأخره ترکها در وضعی خواهند بود که بدون دخالت قهر پیگانگان، نکات مورد کشمکش خود را متقابلا میان خود حل و فصل کنند و مرز سرزمین های ملیشان را میان خود تعیین کنند و امور داخلی خود شانرا باقتضای ضوابط خود تنظیم نمایند و بزودی نشان داده خواهد شد که مانع بزرگ خود مختاری و وحدت آزاد خلقها و اقوام ساکن میان سلسله جبال کارپات و دریای "اگی" [قسمتی از دریای سیاه که میان ترکیه و یونان واقع شده است] هیچ چیز جز همان تزار رسمی نبوده است که ادعای رهائی این خلقها بهانه ای برای نقشه های سلطه جهانیش بوده است.

و فرانسه از تنگنای اضطراری غیرطبیعی ای که بعلمت اتحاد با تزار در آن گیر کرده بود نجات خواهد یافت. همانطور که طرفداران اتحاد با جمهوری [فرانسه] در مقابل تزار مقاومت میکنند، متحدین با خود - کامگان و جلاد روسیه و لهستان بمراتب بیشتر در برابر خلق انقلابی فرانسه، مقاومت مینمایند. چنانچه فرانسه در جنگی متحد تزار باشد،

\* در "تایم" برمتن اصلی "ارمنی ها" نیز افزوده شده است.



در صورت شکست، حق نخواهد داشت تنها و بزرگترین وسیله نجات خود را بکار ببرد و از نوشداروی ۱۷۹۳ یعنی انقلاب استفاده نماید زیرا در اثر وحشت و تبلیغات انقلابی در سرزمین دشمن همه نیروهای خلقی برپا خواهند خاست. و در این صورت تزار بلافاصله با دشمنان فرانسه متحد خواهد شد. زیرا اوضاع روزگار از ۱۸۴۸ بیعد به مراتب تغییر کرده است و از آن زمان بیعد تزار در روسیه نیز از دیدگاه خود با وحشت آشنا شده است. بنا بر این، اتحاد با تزار بمعنی تقویت فرانسه نیست. برعکس: در لحظه ای که بزرگترین خطر وجود داشته باشد، روسیه شمشیر خود را غلاف خواهد کرد. ولی چنانچه بجای تزار گردن کلفت يك مجلس ملی در روسیه قرار بگیرد، آنوقت اتحاد روسیه تازه آزاد شده با جمهوری فرانسه يك امر بدیهی و الزاماً طبیعی است، آنوقت این اتحاد و پیروزی بزرگی برای پرولتاریای اروپا - که برای رهائی خود مبارزه میکند - خواهد بود. پس سرنگونی رژیم قدر و قدرت تزاری بنفع فرانسه نیز خواهد بود.

و باین ترتیب تمام بهانه هائی که برای تسلیحات جنون آمیز کنونی وجود دارند و تمام اروپا را بصورت اردوگاه نظامی درآورده اند و جنگ را تقریباً بعنوان حلال مشکلات مطرح ساخته اند، از بین خواهند رفت. آنوقت حتی رایشتاک آلمان نیز مجبور خواهد بود که بلافاصله از تصویب مبالغ سرسام آوری که برای مقاصد جنگی از او مطالبه میشود، جلوگیری نماید.

و باین ترتیب غرب قادر خواهد بود که رها از مزاحمت و دراز مسایل انحرافی و دخالت بیگانگان بتواند بوظایف تاریخی کنونی - یعنی به کشمکش میان پرولتاریا و بورژوازی و انتقال جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی - بپردازد.\*

\* در "تایم" بجای "انتقال جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی"

البته سرنگونی حکومت مطلقه تزاری در روسیه این پروسه را مستقیماً، تسریع خواهد کرد. روزیکه حکومت تزاری - این آخرین پایگاه نیرومند ارتجاع سراسر اروپا - سرنگون شود، در آنروز نسیم کاملاً دیگری در تمام اروپا خواهد وزید. و اینرا تمام حکومت های ارتجاعی اروپا\* بخوبی میدانند و علیرغم تمام مشاجراتی که بر سر قسطنطنیه و غیره با تزار دارند، لحظاتی میتوانند فرا برسند که آنها قسطنطنیه، بسفور، دار - دائل و همه چیز دیگری را که او مطالبه کند، دودستی تقدیم او خواهد کرد تا آنها را از شر انقلاب نجات بدهد. باین جهت روزیکه خود این پایگاه اصلی بدست انقلاب بیفتد، آنوقت آخرین آثار اعتماد بنفس و اطمینان خاطر حکومت های ارتجاعی اروپا از میان خواهد رفت و آنها تنها ویی یاور خواهند بود و بزودی پی خواهند برد که تفاوت معامله چقدر است. شاید آنها قادر باشند ارتشهایشان را براه بیاندازند تا اوتوریته تزار را حفظ کنند. و راستی که این چه طنز عجیبی در تاریخ جهان خواهد بود!

اینها نکاتی هستند که عمدتاً بر اساس آنها بطور کلی اروپای غربی و مخصوصاً "احزاب کارگری غرب اروپا علاقمند، آری عمیقاً" علاقمند به پیروزی حزب انقلابی روسیه و سرنگونی حکومت تزاریم میباشند. اروپا در دشت پر نشیبی با سرعت فزاینده ای راه سقوط را می پیماید و بپرتگاه جنگ جهانی ای که از نظر شدت و دامنه نظیر نداشته است، نزدیک میشود. فقط يك چیز او را از این سرراشیب سقوط نجات خواهد داد و آن تغییر

بقیه زیرنویس صفحه قبل

چنین آمده است: "حل مشکلات اقتصادی ای که در رابطه با آن باشند".\* در "تایم" بجای حکومت های ارتجاعی اروپا "چنین آمده است:

"حضرات در برلن و وین"

سیسم در روسیه است. البته در اینکه چنین تغییری در ضمن چند سال آینده فرا خواهد رسید نمیتواند تردیدی وجود داشته باشد و امید است که پیش از آنکه دیر شده باشد. فرا برسد.

لندن اواخر فوریه ۱۸۹۰

فریدریش انگلس

فریدریش انگلس

روسها

کلن، ۲۱ آوریل. در حدود یازده ماه پیش، وقتی انتشار "نوبه راینیشه تساتیونگ" آغاز گردید، این روزنامه تنها نشریه ای بود که به تمرکز ارتش روسیه در مرزهای شرقی کشور ما اشاره کرد. در آن ایام برخی از شهروند های پرهیزکار آنرا مبالغه و جاروجنجال غیر ضروری و غیره خواندند.

حوادث نشان داد که آیا ما مبالغه کرده بودیم. روسها که بدواً فقط مرزهای خود را حراست میکردند، بهمان اندازه که ضد انقلاب پیشروی میکرد، به تهاجم پرداختند. پیروزی ضد انقلاب در پاریس، موجب شد که آنها به جالی و بخارست برسند و سقوط وین و بوداپست موجب رسیدن آنها به هرمانشتاب و کرونبشتاب گردید.

یکسال پیش، روسیه آمادگی نداشت. در آن زمان در اثنای نخستین اضطرابی— که بعلت وحشت از قدرتی انقلاب ناگهانی پیش آمده بود— بصورت امکان بیرون راندن ۳۰/۰۰۰—۴۰/۰۰۰ روس از لهستان و تشکیل يك لهستان آزاد وجود داشت. این امر مقتضی شده بود اما نخواست [آنها انجام بدهند]، و بروسها فرصت داده شد که خود را مجهز کنند و اکنون يك ارتش ۵۰۰/۰۰۰—۶۰۰/۰۰۰ نفری روسیه— از نیمین تا دانوب و آلتا— ما را محاصره کرده است. بموجب گزارش "اوست زه تساتیونگ" [روزنامه دریای شرق]، تنها در مرزهای پروس ۱۵۰/۰۰۰ سرباز روسی مستقر شده اند و بقیه آنها در داخل کشور، در مرزهای گالی، در مولدا و والاخای، در لتیوانی، پودولین و

ولہی نین ، در استحکامات تئوجراورجی وسک ( مولدین ) ، برست لیتوسک ،  
د مبلین و ساموز ، پراکنده میباشند و بموجب گزارش " اوست زه تساتیونگ "  
اسلحه و آذوقه لازم برای ۲۵۰ / ۰۰۰ نفر را تهیه کرده اند . روزنامه مزبور  
چنین مینویسد :

" انبار های مواد غذایی بموجب عوارض اجباری تأمین  
میگردند باین معنی که هر یک از مالکین باید مقدار  
معینی مواد طبیعی مورد احتیاج ارتش را تحویل  
بدهد و در سالهای بعد این عوارض بجای مالیات  
حساب خواهند شد . و باین جهت چندی پیش خبری  
منتشر شد که حاکی از این بود که دولت روسیه ، یکسال  
قبل از موعد مالیاتها را در لهستان اخذ کرده است "  
از طرف دیگر متوجه میشویم که بچه جهت این عوارض مسرود  
قبول قرار گرفته اند .

مالکین لهستانی در اواخر قرن گذشته و اوایل این قرن [ قرن  
نوزدهم ] ، مجبور بودند مقدار معتدایی جنس تحویل [ روسیه ] بدهند  
که بجای مالیات محسوب میشد . آنها خیال میکردند که باین ترتیب تکلیف  
همه چیز معلوم شده است ولی حالا باید تا آخر سال مالیاتها را قبلاً  
پرداخت کنند .

از این روش قهرآمیز تأمین مخارج ، بخوبی مشهود است که  
چه انبوه وحشتناکی از لشگریان روسیه در لهستان متفرکز شده اند .  
نشریه دیگری بنام " روزنامه شرق " چاپ پوزن در ۱۳ آوریل  
چنین گزارش میدهد :

" تعداد سربازان روسی در غرب عبارتست از : لشگر  
رودی گر که در امپراتوری سلطنتی مستقر شده است ،

نصف لشگر رودی گر با ضافه نیروی ذخیره در مجموع  
شامل ۱۲۰ / ۰۰۰ نفر میشود . در لیتوانی لشگر  
باصطلاح ویژه ( سزاخوفسکی های سابق ) و بخشی از  
لشگر اول مستقر شده اند و افراد گارد قرار است بعد  
برسند و ماه است که صحبت آمدن آنها در میان است .  
در ولہی نین - که ستاد دونبو در آنجا قرار دارد -  
بقیه تیپ چهارم چکووایف موضع گرفته است . در کیف  
لشگر و امدادی ، در کرزمنیس لشگریک سیار ( پاولف ) -  
که تقریباً مرکب از ۶ تا ۸ هزار نفر و بالأخره در سولدا  
و در والاخای سپاه ۶۵۰۰۰ نفری لودر مستقر میباشد .  
اینکه این سربازان در آنجا چه میخواهند ، موضوعی است که  
خودشان بسیار ساده لوحانه بآن اعتراف می کنند :

" رؤسهای معمولی و افسران در صحبت هایشان کمتر  
ملاحظه بخرج میدهند . جالب آنست که همه آنها در  
پاسخ این سؤال که چرا آنها در مرز موضع گرفته اند ،  
جواب یکسانی دارند که بشرح زیر است : امپراتور ما ،  
شوهرخواهر پادشاه پروس است . بعد از آنکه فرانسو -  
بها در جنگ بزرگ از روسیه شکست خوردند . تمام سر -  
زمین ها تا پاریس با امپراتور ما [ تزار روسیه ] تعلق گرفت  
و او اداره حکومت نشین های کوچک آلمانی را بحکمرانان  
محلی واگذار کرد و برادر زنش حکمران پروس را بسمت  
حاکم نظامی کل منصوب نمود . حالا فرانسویها و آلمانی -  
ها شورش کرده اند و حکومت نشین های آلمانیسی و  
همچنین حکمران کل [ پادشاه پروس ] از امپراتور کمک

طلبید هاند و باین جهت است که ما اینجا در مرز مستقر شده ایم و چنانچه بزودی آرامش حاصل نگردد آنوقت ما بآنسوی مرز خواهیم رفت و نظم را دوباره برقرار خواهیم ساخت \*

کار باینجا خاتمه نمی یابد . امپراتور نیکلا دستور میدهد که در قسمت شرقی امپراتوری سر بازگیری جدیدی صورت گیرد و از هر هزار نفر ۸ نفر بخدمت فرا خوانده شوند و لیستی وجود دارد که بموجب آن باید در ۲۱ ایالت سر بازگیری بعمل آید :

در آنسوی مرز وضع چنین است . نیم میلیون وحشی سازماندهی شده و مسلح ، فقط منتظر این فرصت هستند که با آلمان تجاوز کنند و ما را بصورت سرفهای قزاق — پراوسلاوین تزار مقدس در آورند .

اتفاقاً همانطور که زمانی زین بورگ بوسیله روسها اشغال شد و همانطور که اکنون ۳۰ / ۰۰۰ روسی بآنجا اعزام شده اند و همانطور که مستقیماً فرستادن ۳۰ / ۰۰۰ روسی دیگر به کانیز خواستاری شده است ، درست بهمین علت نیز صربهای بانات نیز به پشتیبانی تزار متکی میباشند . در اینجا نیز چنین خواهد شد و کار ما بآنجا خواهد کشید که دولت و بورژوازی روسها را بکشور ما بطلبند و همان مصیبتی که چندی قبل در زین بورگ اتفاق افتاد . بسر ما نیز خواهد آمد . پیروزی ضد انقلاب در وین و برلن برای ما کافی نبوده است . ولی وقتی آلمان تازیانه های روسی را نوش جان کرد ، آنوقت روش خود را تغییر خواهد داد .

ما در ژوئن سال گذشته گفتیم که روسها ناجیان واقعی آلمان هستند و هنوز هم آنها تکرار می کنیم ولی حالا دیگر این تنها ما نیستیم که این حرف را میزنیم !

شنبه گذشته تلگرافهایی که حاوی اخبار روز سیزدهم قسطنطنیه بودند ، از بروکسل و پاریس واصل شدند بعد از دریافت این تلگرافها ، شورای دولتی بلافاصله در وزارت امور خارجه تشکیل جلسه داد و برای مدت ۳ / ۵ ساعت شور و بحث نمود و همانروز بمقامات نیروی دریایی در پرت موت تلگرافی دستور داده شد که کشتی های ۹۰ " لندن " و ۷۱ " سانسپاریل " از استپهدر هسپار دریای مدیترانه بشوند و کشتی های ۲۱ " های فلایر " و ۱۶ " اودن " نیز آماده حرکت شوند .

محتوای این تلگرافها که وزرا را ناگهان باین جنب و جوش انداخت و انگلستان را از رخوت آرامش بیرون آورد ، چه بود ؟

میدانیم که مسئله شهرهای مقدس ، مطابق میل روسیه حل و فصل شده بود و بعد از تضمین هایی که بسفرای روسیه در پاریس و لندن داده شده بود ، روسیه جز داشتن سهم عمده در این شهرهای مقدس ، تقاضای دیگری نداشت . اهداف دیپلماسی روسیه ، از فریدریش باربارو- ساوریچارد یژدل کمتر مجاهدانه نبوده است و یا لا اقل این مطلبی است که " تایمز " برای ما تعریف میکند و " ژورنال " دود با " میگوید :

" ولی در ۵ مه ، کشتی روسی " بسارابی " از اودسا بفرماندهی یک سرهنگ از راه رسید و پیامی برای شاهزاده منشیکوف آورد و در ۷ مه ، این شاهزاده طرح یک عهدنامه و یا قرارداد مخصوص را تقدیم هیئت وزرای ترکیه کرد . در این طرح ، مطالبات و ادعاهای

تازه ای ذکر شده بود که بزبان ساده ، اولتیماتوم نامیده میشود . یادداشت کوتاهی نیز ضمیمه این سند بود که در آن ، سه شنبه ۱۰ مه بعنوان آخرین روزی تعیین شده بود که دیوان [دربار سلطان عثمانی] میبایستی جواب مثبت یا منفی خود را اعلام میداشت .

یادداشت مزبور پایانی تقریبا " بشرح زیر داشت :

" چنانچه دولت محترم عثمانی صلاح بداند که جواب منفی بدهد ، آنوقت امپراتور [تزار روسیه] مجبور است این اقدام را بعنوان بی احترامی کامل به مقام خود و روسیه تلقی نماید و با عمیقترین تأسف از این خبر مستحضر گردد . "

منظور اصلی از این قرار داد آن بود که دولت ترکیه تضمین نماید که کلیه اتباع یونانی - ارتدوکس کشورش تحت قیومیت امپراتور روسیه قرار گیرند . طبق قراردادی که در اواخر قرن هیجدهم توسط کوچک کنآر<sup>جی</sup> منعقد شده بود ، اجازه داده شد که یک مرکز مذهبی یونانی در قسطنطنیه دایر شود و سفیر روسیه حق داشته باشد که در صورت بروز اختلافات میان کشیش های این مرکز مذهبی و ترکها ، وساطت نماید . این امتیاز در قرارداد آدریانوپل مجدداً تأیید گردید . چیزی که اکنون شاهزاده منشیکوف مطالبه میکند ، تغییر این امتیاز غیرعادی بیک قیومیت عمومی بر تمام کلیسای ارتدوکس یونانی در ترکیه ، یعنی بپراکثرت ساکنین قسمت اروپائی ترکیه است . علاوه بر این منشیکوف خواستار آنست که رؤسای مذهبی مسیحی قسطنطنیه ، آنتوشین ، الکساندریا و اورشلیم و همچنین مراکز مذهبی شهرهای بزرگ باید عزل ناپذیر باشند مگر در مواردی که خیانت آنها ( به روسیه ) مسلم شده باشد و تازه آنوقت نیز فقط میتوانند با

موافقت تزار معزول گردند . بعبارت دیگر او خواستار آنست که سلطان بفتح روسیه از حق حاکمیت خود صرفنظر نماید .

اخباری که تلگرافهای واصله در روز شنبه ، دربرداشتند از اینقرارند : اولاً " شاهزاده منشیکوف با تمدید مهلت برای پاسخ [دولت عثمانی] به اولتیماتوم خود ، موافقت کرده است . دیگر اینکه در هیئت دولت ترکیه تغییراتی بوجود آمده است و رشید پاشا مخالف سرسخت روسیه بوزارت امور خارجه منصوب شده و فواد افندی مقام خود را بازیافته است . و آخرین خبر اینست که دولت ترکیه از قبول اولتیماتوم روسیه خود - داری کرده است .

حتی اگر روسیه بیک سلسله پیروزیهای اساسی نایل آمده بود ، بازهم امکان نداشت که بتواند مطالباتی بیشتر از این ، از ترکیه بنماید . این بهترین دلیل برای آنست که روسیه با چه سماجتی از ایده هائی که در وجودش ریشه دوانده اند ، دست بردار نبوده و در هر دوران فترت ضد انقلابی در اروپا بخود حق میدهد که امتیازات جدیدی از امپراتوری عثمانی بگیرد . عملاً بعد از اولین انقلاب فرانسه ، هر نوع سیر قهقرائی در قاره [اروپا] مترادف با یک پیشروی روسیه در شرق بوده است . اما اگر روسیه موقعیت کنونی اروپا را با اوضاع و احوال بعد از کنگره های لیباخ و ورونا و حتی با اوضاع و احوال بعد از قرارداد صلح تیلزتر عوضی بگیرد ، دچار اشتباه شده است . خود روسیه ، از انقلاب بیمناک است ، انقلابی که بعد از هر جنگ عمومی فرا خواهد رسید و این وحشت روسیه بمراتب بزرگتر از وحشتی است که سلطان از حمله تزار دارد . چنانچه قدرتهای دیگر ، ثابت قدم بمانند ، مسلماً " روسیه با نهایت بردباری عقب نشینی خواهد کرد . ولی بهر تقدیر در اثر مانور اخیر روسیه ، عناصری که دست اندر کار آن هستند که ترکیه را از درون متلاشی سازند ، بهرحال



باین وسیله قوت قلبی پیدا کرده اند . تنها مسئله اینست که آیا روسیه از روی انگیزه خود عمل میکند و یا آنکه برده ناخود آگاه و منافق سرنوست مدرن یعنی انقلاب است ؟ من شق دوم را باور دارم .

کارل مارکس

۲۴ مه ۱۸۵۳

منتشره در نیویورک دیلی تریبون شماره ۳۷۹۰، ۹ ژوئن ۱۸۵۳  
مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۲

## کارل مارکس

مسئله ترکیه - گسترش مرزهای روسیه .

ناوگان دریاسالار کوزسی از طریق خلیج پیسکا یا عازم مالت شده است تا در آنجا کشتی های جنگی تحت فرماندهی دریاسالار دوندا را تقویت نماید . " مونیچک هرالڈ " در این باره بد رستی چنین مینویسد :

" اگر به دریاسالار دوندا اجازه داده شده بود که چند هفته پیش ، در سالارمیس بیازی کشتی های جنگی فرانسه بشتابد ، آنوقت ، اکنون اوضاع کاملاً طسور دیگری بود . "

اگر روسیه تصمیم داشت حتی برای حفظ ظاهر هم که شده ، از رجز خوانیهای مسخره منشیکوف [سفیر روسیه در قسطنطنیه] با مانسور جنگی واقعی پشتیبانی کند ، در این صورت دو اقدام اولیه اش احتمالاً عبارت بودند از اشغال مجدد شاهزاده نشین های اطراف دانوب و یورش به ایالت ارمنی نشین قارص و بندر باتوم - یعنی سرزمین هایی که روسیه میخواست بموجب عهد نامه آدریانوپل بهر قیمتی بچنگ بیاورد . از آنجا که بندر باتوم تنها بندر مطمئنی برای لنگر انداختن کشتی ها در قسمت شرقی دریای سیاه میباشد ، لذا تصرف آن بوسیله روسیه ، آخرین پایگاه نیروی دریائی ترکیه در دریای سیاه را از چنگ این کشور بیرون آورد و دریای سیاه را تبدیل بیک دریای صرفاً روسی خواهد نمود . اگر روسیه بموازات قارص - یعنی غنی ترین و با فرهنگ ترین قسمت ازمنستان - این بندر [باتوم] را نیز به تصاحب خود درآورد ، آنوقت قادر خواهد

بود که داد و ستد انگلستان با ایران از طریق ترابوزان را قطع نماید و پایگاهی برای عملیات نظامی علیه ایران و آسیای صغیر، بوجود آورد ولی چنانچه فرانسه و انگلستان مقاومت بخرج بدهند، آنوقت نیکلا بهمان اندازه از پافشاری بر روی تحقق نقشه های خود، صرفنظر خواهد کرد که کاترینا امپراتور روسیه بر سر نقشه های خود در جنگ علیه آغامحمد خان [سرسلسله قاجاریه]، که در آنزمان به نوکرهای خود دستور داد که بوتیویچ سفیر روسیه و ملازمینش را با شلاق از استرآباد به کشتی هایشان بازگردانند اخبار اخیر در هیچ کجا باندازه میدان چا پخانه [محل روزنا<sup>۴۰</sup> تایمز] ایجاد نگرانی نکردند. "تایمز" بعد از وصول این خبر وحشتناک، نومیدانه سیستم مخابرات تلگرافی، این ضابطه "کاملاً" غیر قابل اعتماد" به باد ناسزاگرفت و اعلام کرد که: "نمیتوان بر اساس این اخبار تلگرافی دروغ، نتیجه گیری موثقی نمود." "تایمز" بعد از آنکه گناه نتیجه گیریهای ناموفق خود را بگردن سیم تلگراف انداخت، سعی میکند که عیناً، مثل توضیحات وزراء در پارلمان پیش فرض های "موثق" خود را بخورد ما بدهد و چنین مینویسد:

"امپراتوری عثمانی و یا بعبارت بهتر حکومت اسلامی - ای که این امپراتوری در طول چهار قرن داشته است، سرنوشتش در چه باشد، معهداً در میان تمام احزاب کشورما و اروپا نمیتواند اختلاف نظری در این بساره وجود داشته باشد که پیشرفت تدریجی اهالی مسیحی بومی، بسوی تمدن و اشکال حکومتی مستقل، بنفع تمام دنیا میباشد و هرگز نباید اجازه داده شود که این خلقها زیر یوغ روسیه درآیند و قلمرو عظیم این کشور باز هم وسیعتر گردد. ما رجاء واثق داریم که نه تنها ترکیه بلکه تمام اروپا در برابر این ادعاهای روسیه، مقاومت

خواهد کرد و لازم نیست که تلاش [روسیه] برای انضمام سرزمینها و گسترش مرزهایش واقعاً جامعاً عمل بهوشد تا موجب بروز انزجار عمومی و مخالفت درهم ناس شکستنی ای گردد که یونانیها و اتباع اسلاوی ترکیه نیز بسهم خود بطور فعال در آن شرکت خواهند داشت. "تایمز" بیچاره چطور به "حسن نظر" روسیه نسبت به ترکیه و "انزجار" روسیه از توسعه طلبی معتقد شده است؟ "حسن نظر" روسیه نسبت به ترکیه! حتی پتر کبیر میخواست بر روی ویرانه های ترکیه، پایه های اعتلای خود را بنا کند و کاترینا اثریش را متقاعد ساخت و از فرانسسه تقاضا کرد که در نقشه ای که برای تجزیه ترکیه و استقرار امپراتوری یونان در قسطنطنیه طرح کرده بود، شرکت نمایند، امپراتوری ای که قرار بود نواده او [کنستانتین] - که برای انجام این وظیفه تربیت شده و حتی انتخاب چنین نامی برای او نیز بهمین مناسبت بود - بر آن سلطنت کند. البته نیکلا که بمراتب قانع تر است فقط میخواهد که ترکیه صرفاً "تحت الحمايه اش باشد" بشریت اجازه ندارد فراموش کند که روسیه قیومیت بر لهستان، کریمه، کورلاند، گرجستان، مینگرلین و قبایل قرقیزستان و قفقاز را بعهدده داشته است! و حالا میخواهد که قیومیت ترکیه را هم بعهدده بگیرد! برای اینکه "انزجار" روسیه از گسترش مرزهایش را نشان داده باشیم، از میان اشغالگریهای فراوانی که روسیه از زمان پتر کبیر بعمل آورده است، ارقام زیر را ذکر می کنیم:

مرزهای روسیه باین ترتیب گسترش یافته اند:

|                        |                 |
|------------------------|-----------------|
| بطرف برلن، درسدن و وین | تقریباً ۷۰۰ میل |
| بطرف قسطنطنیه          | ۵۰۰ میل         |
| بطرف استکهلم           | ۶۳۰ میل         |

مناطق اشغالی روسیه در سوئد از نظر وسعت، بزرگتر از تمام سرزمینی است که برای خود این کشور سلطنتی باقی مانده است. در لهستان وسعت آن باندازه تمام امپراتوری اتریش است. در بخش اروپایی ترکیه باندازه سرزمین های تمام آلمان است. در ایران باندازه خاک انگلستان، در تاتارستان باندازه مجموع بخش اروپایی ترکیه، یونان، اسپانیا و ایتالیا میباشد. کل متصرفات روسیه در ۶۰ سال اخیر از نظر وسعت و اهمیت باندازه سرزمینی است که این کشور قبل از تاریخ فوق، در اروپا داشته است.

کارل مارکس

۳۱ مه ۱۸۵۳

منتشره در نیویورک دیلی تریبون شماره ۳۷۹۴، ۱۴ ژوئن ۱۸۵۳

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۲

سیاست روسیه در مقابل ترکیه

از ۱۸۱۵ بعد قدرتهای بزرگ اروپایی از هیچ چیز باندازه برهم خوردن وضع موجود وحشت نداشته اند. البته هر نوع جنگ میان دو قدرت اروپایی، موجب برهم خوردن وضع موجود در اروپا میشود و بهمین دلیل غرب تجاوزات روسیه را تحمل کرده است و روسیه نه تنها مورد مواخذه قرار نگرفته بلکه قدرتهای غربی حتی بهانه مسخره بیطرف بودن خود و عدم وجود الزام، به تجاوزات روسیه اعتراضی نکرده اند. روسیه که از قدیم الایام، بعلت برد باری و بلند نظری "حکمفرمایان عالی مقام" اش مورد تمجید بوده است، نه تنها تن بآن میداد که جبران سرافکنندگی آشکار و خفت یار دولتهای غربی را بنماید بلکه از این بزرگواری نیز بهره خوردار بوده است که ترکیه را بجای آنکه یکباره به بلعد، تکه تکه قورت میدهد. بنا براین، دیپلماسی روسیه برپایه جبن سیاستمداران غـرب استوار است و هنر دیپلماسی آنها رفته رفته تا آن اندازه بصورت یسک روش خاص درآمده است که ریشه ماجرای فعل و انفعالات کنونی را تقریباً میتوان عیناً در ماجراهای سالهای قبل جستجو کرد.

بی اساس بودن بهانه های جدید روسیه باین ترتیب روشن میگردد که سلطان [عبدالمجید] در فرمان اخیرش در مورد امور مذہبی، حتی بیش از آنچه تزار مطالبه کرده بود به مفتی اعظم قسطنطنیه امتیاز داده است. آیا "آرام ساختن یونان" [۶۰] بهانه بهتری بود؟ وقتیکه در آن ایام آقای دوویل بخاطر آنکه نگرانی های سلطان [محمد دوم] را مرتفع سازد و نمونه ای از حسن نیت دولتهای بزرگ را ارائه بدهد،

پیشنهاد کرد که "متحدین باید قبل از هر چیز قرارداد منعه سازند که وضع موجود امپراتوری عثمانی را، تضمین نماید" سفیر روسیه در پاریس [یورتشودی بورگر] بشدت با این پیشنهاد مخالفت کرد و اطمینان داد - که :

"اگر چه روسیه در روابطش با ترکیه بلند نظر بوده و بزرگترین احترام را برای آرزوهای متحدین خود قائل میباشد، ولی مجبور است که حق حل و فصل اختلافات - نشان باد یوان را [منظور دربار عثمانی است] صرفاً، برای خود قائل باشد. یک تضمین عمومی برای امپراتوری عثمانی - صرفنظر از آنکه غیر عادی و غیر مترقبه است - موجب جریحه دار شدن احساسات ولینعمت او و تزییع حقوقی که کسب کرده است، بوده و اصولی را که این [حقوق] بر اساس آن استوار میباشد، نقض خواهد کرد."

اکنون روسیه مدعی اشغال شاهزاده نشین های اطراف دانو میباشد بدون آنکه برای متحدین خود این حق را قائل باشد که آنها اقدام مزبور را بمنزله گامی در راه جنگ تلقی نمایند.

در ۱۸۲۷ روسیه خواستار شد که "ملدوا و والاخای را بنام سه دولت [انگلیس، فرانسه و روسیه] اشغال کند. و در ۲ آوریل ۱۸۲۸ در اعلان جنگ خود [به ترکیه] چنین اعلام داشت:

"من همواره آماده آن هستم که همگام با متحدینم، قرارداد لندن [۶۱] را اجراء نمایم و همواره کوشش خواهم کرد در کاری که دین ما و کلیه عوطف مادر رابطه با این همکاری عملی بما توصیه می کنند، شرکت نمایم و در

مواردی که صرفاً موجب تسریع اجرای قرارداد ۶ ژوئیه همواره از موقعیت کنونیم استفاده خواهیم کرد."

برعکس روسیه در بیانیه اول اکتبر ۱۸۲۹ چنین اعلام میدارد:

"روسیه با قاطعیت از هر نوع آرزوهای اشغالگران - مطالبات توسعه طلبانه احتراز نموده است."

و سفیر روسیه در پاریس به شاهزاده نسلرود [وزیر امور خارجه روسیه] مینویسد :

"وقتی کابینه امپراتوری این مسئله را مطرح کند که آیا زمان آن فرارسیده است که در مقابل متحدین خود دست باسلحه ببرد، شاید در مورد مبرم بودن این اقدام تردید وجود داشته باشد، مخصوصاً از دیدگاه کسانی که درباره اثرات رفرمهای بیرحمانه اخیر امپراتوری عثمانی - که در این اواخر با توسل به قهر وحشتناکی اجراء گردیده است - تعمق نکرده اند."

امپراتور [تزار روسیه]، سیستم ترکیه را به بوته آزمایش گذاشته و تشخیص داده است که این سیستم تجلیات مادی و معنوی ایرا نشان داده که تاکنون واجد آن نبوده است. وقتی سلطان در حال حاضر - که تازه شالوده برنامه رفرمها و اصلاحات خود را ریخته است - در وضعی قرار دارد که میتواند با قاطعیت بیشتر و تشکیلات بهتری در برابر ما، مقاومت بخرج بدهد، پس هرآینه فرصت آنرا پیدا کند که همه چیز را تثبیت نماید، آنوقت چه وضع وحشتناکی برای ما پیش خواهد آمد. بعد از آنکه کار با اینجا کشیده شده است باید خوشوقت باشیم که

قبل از آنکه با خطر بزرگتری دست بگیربان شده باشیم، دست بحمله زده ایم، زیرا هر نوع تأخیری موقعیت ما را وخیم تر میکند و موانعی بزرگتر از آنچه خواه ناخواه با آن روبرو میباشیم، برای ما بوجود خواهد آورد.

امروز روسیه پیشنهاد میکند که ابتدا بحمله متوسل شود و تازه بعداً درباره آن صحبت کند. شاهزاده لیون [ژنرال و دیپلمات روسی] در سال ۱۸۲۹ به شاهزاده نسلرود چنین نوشته بود:

"ما فقط خود را به موضوعات کلی محدود خواهیم کرد، زیرا در نوع اطلاعات مشروح درباره یک چنین موضوع پیچیده ای میتواند واقعاً خطراتی در برداشته باشد و چنانچه ما مواد قرارداد با ترکیه را با متحدینمان در میان بگذاریم، فقط در صورتی میتوانیم آنها را راضی نگاهداریم که آنها را در تصوراتشان مبنی بر اینکه قربانی های جبران ناپذیری را بر ما تحمیل کرده اند - باقی بگذاریم. قرارداد صلح باید فقط در اردوی خود ما امضاء گردد و تازه بعد از آنکه [قرارداد صلح] بسته شد، اروپا حق دارد از شرایط آن اطلاع حاصل کند و آنوقت دیگر برای اعتراض دیر شده است و اروپا، چیزی را که دیگر نمیتواند مانع آن گردد، با بردباری قبول خواهد کرد."

و اما، روسیه ماههای مدید با توسل بتمام بهانه های ممکنه هرگونه اقدامی را بتعویق انداخته است، تا موضوعات را در وضعی که نه جنگ باشد و نه صلح، نگاهدارد و این حالت برای روسیه قابل تحمل بوده ولی برای ترکیه جانفرساست و در ایامی که بآن اشاره کردیم روسیه عیناً

بهمین ترتیب رفتار کرد. پورتسودی بورکو در این باره چنین مینویسد:

سیاست، عبارت از اینست که مواظب باشیم در چهارماه آینده حادثه ای اتفاق نیفتد و امیدوارم که موفق باینکار بشویم، زیرا بطور کلی انسانها اکثراً ترجیح میدهند که منتظر [وقایع] بمانند. البته ماه پنجم باید پسراز حوادث باشد.

بعد از آنکه تزارها بزرگترین اهانات را بدولت ترکیه کرده و با وجود آنکه اکنون میخواهد با توسل بقهر خفت بارتترین عقب نشینی هارا بر این دولت تحمیل نماید، مع الوصف جارو جنجال زیادی در مورد دوستیش با سلطان عبدالمجید و غیخواری برای حفظ امپراتوری عثمانی براه انداخته است و سلطان را مسئول آن میدانند که با تقاضاهای حقه او مخالفت ورزیده و دوستی و احساسات او را بطور مداوم جریحه دار ساخته است و یاد داشت او را [تزار را] رد کرده و تحت الحماگی او را نپذیرفته است.

وقتی شارل دهم [پادشاه فرانسه] در ۱۸۲۸ از پورتسودی - بورگو سؤال کرد که چرا روسها در لشگرکشی آن ایام با آنچنان عدم موفقیتی روبرو شدند؟ وی جواب داد: امپراتور مایل نبود بدون وجود ضرورت مبرم، با شدت هر چه بیشتر بجنگد و امیدوار بود که سلطان، بلند نظری او را سرمشق قرار دهد، ولی این آزمایش با ناکامی مواجه شد.

کمی قبل از آنکه روسیه دست بگیربان اختلافات کنونی با ترکیه بشود، سعی کرد که در مورد مسئله فراریان سیاسی، با اشتراك کلیه قدرتهای اروپائی، ائتلافی بر علیه انگلستان بوجود آورد و وقتی موفق باینکار نشد، کوشید تا بر علیه فرانسه، با انگلستان متحد شود و بنحوی شباه آن در سالهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ بوسیله برنامه های جاه طلبانه



پروس "از اتریش زهرچشم گرفت، باین ترتیب که هرچه در توانائی خود داشت بکار انداخت تا قدرت و ادعاهای پروس بیشتر گردد و در وضعی قرار گیرد که توازی میان آن [پروس] و اتریش بوجود آید. روسیه دو یادداشت اخیرش [۶۲] بناپارت را بعلمت ادعاهائی که روی شهرهای مقدس دارد، بعنوان تنها مختل کننده صلح، معرفی مینماید و لسی همانطور که پوتسودی بورگو بازگو میکند در آن ایام روسیه:

"تمام تشنج های سراسری اروپا را، به تحریکات شاهزاده مترنیخ [صدراعظم اتریش] نسبت میداد و میخواست حتی به شاهزاده ولینگتون نخست وزیر وقت انگلستان بفهماند که بذل توجه زیاد او به دولت وین، از نفوذش بر روی سایر دولتها خواهد کاست. روسیه سعی کرد موضوعات را باین صورت درآورد که نه فقط برای ایجاد توافق میان فرانسه و بریتانیای کبیر بکوشد بلکه خود بریتانیای کبیر را هم - که قبلاً بمنظور نزدیک شدن بدولت وین اتحاد با فرانسه را رد کرده بود - باین کار وادارد."

بنا بر این چنانچه روسیه اکنون جا بزند، خود را دچار خفت بزرگی ساخته است. روسیه از اولین لشگرکشی ناموفق ۱۸۲۸ عیناً در همین وضعیت قرار داشت. خوب، بزرگترین هدف او در آن زمان چه بود؟ بگذاریم دیپلماتهای خودش بآن جواب بدهند:

"لشگرکشی جدیدی لازمست تا تفوقی که برای موفقیت در مذاکرات ضروری میباشد، حاصل گردد. چنانچه این مذاکرات صورت گیرند بایستی در موقعیتی باشیم که شرایط را بسرعت و با انرژی دیکته کنیم. . . . اعلیحضرت

رضایت خواهند داد که هر اندازه قدرت بیشتری بایشان داده شود، مطالبات کمتری را مطرح کنند. بنظر من حصول این تفوق باید هدف کوشش های ما باشد. امروزه، این تفوق شرط موجودیت سیاسی ما شده است، موجودیت سیاسی ای که بایستی در انظار جهانیان تثبت کرده و حفظ کنیم."

ولی آیا روسیه از عملیات مشترک فرانسه و انگلستان هراسی ندارد؟ مسلماً دارد. در اسناد سری ای که در زمان سلطنت لوئی فیلیپ منتشر شده، درباره وسایلی که روسیه برای از هم پاشیدن اتحاد میان فرانسه و انگلستان در اختیار داشته است، چنین میخوانیم:

"در صورت بروز جنگی که در آن فرانسه و انگلستان با یکدیگر متحد باشند، روسیه هیچگونه امیدی به پیروزی نخواهد داشت مگر آنکه این اتحاد از هم پاشیده شود، باین ترتیب که انگلستان لا اقل موافقت نماید که در جنگ جدید اروپا بیطرف باقی بماند."

سؤال اینست که: آیا روسیه به اقدام مشترک فرانسه و انگلستان اعتقاد دارد؟ ما میخواهیم بار دیگر از تلگرافهای پورتسودی بورگو نقل کنیم:

"از زمانیکه ایده زوال امپراتوری ترکیه، دیگر مطرح نمیشد، احتمال آن وجود دارد که دولت انگلستان يك جنگ عمومی را ریسک کند تا سلطان را از قید تن در دادن باین یا آن شرط خلاص نماید مخصوصاً بادر - نظر گرفتن شروع تبلیغات در حال تکوینی که هنوز همه چیز آن نامشخص و نامحتوم خواهد بود. ملاحظات بالا

اجازه این فرض را بما میدهد . که دلیلی برای ما وجود ندارد که بيم يك مخاصمه آشکار از جانب انگلستان را داشته باشیم . این کشور بآن قناعت خواهد کرد که به ترکیه توصیه نماید که تقاضای صلح کند و چنانچه مذاکراتی صورت گیرند ، در اثنای آن حتی المقدور ، کوتاه بیاید و چنانچه سلطان امتناع ورزد و یا اگر ما بر روی اراده مان پافشاری کنیم ، در این صورت انگلستان کار دیگری نخواهد کرد .

اینکه نظر نسلرود نسبت به آبد رین "خوب" چگونه است ، بهترین وجه از تلگراف شاهزاده لیون مشهود میگردد :

"در ملاقاتی که بین ما صورت گرفت ، لرد آبد رین بدفعات مکرر اطمینان داد که انگلستان هرگز بفرآن نبود ماست که بازوسیه بمنازه بپردازد . او از این موضوع وحشت داشت که در سنت پترزبورگ ، روش وزرای انگلیسی را درك نکنند . [ومیگفت] که خود او در وضعیت بسیار بغرنجی قرار دارد ، زیرا افکار عمومی [انگلستان] همواره این گرایش را دارد که برضد روسیه برانگیخته شود و دولت انگلستان نمیتواند بدون درد سر ، افکار عمومی را تسکین بدهد و خطرناک خواهد بود که اتفاقاً در در چنین مسایلی که تا این حد با پیش داوریهای ملی پیوند دارند - دولت انگلستان بمبارزه طلبیده شود . البته از طرف دیگر روسیه میتواند با نهایت اعتماد روی احساسات دوستانه هیئت دولت انگلستان که با این پیش داوریهها مبارزه مینماید ، حساب کند ."

آنچه در یادداشت مورخ ۱۱ ژوئن شاهزاده نسلرود موجب حیرت میشود ، معجون بیشرمانه ای از تضمین هائی که در عمل دروغ از کار درمیآیند و تهدیداتی که در پشت کلمات پرطنطراق پنهان شده اند ، نیست . بلکه نحوه برخورداری است که اروپا برای اولین بار با يك یادداشت سیاسی روسیه میکند . این بار ، غرب که از بابت گذشته خود احساس سرافکندگی و شرمساری میکرد ، بجای تحسین و هراس معمولی ، با خنده حقارت یاری باین معجون بیشرمانه از گستاخیها ، تزویرها و وحشیگریها ، پاسخ میدهد . معیندا یادداشت نسلرود و "تهدید" ۱۶ ژوئن باندازه يك سرسوزن از شاهکار پورتسودی بورگو و شاهزاده لیون - که آنقدر مورد تحسین قرار گرفته بود - بدتر نبود . شاهزاده نسلرود در آن ایام همان مقامی را داشت که امروز هم دارد یعنی صدر دیپلماتهای روسیه .

داستان بامزه ای از دو دانشمند ایرانی - که خرسی را آزمایش میکردند - وجود دارد . یکی از آنها که قبلاً "هیچ وقت چنین جانوری را ندیده بود ، میپرسد که خرس زنده بچه میزاید یا تخم میگذارد ؟ دیگری که اطلاعات بیشتری داشت ، پاسخ میدهد : "همه کار از دست این جانور بزمیآید . " مطمئناً "خرس روسی نیز همه کار از دستش بزمیآید مخصوصاً " تا زمانیکه میدانند که حیوانات دیگری که با او سروکار دارند هیچ کاری از دستشان بر نمیآید ."

کارل مارکس

نیویورک دیلی تریبون ، شماره ۳۸۱۹ ، ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۳  
مجموعه آثار مارکس و انگلس ، جلد ۱۲

شاهزاده پورتسودی بورگو در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۸ به شاهزاده نسلرود نوشته است:

"سیاست ما عبارت از اینست که مواظب باشیم در چهار ماه آینده حادثه ای اتفاق نیفتد و امیدوارم که موفق باینکار بشویم، زیرا بطور کلی انسانها اکثراً ترجیح میدهند که منتظر [وقایع] بمانند، البته ماه پنجم باید پراز حوادث باشد."

و حالا شاهزاده نسلرود بر اساس همین اصل عمل نمیکند. در حالیکه تعدی نظامی روسیه بر شاهزاده نشینها بادر اختیار گرفتن ادارات غیر نظامی آنجا تکمیل میگردد، در حالیکه گردانی بعد از گردان دیگر، بسارایی و کریمه را زیر پا میگذارد، روسیه بهاتریش اطلاع میدهد که میانجی گیری او را قبول خواهد کرد و به بنا پارت نیز اطلاع میدهد که پیشنهادات او احتمالاً مورد قبول تزار قرار خواهند گرفت و هیئت های دولت را در پاریس و لندن تسکین میدهد که نیکلا بزرگوارانه عنایت فرموده و عذر خواهی آنانرا بالأخره قبول کرده است. در بارهای سلطنتی اروپا همچون زنان حرمسرا، هراس آلود منتظر آن بودند که فرمانروای کسل معتقدین، نظر عنایت خود را متوجه چه کسی میسازد. نیکلا، هفته ها و حتی ماههای مدید آنها را در این حالت نگاهداشت تا آنکه غفلتاً اعلام داشت که نه انگلستان و نه فرانسه، نه اتریش و نه پروس هیچکدام حق ندارند در کشمکش میان او و ترکیه مداخله کنند و فقط اوست که میتواند با

ترکیه مذاکره نماید و احتمالاً فقط باین علت سفیر خود را از قسطنطنیه فرا خواند تا مذاکرات با ترکیه را تسهیل نماید. البته در حالیکه او از یک طرف اعلام میدارد که آنها حق مداخله در امور روسیه را ندارند، از طرف دیگر اطلاع حاصل می کنیم که نمایندگان فرانسه، انگلستان، اتریش و پروس وقت خود شانرا با گرد هم آئی های در وین بهدر میدهند تا برنامه های برای حل و فصل مسئله شرق تهیه کنند، بدون آنکه سفیر روسیه یا ترکیه در این کنفرانسهای علنی شرکت داشته باشند. سلطان در ۸ ژوئیه یک دولت نظامی را بر سر کار آورد تا خود را از شر این حالت آتش بسس خلاص کند. اما لرد رد کلیف [سفیر انگلیس در ترکیه] او را مجبور کرد که این دولت را همانشب معزول نماید و این موضوع بقدری او را از کوره بدر برده است که میخواهد یک قاصد اتریشی را به سنت پترزبورگ بفرستد تا از تزار سؤال کند که آیا قصد دارد مذاکرات مستقیم را از نو آغاز نماید. اینکه آیا خود رشید پاشا به سنت پترزبورگ خواهد رفت یا نه، بیازگشت قاصد مزبور و جوابی که او بهمراه خواهد آورد، بستگی دارد. قرار است او یابد. داشت های از طرح سنت پترزبورگ به قسطنطنیه ارسال دارد، آنوقت این یادداشت های مربوط به طرح جدید، بار دیگر به سنت پترزبورگ فرستاده میشوند و وقتی آخرین جواب از سنت پترزبورگ به قسطنطنیه برسد تازه آنوقت تصمیم قطعی گرفته خواهد شد. البته در این فاصله، ماه پنجم فرا رسیده و هیچ ناوگانی قادر نخواهد بود وارد دریای سیاه بشود و آنوقت تزار با خیال راحت در ایام زمستان، در شاهزاده نشینها باقی خواهد ماند، جائیکه او با توسل به همان وعده و وعید های که از ۱۸۲۰ بیبعد و از زمان اشغال های قبلی اشاعه یافته اند، مخارج خود را تأمین مینماید.

روشن است که گاراشانین نخست وزیر صربستان، باصرار

روسیه از کار برکنار شده است. روسیه که در اثر این موفقیت اولیه، گستاخ-  
تر شده است اکنون بر سر آن پافشاری میکند که کلیه افسران مخالف روسیه  
از کار برکنار شوند و قصد داشته است که این اقدام را در مورد الکساندر  
شاهزاده فرمانروای آنجا نیز تعمیم بدهد و شاهزاده میخائیل او بره‌نویج-  
یک آلت دست بی‌اراده و مجری منافع روسیه را - بجای او قرار دهد.  
شاهزاده الکساندر برای خلاص شدن از این محاصره و همچنین تحت تأثیر  
اتریش در مقابل سلطان قد علم کرد و اعلام داشت که قصد دارد بشدت  
بیطرف بماند. آنتریک های روسیه در صربستان، بشرح زیر در روزنامه  
"پرس" پاریس توصیف شده اند:

"همه میدانند که کنسولگری روسیه در اورسوا [بنسدر  
کوچکی در مجارستان کنونی] قریه فقیری است که حتی  
یک تبعه روسیه نیز در آن زندگی نمیکند و در مرکز یک  
منطقه صرب نشین واقع شده و یک موجودیت رقت انگیز  
پیش نیست. ولی حالا کانون تبلیغات مسکو شده است  
اینکه روسیه در ۱۸۴۰ در ماجرای برایلا و در ۱۸۵۰  
در ماجرای ژوهان لوتسو و اخیراً "بار دیگر در ماجرای  
توقیف چهارده افسر روسی - که منجر به استعفای دولت  
گارشین شد - دست داشته است، موضوعی است که  
بوسیله مقامات مسئول قضائی مورد رسیدگی قرار گرفت  
و تأیید گردیده است. بهمین منوال همه میدانند که  
شاهزاده منشیکوف در اثنای اقامتش در قسطنطنیه  
بوسیله عمالش در بزوسا [شهری در جنوب شرقی دریای  
مرمره] و سمیر [از میر کنونی] آنتریک های مشابهی نظیر  
سالونیک [شهری در یونان]، آلبانی و یونان - براه

انداخته است."

هیچ خصیصه ای چشم گیرتر از این انطباق سنتی سیاست  
روسیه با خواسته های مورد نظر او، وجود ندارد، آنها هم نه فقط در رابطه  
با هدفها بلکه همچنین در رابطه با وسایل او.  
در مسئله کنونی شرق هیچ گونه مشکل هیچ گونه مذاکره و  
هیچگونه یادداشت رسمی ای وجود ندارد که در تاریخ جهان سابقه  
نداشته باشد.

در حال حاضر، روسیه در مقابل سلطان نمیتواند بجز قرارداد  
کنارجی [۶۳] به هیچ چیز دیگری متشبث گردد، اگر چه در این قرارداد  
نیز قیمومیت برهم کیشان تزار با و واگذار نشده بلکه فقط با و حق داده شده  
است که در استانبول کلیسائی بسازد [۶۴] و نزد سلطان برای عطفوت  
به اتباعش شفاعت نماید. همانطور که رشید پاشا نیز این مطلب را بدستی  
دریاد داشت ۱۴ این ماه، خود، به تزار تذکر داده است. اما ازهما -  
نرمان که روسیه در ۱۷۷۴ این قرارداد را امضاء کرد، منظورش این بود  
که روزی روزگاری آنرا بمفهوم ۱۸۵۳ تفسیر نماید. بارون توگوت نماینده  
آنرمان اتریش در ترکیه عثمانی در ۱۷۷۴ بدربار امپراتور اتریش چنین  
مینویسد:

"از این زمان ببعد هر وقت روسیه فرصت مناسبی برای  
پیش بیاید، بدون تدارکات زیاد قادر خواهد بود از  
بنادر خود در دریای سیاه به قسطنطنیه لشکرکشی کند.  
در چنین صورتی بدون شك توطئه ای که از قبل با سران  
کلیسای ارتدوکس جیده شده، براه خواهد افتاد و  
برای سلطان راهی جز این باقی نخواهد ماند که پس  
از دریافت اولین خبر مربوط باین اقدام روسیه، قصر

خود را ترك کرده و بدرون آسیا بگریزد و سلطنت قسم اروپائی ترکیه را به فرمانروای با تجربه تری واگذار نماید بدون شك بمجرد تسخیر پایتخت [قسطنطنیه] بعلم ترور و مساعدت مسیحیان ارتدوکس یونانی، آشپیل ساحل آسیای صغیر و تمام یونان تا ساحل دریای آدریاتیک، باسانی تحت سلطه روسیه قرار خواهد گرفت. تصاحب این سرزمین ها - که از مواهب طبیعی فراوان برخوردار میباشند، سرزمین هائی که هیچ قسمت دیگر جهان باندازه آن حاصل خیز و غنی نیست - روسیه را مبدل به ابرقدرتی خواهد ساخت که در تمام افسانه ها که در تاریخ از عظمت کشورهای سلطنتی باستان آمده است، نظیر آن وجود نخواهد داشت.

روسیه در آن زمان نیز مثل امروز، سعی میکرد که جاه طلبی اتریش را تحریک نموده و او را باشغال بوسنی، صربستان و آلبانی تحریک نماید، همان بارون توگوت در این باره چنین مینویسد:

"بسط قلمرو امپراتوری اتریش، موجب برانگیخته شدن حسادت روسیه نخواهد شد و علت آن اینست که چنانچه اتریش، بوسنی و صربستان و غیره را تصرف کند، این موضوع - اگر چه تحت شرایط دیگری دارای اهمیت زیادی خواهد بود - ولی در صورتیکه ما بقی ترکیه عثمانی بچنگ روسیه بیفتد، این کشور موقتا "کمترین ناخرسندی ای از این بابت نخواهد داشت زیرا ساکنین این نواحی فقط عبارت از مسلمانان و مسیحیان ارتدوکس یونانی هستند؛ به مسلمانها اجازه داده نخواهد شد که برای

همیشه در این مناطق سکونت نمایند و مسیحیان ارتدوکس یونانی با در نظر گرفتن همجواری نزدیکشان با امپراتوری شرقی روسیه، بیدرنگ با آنجا کوچ خواهند کرد و چنانچه بمانند، عدم تمکین آنها از اتریش موجب بروز درد سرهای دائمی برای ما خواهد شد، و باین جهت گسترش سرزمین بدون وجود نیروی عمده داخلی بجای آنکه موجب افزایش قدرت امپراتوری اتریش گردد، صرفاً "موجب تضعیف آن خواهد گردید".

معمولاً سیاستمداران وقتی میخواهند بطور اعم سیاست سنتی روسیه و بطور اخص مقاصد روسیه در مورد قسطنطنیه را تشریح نمایند، آنرا به وصیت نامه پتر اول [۶۵] نسبت میدهند ولی در واقع آنها میتوانند بگذشته دورتری مراجعه کنند. بیش از ۸۰۰ سال پیش سویاتوسلاو [فرمانروای کیف، ۹۴۵ تا ۹۷۲] شاهزاده بزرگ روسی که در آن ایام هنوز بدین مسیح در نیامده بود، در مجمعی از بوجارها [اشراف مالک] اعلام داشت که: "نه تنها بلغارستان بلکه تمام بخش اروپائی امپراتوری یونان باضافه بوهیم و مجارستان، باید تحت حکومت روسیه باشند". سویاتوسلاو، سیلیس تریا [شهری در کنار رودخانه دانوب] را تسخیر کرد و در سال ۹۶۸ قسطنطنیه را تهدید بخطر کرد، یعنی عیناً همان کاری که نیکلا در ۱۸۲۸ انجام داد. خاندان سلطنتی روریک بعد از تأسیس امپراتوری روسیه، پایتخت خود را از نووگورود به کیف منتقل ساخت فقط بخاطر آنکه به بیزانس [روم شرقی] نزدیکتر باشد. در قرن یازدهم، کیف در تمام موارد از قسطنطنیه تقلید کرد و آنرا قسطنطنیه دوم میخواهندند و این نام بیانگر تلاش پایان ناپذیر روسیه بود. مذهب و فرهنگ [روسیه از بیزانس منشاء گرفته است و تلاش روسیه برای تحت انقیاد



د رآوردن امپراتوری بیزانس - که در آن زمان مثل امپراتوری عثمانی امروز رو بزوال بود - خیلی طبیعی تر از کوششی بود که پادشاهان آلمان برای تحت انقیاد د رآوردن روم و ایتالیا مینمودند . باین جهت هماهنگی در اهداف سیاست روسیه ، ناشی از گذشته تاریخی آن ، موقعیت جغرافیائی آن ، ضرورت دست یابی به بنادر آزاد ساحل دریای مدیترانه و دریای شرق میباشد تا بتواند سلطه خود را بر اروپا حفظ نماید . لکن شیوه سنتی ای که روسیه بر اساس آن اهداف خود را تعقیب میکند بهیچ وجه بآن اندازه که سیاستمداران اروپائی از آن تحسین میکنند ، در خورد ستایش نمیباشد . موفقیت این سیاست در واقع د لیلی است بر ضعف دولت های غربی ولی در عین حال ، همگون بودن این سیاست نمایان گر بربریت د رونی روسیه میباشد . اگر فرانسه میخواست سیاست خود را طبق وصیت نامه ریشلیو و یا بر اساس تمکین کارل بزرگ [ ۶۶ ] تنظیم نماید ایمن موضوع بنظر چه کسی منخره نیآمد ؟

چنانچه مهمترین اسناد دیپلماسی روسیه را مطالعه کنیم متوجه میشویم که این دیپلماسی بخوبی واقف بوده است که با شدیدترین حيله گریها ، تردستی ها ، زیرکی ها و نعل وارونه زدنها نقاط ضعف پادشاهان و وزراء و درباریان اروپا را پیدا کند ولی در مواقعی که درک حرکت تاریخی خود خلقهای اروپای غربی برای دیپلماسی روسیه مطرح بوده است ، این زیرکی قاعدتا " با شکست مواجه شده است . شاهزاده لیبو وقتی روی جوابی که قرار بود آبد رین [ نخست وزیر انگلستان ] به تـسـزار بدهد ، حساب میکرد ، قضاوتش درباره خصلت او کاملاً درست بود ولی پیش گوئیش در مورد ادامه حکومت توری ، آنهم در آستانه جنبش رفور - میستی ۱۸۳۱ ، نشان میدهد که او شناخت کاملاً غلطی از مردم انگلیس داشته است . شاهزاده پورتسودی بوزگو در مورد شارل دهم [ پادشاه فرانسه ]

کاملاً " بد رستی قضاوت کرده ولی در مورد مردم فرانسه قضاوت کاملاً " خطائی نموده بود ، زیرا وقتی او " ارباب بزرگوار " خود را تحریض کرد که برسر تقسیم اروپا با شارل دهم معامله کند ، فردای همانروز مردم فرانسه این پادشاه را از فرانسه بیرون انداختند . سیاست روسیه شاید بتواند با حيله گریها ، تزویرها و گستاخی هایش درباره های اروپا را - که خود آنها نیز صرفاً بر پایه سنت استوار میباشد - مجذوب یا مرعوب نماید ولی در مقابل خلقهای انقلابی شده ، با شکست مواجه خواهد شد .

کارل مارکس

نوشته شده در ۲۹ ژوئیه ۱۸۵۳

نیویورک دیلی تریبون، شماره ۳۸۴۴، ۱۲ اوت ۱۸۵۳

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۲

## کارل مارکس

### تجارت روسیه با چین

لرد پالمستون و لوئی بناپارت که با توسل بزور برای گسترش تجارت در رفت و آمد با چین تلاش می‌کنند بموقعیتی که اکنون روسیه در این رابطه دارد، بشدت رشک می‌برند. مسلماً امکان زیادی وجود دارد که روسیه بدون آنکه حتی يك كيك [واحد پول آنزمان روسیه] خرج کند و با آنکه از وسایل نظامی استفاده نماید، آخرسر- و در واقع در نتیجه کشمکش کنونی [انگلستان و فرانسه] با چین - دست‌آوردی بیش از هر يك از این دو ملت در حال جنگ داشته باشد.

اصولاً روابط روسیه با امپراتوری چین از نوع خاصی است. در حالیکه انگلیسها و خود، [آمریکائی‌ها، زیرا این مقاله برای نیویورک - دیلی تریبون نوشته شده بود]، از این امتیاز برخوردار نیستیم که بطور بلاواسطه حتی با حکمرانی امپراتوری در کانتون رفت و آمد داشته باشیم، روسها از این حق بهره‌مند میباشند که سفارت خانه ای در پکن داشته باشند. بدیهی است که در منازعات کنونی، فرانسویها در واقع بطور جنبی شرکت دارند زیرا آنها حقیقتاً با چین داد و ستدی ندارند. البته این امتیاز فقط بدانگونه حاصل شده است که روسیه بآن تن در داده است که در دربار آلمانی [چین]، در شمار دولتهای تابعه خراجگذار امپراتوری چین بحساب بیاید. بهر تقدیر دیپلماسی روسیه موفق شده است باین وسیله - همانند اروپا - در چین نیز جای پائی برای خود باز کند که بهیچ وجه محدود بفعالیت های دیپلماسی نمیباشد.

روسها از تجارت دریائی چین محروم میباشند و باین جهت در

منازعات گذشته و فعلی در این ماجرا نه سهیم بوده و نه دخالتی کرده‌اند. آنها همچنین از نفرتی که چینی‌ها از قدیم الایام نسبت به تمام خارجیان دارند، مصون مانده‌اند. البته چند انهم بدون دلیل نیست که چینی‌ها، خارجیانی را که بسواحل کشورشان نزدیک میشوند و آشکارا از مدتها قبل آرامش سواحل چین را برهم زده‌اند، دزدان دریائی خیره سری می - نهند. از دریائی روسها بقیمت محروم ماندن از داد و ستد دریائی، از تجارت بدون کشوری و برون مرزی ایکه اختصاصاً برای آنها محفوظ است، بهره - مند میباشند و در ضمن غیر محتمل است که هیچ کس بتواند در ایمن - زمینه با آنها رقابت نماید. این داد و ستد، طبق قرارداد ۱۷۶۸ - در دوران سلطنت کاترین دوم - تنظیم شده است و بموجب آن مرکز عمد موختی تنها محل رد و بدل کردن [کالاها]، کیاختاست که در مرز میان جنوب سیبری و تاتارستان چین - در کنار زبانه ای از دریای بایکال و تقریباً در فاصله صد میلی جنوب ایرکوتسک - قرار دارد. این داد و ستد که در يك نوع بازار مکاره سال صورت میگیرد، توسط دوازده مأمور - شش نفر روسی و شش نفر چینی - که در کیاختا گرد هم میآیند، اداره میشود. اینها حجم داد و ستد را - که صرفاً تهاتری است تعیین می‌کنند و براساس آن کالا هائی که بوسیله طرفین عرضه میشود، مبادله میگردند. بهترین امتعه تجارتي چین چای و از جانب روسیه اجناس پنبه ای و پشمی است. ظاهراً در سالهای اخیر این تجارت بمقیاس زیادی افزایش یافته است. ده دوازده سال قبل در کیاختا بیش از چهل هزار صندوق چای بروسها فروخته نمیشد. ولی در ۱۸۵۲ این مقدار به صد و هفتاد و پنج هزار صندوق رسید که بخش اعظم آنرا، نوع مرغوبی از چای موسوم به چای کاراونت، تشکیل میداد که برخلاف نوع نامرغوبی - که از راه دریا وارد بازار قاره [اروپا] میشد - نزد مصرف کنندگان از شهرت زیادی برخوردار بود.

علاوه بر این ، چینی ها مقدار کمی شکر ، پنبه ، ابریشم خام و کالاهای ابریشمی به روسها میفروختند که حجم آنها بسیار محدود بود و روسها در مقابل بجای آن اجناس پنبه‌ای و پشمی باضافه مقدار کمی اجناس چرمی ، اجناس فلزی ، پوست و حتی تریاک میبرد اختند . بهای کل کالا - های فروش رفته و خریداری شده - که ظاهراً در گزارشهای منتشره - بازرانترین قیمتها ذکر شده اند - بالغ بر ۱۵ میلیون دلار میشود . در نتیجه آسوبهای داخلی چین و بعلت این واقعیت که راههای ایالات چابکار بوسیله داد و ستد یاغیان تاراجگراشغال شده بود ، مقدار جایارسالی به کیاختا در ۱۸۵۳ به پنجاه هزار صندوق کاهش یافت و ارزش کل معاملات تجارتی این سال از تقریباً شش میلیون دلار تجاوز نکرد ولی در سالهای بعد از این داد و ستد دوباره رونق یافت و در ۱۸۵۵ در حدود صد و دوازده هزار صندوق جای به بازار سال کیاختا آورده شد . در اثر این افزایش داد و ستد ، کیاختا که در مرز روسیه قرار دارد ، از يك قلعه نظامی و محل داد و ستد به يك شهر با اهمیت رشد کرده و بعنوان مرکز این ناحیه مرزی اعلام شده است و يك استاندار غیر نظامی و يك فرمانده نظامی برای آن تعیین شده است . در ضمن ارتباط پستی منظمی بوجود آوردند که بوسیله آن بطور مستقیم تلگراف های رسمی از کیاختا به پکن - که در فاصله نهمصد میلی آن قرار دارد - مخابره میشوند .

واضح است چنانچه منازعات کنونی [میان چین و انگلستان] موجب متوقف شدن تجارت از راه دریا گردد ، اروپا قادر خواهد بود تمام جای مورد نیاز خود را از این طریق تأمین نماید . شواهد امر حاکی از آنست که بمجرد آنکه شبکه راه آهن روسیه بپایان برسد این کشور در رابطه با تأمین جای مورد نیاز بازارهای اروپا - حتی اگر راههای بحری هم باز باشند - یکی از رقبای نیرومند ملت‌های دریانورد خواهد شد . این

خطوط راه آهن ، ارتباط مستقیمی میان بنادر کرونشانات و لیباو و شهر قدیمی نووگروود در درون روسیه برقرار میسازند ، و این شهر محل اقامت بازرگانانی است که باکیاختا داد و ستد می کنند . بهر حال احتمال تأمین جای اروپا از طریق این راه زمینی ، بیش از راه دریائی ایست که میتواند از طریق اوقیانوس کبیر مورد استفاده قرار گیرد . همچنین ابریشم - یعنی متاع عمده دیگر چین ، در رابطه با ارزشی که دارا میباشد ، بقدری کم جا لازم دارد که حمل و نقل آن از طریق زمینی بهیچ وجه نامقدور نیست . از طرف دیگر تجارت با چین ، بازاری را بپرو فرآورده های روسی میگشاید که در هیچ کجای دیگر میسر نمیشد .

ولی مشاهده می کنیم که تلاشهای روسیه بهیچ وجه بگسترش داد و ستد زمینی محدود نمیشود . روسیه ، چند سال پیش سواحل رود - خانه آمور را - که زادگاه اصلی خاندان سلطنتی کنونی چین است - اشغال کرد و اگر چه در اثنای جنگ اخیر [چین و انگلیس] کوشش های روسیه در این جهت کمی محدود و متوقف گردیده است ولی بدون شك بار دیگر شروع شده و ادامه خواهد یافت . روسیه جزایر کوریل و سواحل نزدیک کامچاتکا را در اختیار دارد و يك ناوگان دریائی در آبهای آنجا داشته و بدون شك از هر موقعیت مناسبی استفاده خواهد کرد تا از تجارت دریائی با چین سهمی داشته باشد . ولی این امر در مقایسه با گسترش تجارت زمینی ایکه در انحصار روسیه است ، اهمیت ناچیزی دارد .

کارل مارکس  
۷ آوریل ۱۸۵۷  
منتشره در نیویورک دلی تریبون

بنظر میرسد که در حال حاضر مسئله سرواژ در روسیه، حالت جدی‌ای بخود گرفته است و بهترین گواه آن اقدام غیرعادی تزار الکساندر دوم است که بنوعی نمایندگان عمومی اشراف را به سنت پترزبورگ فراخواند است تا در مورد الغای سرواژ با آنها مشورت نماید. فعالیت کمیته اصلی مربوط به مسئله دهقانان تقریباً با عدم موفقیت مواجه شد و فقط منجر به بروز مشاجرات شدیدی در میان خود اعضای آن گردید. مشاجراتی که طی آن شاهزاده کنستانتین - رئیس کمیته - با تفاق دارودسته قدیمی روسی، علیه تزار قد علم کرده بودند. بنظر می‌رسد که اکثر کمیته‌های ایالتی اشراف بنوبه خود از فرصتی که بمناسبت مشورت رسمی دربار اقدامات تدارکی برای رهائی دهقانان، نصیبشان شده بود، فقط و فقط این استفاده را کرده‌اند که این اقدامات را باطل سازند. مسلماً در میان اشراف روسیه دارودسته‌ای وجود دارد که طرفدار الغای سرواژ می‌باشد ولی اینها نه تنها از نظر تعداد در اقلیت هستند بلکه همچنین در مورد مهمترین مسایل نیز نظریات مختلفی دارند. چنین بنظر می‌رسد که این روش، مد اشراف لیبرال روسیه شده است که با سرواژ مخالفت نمایند ولی اینها فقط تحت شرایطی که صرفاً "بحد يك حقه بازی محض تنزل یافته باشد" بارهائی موافقت دارند. در واقع این مقاومت آشکار علیه رهائی و بعبارت دیگر پشتیبانی نیم بند شان از طرفداران قدیمی سرواژ، صرفاً "بسیار طبیعی است" ازین رفتن عواید آنها، کاهش ارزش املاکشان و محدود شدن شدید قدرت سیاسی ای که بآن خو گرفته بودند، [موجب میشود که] تمام

خودکامه های کوچک فراوانی که برگرد محور مستبدین بزرگ حرکت میکنند، این نتایج بلاواسطه را از قبل مشاهده کنند و بسختی میتوان از آنها انتظار داشت که خواهان و مجذوب آن باشند. در نتیجه عدم اطمینانی که در رابطه با احتمال کاهش املاک مستولی شده است، امروزه در برخی ایالات، گرفتن قرضه در مقابل تضمین ملکی غیر ممکن شده است. بخش بزرگی از املاک در روسیه در گرو حکومت میباشند و مالکین زمین از خود سؤال میکنند که چگونه باید تعهدات خود را در مقابل دولت انجام دهند. بسیاری از آنها قرضه های خصوصی ای در ازای املاک خود گرفته اند. عده زیادی از آنها از قبل باجهای دریافتی از سرفها - پشان - که بعنوان تاجر، کاسب، پیشه ور و کارگر در شهرها اقامت گزیده اند - زندگی میکنند. طبیعی است که با الغای سرواژ این عواید از بین میروند. از این گذشته بوجارهای کوچکی وجود دارند [بوجار به وابستگان اشراف فئودالی قدیم روسیه و رومانی اطلاق میشود] که صاحب تعداد بسیار محدودی سرف میباشند و البته املاکشان نیز بهمین نسبت کوچکتر است. اگر قرار باشد هر يك از سرفها در صورت رهائی قطعاً زمین دریافت نماید، صاحبان این سرفها مجبور به تکدی خواهند شد. از نقطه نظر مالک بزرگ، رهائی دهقانان تقریباً بمنزله صرف نظر کردن از قدرت سیاسی تلقی میگردد. چنانچه سرفها آزاد گردند، آنوقت مالکینی بزرگ چه وسیله ای برای دفاع در مقابل استبداد تزار خواهند داشت؟ و از این گذشته، مالیاتها - که در روسیه مورد نیاز مبرم بوده و میزان آن وابسته به ارزش واقعی املاک میباشد، تکلیفشان چه خواهد شد؟ تکلیف رعایای [املاک] سلطنتی چه میشود؟ کلیه این مسایل مورد بررسی قرار گرفته و بسیاری از مواضع محکمی - که طرفداران سرواژ اردو - گاههای خود را در پشت آن برپا کرده بودند - از دست خواهند رفت.



این داستان باندازه سرگذشت خلقها سابقه دارد . در واقع بدون ضرر زدن به طبقه ای که از قبل افراد تحت ستم خود ، زندگی میکند و بسدون درهم کوبیدن تمام روبنای حکومتی ای که بر چنین پایه های اجتماعی فلاکت باری استوار میباشد ، نمیتوان طبقه تحت ستم را رها ساخت . وقتی زمان يك چنین تغییری فرا رسیده باشد ، ابتدا شور و شوقی براه میافتند ، با شادمانی در مورد حسن نیت متقابل ، تبریکاتی رود بدل میگردد و با کلمات پر زرق و برق راجع به علاقه عمومی نسبت به ترقی و غیره سخن گفته میشود . اما بمجرد آنکه قرار باشد که بجای حرف ، عمل باشد ، آنوقت عده ای جا میزنند و به ارواحی که آنها را مورد خطاب قرار داده اند ملتجی میشوند ، در حالیکه اکثر آنها مصمم ببودن برای مبارزه به خاطر منافع واقعی یا مجازی خود اعلام آمادگی میدارند . دولت‌های قانونی اروپائی فقط تحت فشار انقلاب و یا در نتیجه جنگ توانستند سرواژ را لغو کنند . دولت پروس تازه وقتی بفکر رهائی دهقانان افتاد که در زیر یوغ آهنین ناپلئون خرد شده بود و تازه آنوقت نیز مسئله را باین طریق حل کرد که در ۱۸۴۸ پار دیگر خود را مجبور بآن دید که باین موضوع بپردازد . و این مسئله هم — ولوبشکل دیگری — بصورت مسئله ای باقی ماند ماست که بایستی در انقلاب آینده حل گردد . در اتریش نه حکومت قانونی و نه حسن نیت طبقات جاکمه ، بلکه انقلاب ۱۸۴۸ و شورش مجارستان ، این مسئله را حل کرد . در روسیه الکساندر اول و نیکلا — نه بدلائل انسان دوستانه ، بلکه بدلائل مربوط به مصالح حکومتی — سعی کردند از طریق مسالمت آمیز ، توده های مردم بوجود آورند ولی هر دو آنها با شکست مواجه شدند . البته باید افزود که نیکلا بعد از انقلاب ۱۸۴۸ / ۴۹ نقشه های قبلی خود را در مورد رهائی [سرفها] کنار گذاشت و یکی از طرفداران پروپاقرص محافظه کاری شد . در رابطه با الکساندر دوم [باید گفت] که برای او این

مسئله که آیا بایستی عناصر خفته را بیدار کند یا نه ، مطرح نبود . میراث جنگی ای که پدرش برای او بجا گذاشته بود ، فداکاریهای عظیمی را از توده های مردم روسیه طلب میکرد که بر اساس يك واقعیت ساده میتوان درباره میزان آن قضاوت کرد : در فاصله میان سالهای ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ ، میزان اسکناسهای بی پشتوانه ای که در گردش بود از ۳۳۳ میلیون به تقریباً ۷۰۰ میلیون روبل افزایش یافت و تمام این افزایش اسکناس در واقع بیانگر مالیات‌هایی بود که در نظر گرفته شده بودند . الکساندر دوم فقط از سرمشق الکساندر اول — که در ایام جنگ بر ضد ناپلئون دهقانان را با وعده و وعید های رهائی تسکین داده بود — پیروی کرد . از این گذشته ، جنگ بیحاصل مزبور لااقل از دیدگاه سرفها منجر به يك شکست خفت بار شده بود و توقع آن وجود نداشت که سرفها با اسرار مخفی دیپلماتسی آشنا باشند . در چنین شرایطی ، در آغاز حکومت تزار جدید — که همراه با شکست های خفت بار آشکاری بود و علاوه بر این با عهد شکنی های دولت روسیه در مورد وعده های که در ایام جنگ به دهقانان داده بود توأم شده بود — دست زدن بیک چنین اقدامی ، بسیار خطرناک بود .

جای تردید وجود دارد که آیا خود نیکلا — با یابدون جنگ شرقی — در وضعیتی قرار داشت که بتواند این مسئله را با زهم برای مدتی بتعویق بیاورد . بهر حال الکساندر دوم قادر باین کار نبود ولی او فرض کرده بود و گمان اونیز چندان بدون دلیل نبود ، که اشراف — که همه بفرمانبرداری از او خو گرفته بودند — از دستورات او سرپیچی نخواهند کرد و چنانچه بآنها اجازه داده شود که از طریق کمیته های مختلف در این درام بزرگ نقشی بازی کنند ، در اینصورت آنرا حتی بمنزله افتخاری برای خود تلقی خواهند کرد — ولی این حساب او غلط از کار درآمد . از طرف دیگر دهقانان — که درباره آنچه تزار قصد داشت

برایشان انجام دهد - دچار تصورات اغراق آمیزی شده بودند - وقتی متوجه اقدامات بطئی فرمانروای خود شدند، کاسه صبرشان شروع به لبریز شدن کرد. آتش شورشهایی که در برخی از ایالات شعله ور شده اند، زنگهای خطری هستند که با وضوح شنیده میشوند. علاوه بر این، همه میدانیم که در روسیه بزرگ و همچنین در مناطقی که سابقاً جزء لهستان بودند، شورشهایی بروز کردند که توأم با صحنه های وحشتناکی بودند و این امر موجب شد که اشراف از نقاط روستائی به شهرها کوچ کنند و در آنجا، در پناه حصارها و پادگانها، مورد تمسخر بردگان قدیمی قرار گیرند. تحت چنین شرایطی الکساندر دوم لازم دانست که چیزی شبیه مجمعی از رسته ها، فراخواند. ولی هرآینه این مجمع بصورت نقطه عطفی در تاریخ روسیه درآید، آنوقت تکلیف چیست؟ اگر اشراف بعنوان پیش شرط هرگونه عقب نشینی ای که در رابطه با رهائی سرف هایشان، در مقابل تزار می کنند، بر روی رهائی سیاسی خود نیز پافشاری نمایند، آنوقت چه خواهد شد؟

کارل مارکس

نوشته شده در ۱ اکتبر ۱۸۵۸

منتشره در نیویورک دیلی تریبون شماره ۵۴۵۸، ۱۹ اکتبر ۱۸۵۸

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۶

## فرد ریش انگلس

### پیشروی روسیه در آسیای مرکزی

چند هفته قبل درباره پیشروی عظیمی که روسیه در سالهای اخیر در شرق آسیا و در سواحل غربی اوقیانوس آرام نموده است، گزارش دادیم [نگاه کنید به جلد اول استعمار] و اکنون توجه خوانندگان را به پیشرفت های مشابهی که همین قدرت در نقطه دیگری یعنی در آسیای مرکزی نموده است، جلب می کنیم.

از وقتیکه انگلستان و روسیه در ۱۸۳۹ بطور همزمان با آسیای مرکزی نیرو فرستادند، [۶۷] احتمال تصادم و قدرت بزرگ آسیائی - یعنی انگلستان و روسیه - در نقطه ای در نیمه راه میان سبیری و هند و درگیری میان قزاقها و سپاهیان [سربازان ارتش هندی بریتانیا را سپاهی میخوانند]، در سواحل رودخانه آمودریا، مکرراً مورد بحث قرار گرفته است. شکست غیرعادی این نیروها، شکستی که در اثر نامساعد بودن وضع آن سرزمین ها و آب و هوای آنجا نصیب هر دوی آنها گردید - برای مدتی توجه باین سوداگریها را منتفی ساخت. انگلستان این شکست را با حمله موفقیت آمیز ولی بی ثمری به کابل تلافی کرد و بنظر میرسید که روسیه برسوائی خود پایان داده است ولی خواهیم دید که دست از نقشه های خود برنداشت و با چه موفقیتی به هدف خود نایل آمد. وقتی جنگ اخیر بروز کرد دوباره این سؤال مطرح شد که آیا حمله روسیه به هندوستان انجام پذیر است؟ البته در آن ایام، افکار عمومی نمیدانست که صفوف اول قشون روسیه در کجا ایستاده بودند و نیروهای تفحص پیشتاز آن در کجا کنکاش میکردند. روزنامه های هندی گاهگاهی مطالبی درباره گزارشات



رسیده از متصرفات روسیه در آسیای مرکزی می‌نوشتند ولی بآنها توجهی  
نمیشد و سرانجام در اثنای جنگ ۱۸۵۶ ایران و انگلیس، تمام مسئله از نو  
مورد بحث قرار گرفت.<sup>۱۰</sup>  
در ضمن، در ایام اخیر موضوعات در آسیای مرکزی بسرعت  
تغییر کردند و این تغییرات بازهم ادامه دارند.\*

\* این مقاله که در اصل برای نیویورک دیلی تریبون نوشته شده و ابتدا  
نیز در شماره ۳ نوامبر در همین روزنامه بچاپ رسیده بود در شماره ۲۴  
نوامبر ۱۸۵۸ "فری پرس" چاپ لندن، با تغییرات زیر منتشر گردید:  
"من برخی از مطالبی را که در رابطه با اقدامات اخیر روسیه  
در آسیای مرکزی یاد داشت کرده‌ام اضافه می‌کنم. شاید برخی از این  
اطلاعات برای شما تازگی داشته باشند زیرا منبع اصلی اطلاعات من،  
اسناد رسمی روسیه است که در سن پترزبورگ بزبان روسی منتشر شده اند  
و این اطلاعات که از آنجا بدست آورده ایم هنوز با انگلستان نرسیده‌اند.  
ارتباط میان اقدامات لرد پالمستون و تجاوز روسیه بآسیای  
مرکزی با يك بررسی ساده تاریخ حوادث مزبور، بخوبی عیان میگردد.  
مثلاً: در ۱۸۳۹ روسیها علیه شکست نظامی، بسوی خیوا پیشروی  
کردند و در ۱۸۵۴ در خیوا بموفقیت های نهائی نایل آمدند، اگرچه  
فقط به عملیات ساده نظامی ای اکتفا کرده و حتی يك تیرم شلیک نکرده  
بودند. در ۱۸۵۶ در حالیکه روسها بسرعت در استپ های قرقیزستان  
بطرف جنوب شرقی ترکستان پیشروی میکردند، يك جنبش یکپارچه در  
هندوستان جریان داشت. گزارشات رسمی روسیه فقط شامل واقعیاتی که  
بظاهر صورت گرفته اند میباشند و در آنها از فعالیت های سری سخنی  
بمیان نیامده است. و نیروهای مسلح که در تمام این درام فقط نقش

بقیه زیر نویس صفحه قبل

کوچکی را بازی کرده است بعنوان هنرپیشه اصلی معرفی میشود. از آنجا  
که شما از داستان دینلماسی این ماجرا بخوبی اطلاع دارید، لذا من  
ضمن مطالبی برایتان می‌فرستم به واقعیاتی که خود روسیه ذکر کرده است،  
اکتفا میکنم و صرفاً نظامی را که با تأثیرات نظامی پیشروی روسیه در آسیای  
مرکزی بر روی هند، در رابطه میباشند، متذکر میشوم.

این سؤال میتواند مطرح گردد که چرا الکساندر دوم اسناد  
مربوط به دست اندازیهای روسیه به آسیای شمالی و مرکزی را - که پدرش  
با ترس و لرز از انظار جهانیان مخفی نگاه میداشت - انتشار داده  
است؟ بطور کلی میتوان گفت که الکساندر در موقعیتی قرار دارد که پدرش  
هرگز از آن برخوردار نبود، موقعیتی که باو اجازه میدهد که اروپا را از  
عملیات روسیه در آسیا مسبوق سازد. باین ترتیب او اروپا را بصورت همکار  
اعلام شده خود در انجام این عملیات، درمیآورد. ثانیاً این اسناد در  
واقع فقط درد سترس آن استادان آلمانی قرار دارند که الکساندر را  
بخاطر آنکه علاقمندان گسترش شناخت های جغرافیائی کمک کرده است  
مورد تحسین قرار میدهند و بالأخره دارودسته قدیمی مسکو باندازه کافی  
ابله بود که بعد از جنگ کریمه درباره حیثیت باصطلاح از دست رفته روسیه  
ابراز ناخرسندی کند. و الکساندر با انتشار این اسناد بآنها جواب داد.  
[اسنادی] که نه تنها حاکی از پیشرفت مادی عظیم روسیه در سالهای  
اخیر بود بلکه انتشار آنها، خود را حکم بمبارزه طلبیدن بود. و آنچنان  
تأیید حیثیتی که نیکل هرگز نمیتوانست جرأت آنرا بخود بدهد.

دنباله این مقاله که با عنوان: ارزیابی اسناد روسیه "فری پرس"  
بچاپ رسیده است در متن اصلی آمده است.

وقتی ناپلئون در ۱۸۱۲ در روی نقشه اش، مسکو را بعنوان پایگاه عملیات نظامی برای لشگرکشی به هند مشخص نمود، صرفاً از پتر-کبیر پیروی میکرد. این شاهزاده دوران پیش که نقشه تجاوز در تمام جهات ممکنه را برای بازماندگان خود طرح کرده بود، در ۱۷۱۷ يك هیئت نظامی به جنوا فرستاد که طبعاً با شکست مواجه شد و استپ های ترکستان مدتهای مدید از گزند روسیه مصون ماندند ولی در این میان قزاق ها در سرزمین های میان ولگا و رودخانه اورال سکونت داده شدند و مسیر این رودخانه خط مرزی قزاقها قرار داده شد. ولی در آنسوی رودخانه روسیه فقط اسماً بر اقوام یا خلقهای سه گانه قرقیزسیادت داشت و اینها و اهالی جنوا همچنان کاروانهای روسیه را غارت میکردند تا آنکه در ۱۸۲۳ ژنرال واسیلی پروفسکی بعنوان فرمانده قوا به اورنبورگ فرستاده شد و او متوجه شد که روابط تجارتي روسیه با مرکز و جنوب آسیا بوسیله صحرا نشینان غارتگر کاملاً قطع شده است، بطوریکه حتی اسکورت های نظامی ای هم که در سالهای گذشته بعنوان محافظ، کاروانها را مشایعت میکردند، کاری از پیش نبردند. او [ژنرال پروفسکی] برای خاتمه دادن باین وضع ابتدا ستونهای سیاری را بر علیه قرقیزها سازماندهی کرد و بزودی دست بکار آن شد که در سرزمین آنها يك پایگاه نظامی برای قزاقان بوجود آورد و باین ترتیب آنها را طی چند سال واقعاً تحت کنترل و سلطه روسیه درآورد. و بعداً با اجرای نقشه قدیمی پتر در مورد خیسوا پرداخت.

او پس از جلب موافقت امپراتور، نیروی نظامی ایزا سازماندهی کرد که تعداد نفرات آن برابر يك لشگر پیاده نظام (۸۰۰۰ نفر) بود و از واحدهای زیادی از قزاقان نیمه منظم و باجگیرهای غیر منظم و سوارکاران قرقیزی تشکیل مییافت. پانزده هزار شتر برای حمل و نقل آذوقه در

استپ های بیابانی جمع آوری شد. بعلت کمبود آب، انجام عملیات در تابستان مقدور نبود و باین جهت پروفسکی تصمیم گرفت که در زمستان به لشگرکشی بپردازد. و در نوامبر ۱۸۲۹ از اورنبورگ حرکت کرد. در نتیجه آن همه ما اطلاع داریم [این جمله در "فری پرس" نیامده است] طوفانهای برف و سرمای غیرعادی، قشون او را متلاشی کرد، شترها و اسبهایش تلف شدند و پس از دادن تلفات زیادی مجبور بعقب نشینی شد. با وجود این، روسها بوسیله عملیات مزبور، از نظر خارج بمنظور خود نایل آمدند زیرا در حالیکه انگلستان هنوز نتوانسته بود انتقام قتل سفیران خود در بخارا - استووارت و کونلی - را بگیرد، خان خیوا تمام اسیران روسی را آزاد کرد و سفیری به سن پترزبورگ فرستاد و تقاضای صلح کرد.

سپس پروفسکی، شروع بآن کرد که سرایگاههایی در مسیر عملیات نظامی خود در طول استپ های قرقیزستان بسازد. هنوز هیجده ماه بیشتر نگذشته بود که هیئت های دانشمندان و مهندسان اعزامی دست بکار آن شدند که تحت محافظت قوای نظامی مناطق شمال رودخانه سیر دریا و دریاچه آرال را مورد کاوش قرار دهند. استعداد زمینها، تناسب نقاط برای کشیدن جاده و انتخاب نقاط مساعد برای حفر چاهها، آب مورد بررسی قرار گرفتند. این چاه ها بفواصل نزدیک حفاری گشتند و حصارهایی در اطراف آنها ساخته شدند که باندازه کافی قدرت مقاومت در برابر قبایل بیابانگرد را داشتند و حجمشان برای انبار کردن مقدار زیادی آذوقه و مهمات کفایت می کرد. قرا بوتا ق و ایرگیس - که در کنار رودخانه هائی بهمین اسامی قرار دارند - بعنوان مرکز عملیات تدافعی در استپ های شمالی قرقیزستان مورد استفاده قرار گرفتند و میان این پایگاههای نظامی و شهرهای اطراف دریاچه آرال جاده ای کشیده شد که در هر ده تا دوازده میل آن [در "فری پرس" ده تا بیست میل

ذکر شده است] . استحکامات نظامی کوچک و چاه های آب ساخته شدند  
 قدم بعدی در ۱۸۴۷ برداشته شد ، پایین ترتیب که يك قلعه  
 نظامی در کنار رودخانه سیر دریا و تقریبا " در ۴۵ میلی مصب آن ساختند  
 و آنرا آراسک نامگذاری کردند که ظرفیت واحدهای يك تپ و بیشتر را  
 داشت و بزودی بصورت — مرکز يك حوزه مسکونی وسیع در قسمت سفلی  
 این رودخانه و نواحی همجوار سواحل آرال برای دهقانان روسی درآمد .  
 حالا روسیه تمام سرزمین های شمالی این دریاچه و دلتای رودخانه سیر -  
 دریا را تصاحب کرده بود . در سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ عملیات تفحص  
 در دریاچه [آرال] صورت گرفت و جزایری در آن کشف شد که بلافاصله  
 بعنوان ستاد ناوگان دریائی آرال در نظر گرفته شد و بید رنگ شروع  
 بساختن کشتی های بخاری کردند . علاوه بر این يك قلعه نظامی دیگر در  
 دهانه رودخانه سیر دریا ساخته شد و همزمان با آن راه ارتباطی میان  
 اورنبورگ و دریاچه اورال مرمت و تکمیل گردید .

پروفسکی که در ۱۸۴۲ از مقام فرماندهی اورنبورگ استعفا  
 داده بود دوباره زوی کارآمد و در بهار ۱۸۵۳ با قشون عظیمی رهسپار  
 آراسک گردید و بدون مشکلات زیادی از بیابانی که سرراهش قرار داشت ،  
 گذشت و سربازانش در امتداد رودخانه سیر دریا به پیشروی پرداختند و  
 يك کشتی بخاری مخصوص آبهای کم عمق در معیت آنها طول رودخانه  
 مزبور را طی کرد . وقتی روسها به آکمت شت — که در فاصله ۴۵ میلی  
 قرار داشت و متعلق به خان کوکاند بود — رسیدند ، آنجا را با يك حمله  
 برق آسا تسخیر کردند و فوراً " آنرا بصورت يك قلعه نظامی بزرگ درآوردند  
 و این کار را با آنچنان موفقیتی انجام دادند که وقتی لشکریان کوکاونند  
 در دسامبر بعد با آنجا حمله کردند بشدت تارومار شدند .  
 در اثنای ۱۸۵۴ که توجه تمام اروپا معطوف به جنگهای اطراف

دانوب و کریمه بود ، پروفسکی از فرصت استفاده کرد و از پایگاههایی که  
 بتازگی در اطراف رودخانه سیر دریا بدست آورده بود ، با ۱۷ / ۰۰۰ —  
 سرباز بسوی خیوا حرکت کرد . ولی خان خیوا منتظر رسیدن او نماند و  
 فرستاده ای باردوی اوعزام داشت و قراردادی منعقد شد که بموجب آن  
 خان خیوا سیادت روسیه را پذیرفت و روسیه از این امتیاز برخوردار شد که  
 در مورد جنگ و صلح تصمیم بگیرد ، از این گذشته روسیه میتواند بعنوان  
 عالیتترین مرجع در مورد مرگ و یا زندگی دستور بدهد ، حق داشت مسیر  
 کاروانها ، حدود عوارض و حقوق گمرکی را تعیین کند و برای همیشه  
 مقرراتی برای کلیه امور تجارتي تمام خیوا وضع نماید . يك کنسول روسی در  
 خیوا اقامت گزید و فونکسیون عالیتترین مرجع داوری در تمام مصالح سیاسی  
 خیوا را انجام میداد ، داوری که تابع دولت روسیه بود .

با تحت انقیاد درآوردن خیوا ، اشغال ترکستان ماهیتاً  
 قطعیت می یافت و شاید واقعا " در این فاصله قطعیت یافته باشد . خوانین  
 کوکاند و بخارا نیز بهمین منوال سفرائی به سن پترزبورگ فرستادند و اگرچه  
 قرارداد هائی که با آنها منعقد شده اند ، انتشار نیافته اند ولی نسبتاً  
 براحتی میتوان آنها را حدس زد . ولو آنکه این دولت های کوچک — که  
 قدرشان فقط عبارت از دسترسی نا پذیرشان بود ، یعنی چیزی که لا اقل  
 برای روسیه دیگر مطرح نیست — هنوز از نوعی استقلال برخوردار باشند ،  
 مع الوصف این استقلال فقط اسما " وجود دارد زیرا قشون ۲۰۰ / ۰۰۰ —  
 نفری ایکه میتواند از خیوا و یا آکمت شت به دشتهای حاصلخیز شمال  
 ترکستان گسیل گردد ، کاملاً " کفایت می کند تا هر نوع مخالفتی را سرکوب  
 نماید و از هر گوشه این سرزمین بگوشه دیگری هجوم برد . اینک روسیه از  
 ۱۸۵۴ بیعد در این نواحی بیکار نبوده است ، موضوعی است که میتوانیم  
 بعنوان يك امر بدیهی قبول کنیم و اگر چه روسیه اقدامات و فعالیت ها

در ترکستان را کاملاً مخفی نگاه داشته است ولی بر اساس پیشروی سریع، پشت پرده و مجدانه ای که طی ۲۵ سال اخیر در ترکستان نموده است، میتوان با اطمینان انتظار آنرا داشت که بزودی پرچم روسیه بر فراز معاشر کوهستانی هندوکش و طاق بلور با هتزاز درآیند.

از نقطه نظر نظامی، ارزش عظیم این متصرفات در اهمیت آنها بعنوان مرکز عملیات تهاجمی بر ضد هندوستان دارا میباشد — نهفته است و عملاً در رابطه با پیشروی روسها در مرکز آسیا موجب آن شده است که برنامه حمله به هند از سمت شمال از حیثه صرفاً مفروضات خارج شده و بصورت معلوم و مشخصی درآید. نواحی گرم خیز آسیا — بوسیله يك نوار وسیع بیابانی از قسمتهائی که جزء مناطق معتدل میباشد، جدا میگردد. این نوار وسیع بیابانی که از سواحل خلیج فارس تا سر — چشمه امور کشیده شده و در سراسر قاره ادامه دارد تا این اواخر — با استثنای سرزمین آمور — از نظر لشگرکشی قابل استفاده نبود و تنها راهی که برای این منظور قابل تصور بود، از استرآباد [گرگان] در ساحل دریای خزر و از طریق هرات، بکابل و رودخانه هند کشیده میشد ولی از آنجا که روسها قسمت های سفلی رودخانه سیرد ریا و اطراف رودخانه عمود ریا را در اختیار دارند و راه ها و استحکامات نظامی مربوطه، آذوقه و آب مورد نیاز ارتش مهاجمشان را تأمین میکند لذا بیابان آسیای مرکزی هیچ گونه مانع نظامی ای برای آنها بوجود نمیآورد و بجای راه ناتمامی که استرآباد را از طریق هرات به سواحل رودخانه هند مربوط میکند، روسها اکنون میتوانند از سه راه مختلف — که در آینده نزدیکی برای لشگرکشی کاملاً آماده خواهد بود — استفاده کنند. قبل از هر چیز راه قدیمی از طریق هرات است که در شرایط فعلی، دیگر نمیتوان مانع استفاده کردن روسها از آن گردید، راه دوم از دشتی که میان خیوا و بلخ واقع شده

است میگذرد و راه سوم از آکمت شت به کوکاند — از طریق دشت رودخانه سیرد ریا — عبور میکند و نیروهای نظامی میتوانند از آنجا، از طریق سر — زمین های پر آب و پر جمعیت، به سمرقند و بلخ یورش ببرند. هرات، سمرقند و بلخ پایگاه های اصلی حمله به هندوستان هستند. بلخ فقط ۵۰۰ میل از پیشاور — که خط اول دفاعی امپراتوری هندی — انگلیسی را در شمال تشکیل میدهد — فاصله دارد. سمرقند و بلخ متعلق به خان بخارا میباشد که اتفاقاً در حال حاضر در جنگ روسیه است و با افتادن استرآباد (که یا اکنون بوسیله روسیه اشغال خواهد شد و یا در هر زمان که مطابق میلشان باشد بتصرفشان در خواهد آمد) و بلخ، بدست روسها، هر زمان که مایل باشند میتوانند هرات را مورد تهدید قرار بدهند. بمجرد آنکه این پایگاههای نظامی واقعاً بدست روسیه بیفتد، انگلستان ناگزیر خواهد بود که برای حفظ امپراتوریش در هند، وارد جنگ شود. فاصله میان بلخ تا کابل بیشتر از فاصله بین کابل و پیشاور نیست و این واقعیت نشان میدهد که (فضای بیطرف میان سبیری و هند تا چه حد کوچک شده است).

این واقعیتی است که اگر روسیه با همین سرعت و با همین انرژی و سرسختی ۲۵ سال اخیر، به پیشروی خود ادامه بدهد، در عرض ده یا پانزده سال آینده، شاهد آن خواهیم بود که چگونه روسها در برابر دروازه های هند قرار خواهند داشت. آنها وقتی از استپ های قرقیز — ستان گذشتند و به مناطق نسبتاً حاصل خیز آباد جنوب شرقی ترکستان — که تسخیر آن مشکل نخواهد بود — برسند، میتوانند بدون درد سر — سالهای مدید احتیاجات يك قشون پنجاه تا شصت هزار نفری را تأمین کنند [در فری پرس "حمله بهمین جا ختم میشود]، ارتشی که باندازه کافی قدرت دارد که در صورت لزوم بتواند تا رودخانه هند پیشروی کند.

چنین ارتشی میتواند طی ده سال آن سرزمین را کاملاً تحت انقیاد خود درآورد، جاده هائی بسازد و بوسیله مسکون ساختن دهقانان روسی در آنجا مناطق بسیار وسیعی را محافظت نماید (همانطور که اکنون در اطراف دریاچه آرال صورت میگیرد) ، تمام حکومتهای مجاور را دچار وحشت سازد و پایگاه و جبهه عملیات نظامی را برای لشگرکشی بهند آماده نماید .  
 اینکه آیا روزی چنین لشگرکشی ای صورت خواهد گرفت یا نه ، بستگی به احتمالات سیاسی ای دارد که در حال حاضر فقط در حیطه مفروضات بعید ، قرار دارد [در "فری پرس" بجای جمله آخر چنین آمده است :  
 "کوآن مرد نظامی ای که جغرافیای این سرزمین را مطالعه کرده باشد و بتواند منکر این امر بشود ! و اگر حق بجانب ما باشد ، در این صورت نبرد قزاقها و سپاهیان (اگر هنوز سپاهی ای وجود داشته باشد که بخاطر انگلستان بجنگد) ، آنطور که انتظار میرفت در حوالی رودخانه عمودریا صورت نخواهد گرفت بلکه در کابل و در کنار رودخانه هند بوقوع خواهد پیوست]

فردریش انگلس

نوشته شده در ۸ اکتبر ۱۸۵۸

منتشره در نیویورک دیلی تریبون شماره ۵۴۷۱، ۳ نوامبر ۱۸۵۸

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۶

فردریش انگلس

نوشته شده در ۲۵ اکتبر ۱۸۵۸

منتشره در نیویورک دیلی تریبون شماره ۵۴۸۴، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۸

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۶

موقییت های روسیه در شرق دور

استثنائی که روسیه باید در ازای شکست نظامیش ، در سپاس ستپول ، از فرانسه و انگلستان میگرفت ، اخیراً انجام پذیرفت . اگر چه نبرد های طولانی ای که سرسختانه در شبه جزیره هراکلای صورت گرفت ، موجب جریحه دار شدن غرور ملی روسیه شد و برخی نواحی کوچک را از چنگ او خارج ساخت ولی او در پایان جنگ از امتیاز انگارناپذیری برخوردار شد .  
 وضع "مرد بیمار" (۶۸) بشدت وخیم تر شده است . اهالی مسیحی بخش اروپائی ترکیه - هم یونانی ها و هم اسلاوها - اکنون بیش از هر زمان دیگر تب رهایی از یوغ اسارت ترکیه را دارند و بیش از هر زمان دیگر روسیه را بعنوان پشتیبان خود تلقی می کنند . شك نیست که عمال روسیه در تمام شورشها و توطئه هائی که اینک در بوسنی ، صربستان ، مونتنگرو و کاندیا صورت میگیرد ، دست دارند . البته بعلت بی رمقی و ناتوانی شدید که ترکیه در ایام جنگ از خود نشان داد و بر اثر تعهدی که صلح ، برای کشور تحمیل نموده است ، میتوان هیجانانگیز عمومی ایرا که در میان اتباع مسیحی سلطان عثمانی [ ] بوجود آمده است ، باندازه کافی توضیح داد . باین ترتیب روسیه با وجود آنکه موقتاً "قطعه کوچکی از خاک خود را از دست داده است - و کاملاً واضح است که در اولین و بهترین فرصت آنرا دوباره بدست خواهد آورد - ولی در راه تحقق بخشیدن به برنامه هائی که در مورد ترکیه دارد ، گام بزرگی بجلو برداشته است . وقتی جنگ [جنگ کریمه] شروع شد هدف روسیه این بود که از هم پاشیده شدن ترکیه را تسریع نماید و اتباع مسیحی آنرا تحت حمایت خود درآورد . حالا آیا کسی



میتواند منکر این بشود که روسیه، امروز بیش از هر زمان دیگر این حمایت را بعهده گرفته است؟

باین صورت روسیه حتی از این جنگ نامیمون نیز بعنوان تنها برنده، بیرون آمد. با وجود این در صد تلافی بود و برای این منظور صحنه ای را انتخاب کرد که در آن رقیبی وجود نداشت یعنی صحنه دیپلماسی. در اثنائیکه انگلستان و فرانسه سرگرم جنگ پرخرج با چین بودند، روسیه بیطرف باقی ماند و تازه در اواخر ماجرا وارد میدان شد و نتیجه آن این بود که انگلستان و فرانسه جنگی بر علیه چین براه انداختند که نفع آن منحصراً عاید روسیه شد. در این رابطه موقعیت روسیه واقعاً تا سرحد امکان مساعد بود. چین بمثابه یکی از آن امپراتوریهای متزلزل آسیائی - که یکی بعد از دیگری بعنوان طعمه ای بازینچه امپال نژاد اروپائی شده بودند - آنقدر ضعیف و تا آنحد زوار در رفته بود که حتی قدرت آنرا نداشت که در مقابل بحران يك انقلاب خلقی طاقت بیاورد. بطوریکه حتی يك تشنج حاد بیک بیماری مزمن و ظاهراً "علاج ناپذیر" مبدل گردید. این امپراتوری آنقدر موربانه خورده و گندیده بود که تقریباً در هیچ کجا قادر بآن نبود که بر مردم خود حکومت کند و یا در برابر تجاوزات بیگانگان مقاومت بخرج بدهد. در اثنائیکه بریتانیائیها در کانتون سرگرم مشاجره با مقاومت پائین تر چینی بودند و درباره این مسئله مهم بحث میکردند که آیا حکمران به [حاکم کانتون] بر حسب اراده امپراتور عمل کرده است یا نه، روسها سرزمین های شمال رودخانه آمور را تصاحب کردند و در جنوب این رودخانه نیز بخش اعظم سواحل منچوری را بتصرف خود درآوردند، موقعیت خود را در آنجا تثبیت نمودند و شروع به تدارک کشیدن خط آهن کردند و برنامه هائی برای ساختن شهرها و بنا در طرح کردند. وقتی سرانجام انگلستان تصمیم گرفت که جنگ را به پکن گسترش

دهد و فرانسه نیز - باین امید که چیزی در این میان نصیبش گردد - باو ملحق گشت، روسیه موفق شد که این توهم را برای چینی های ضعیف بوجود آورد که حامی از جان گذشته آنها میباشد و در موقع عقد قرارداد - صلح، نقش میانجی را بعهده گرفت، اگر چه درست در همان لحظات سرزمینی به وسعت تمام خاک آلمان و فرانسه و رودخانه ای بطول دانبوب را از چین بیغما برده بود. وقتی قرارداد های مختلفی را که منعقد شده اند با یکدیگر مقایسه کنیم بسادگی پی میبریم که بر هر کس آشکار است که جنگ برای فرانسه و انگلستان ثمری نداشته بلکه بِنفع روسیه تمام شده است.

امتیازاتی که شرکت کنندگان در جنگ [بر علیه چین، یعنی انگلستان و فرانسه] بدست آورده اند - و مشمول روسیه و ایالات متحده - آمریکا نیز میشود - صرفاً "خصلت مالی دارند و همانطور که در فرصت های قبلی نشان دادیم عمدتاً "خیال بافانه میباشد" در شرایط حاضر، داد و ستد چین - باستثنای تجارت تریاک و مقداری پنبه هند شرقی - همچنان عمدتاً عبارت از کالاهای صادراتی چینی یعنی چای و ابریشم میباشد. این تجارت صادراتی، بیشتر به تقاضای بازار خارج بستگی دارد تا تسهیلاتی که دولت چین کمتر یا بیشتر بوجود میآورد. قبل از قرارداد "نان کینگ" تمام دنیا نمیتوانست [از چین] چای و ابریشم بخرد ولی بعد از عقد این قرارداد، باز شدن پنج بندر [چینی بروی تجارت خارجی]، این نتیجه را داشت که قسمتی از داد و ستد از کانتون به شانگهای منتقل شد. بنابر دیگر تقریباً هیچ داد و ستدی ندارند و سواتو - یعنی تنها بندری که لااقل از اهمیت ناچیزی برخوردار است - در واقع جزء این پنج بندر - که بروی تجارت باز میباشد - محسوب نمیشود.

در رابطه با شروع داد و ستد در اطراف رودخانه یانگ -



تسه کیانگ، این تصمیم خردمندانه اتخاذ شده است که تا زمانیکه تسلط ذات همایونی امپراتور بطور کلی بر یاغیان نواحی اطراف رودخانه مزبور دوباره برقرار نشده است، یعنی برای مدت نامعلومی، بتأخیر بیفتد . . .

البته باز هم شك و تردیدهای بیشتری درباره ارزش قرارداد جدید، وجود دارد . برخی افراد ادعای میکنند که گمرکهای ترانزیستی [عبوری] که درباره ۲۸ قرارداد انگلیس و چین گنجانده شده است، يك تصور محض بیش نیست . وجود این گمرکات را باین جهت باور داشتند که چینیها خواستار مقدار بسیار کمی کالاهای انگلیسی بودند . در نتیجه فرآورده های انگلیسی اصولاً " قادر نبودند بداخل کشور رخنه کنند ولی در همان ایام نوع مخصوصی از پارچه روسی که متناسب با احتیاجات چینیها بود، از طریق کیاختا یا تبت وارد کشور شده و حتی تا سواحل چین نیز راه یافت . این نکته را فراموش کرده اند که بفرض آنکه چنین عوارض گمرکی هم وجود داشته باشد، بیک اندازه مشمول کالاهای روسی و انگلیسی میشود . قدر مسلم آنست که آقای ونیگروکوک - که باین منظور بدرون کشور [چین] فرستاده شده بود - نتوانسته است اثری از این " گمرکات عبوری " پیدا کند و وقتی در ملا " عام درباره این موضوع از وی سؤال شد پاسخ داد که : " باین عقیده خجلت انگیز رسیده ام که شناخت های ما از چین، جهالتی است که عواقب ملموس خواهد داشت " از طرف دیگر آقای ج . و . هتلی - وزیر روابط بازرگانی به نامه سرگشاده ای که این سؤال را مطرح میکند که : " آیا دلیلی برای آن وجود دارد که چنین گمرکات داخلی ای وجود دارند ؟ "، آشکارا چنین پاسخ میدهد : " من در وضعی قرار ندارم که بتوانم درباره وجود گمرکات داخلی در چین اطلاعات مورد نظر شما را در اختیاران بگذارم . " بنا براین بموازات این اعتقاد ملالت بار مبنی بر - اینکه لردال جین جبران خسارتی را مطالبه کرده است بدون آنکه موعده

مشخصی برای پرداخت آن تعیین کرده باشد و جنگ را از کانتون فقط باین جهت به پایتخت گسترش داده است تا قراردادی منعقد سازد و بتواند مجدداً " نیروهای نظامی بریتانیا را از آنجا برای شرکت به کانتون بفرستد، چون بال [لقبی است که بانگلیسها داده میشد] به سردرگمی و پریشانی ای گرفتار شده و مجاز است تاوان تعیین شده را از جیب مبارک خود بپردازد، زیرا ماده ۲۸، بیشتر مورد توجه مقامات چینی است تا گمرکهای عبوری ۷/۵ درصدی بر روی کالاهای صنعتی بریتانیا بگذارند که در صورت مطالبه قابل تبدیل به گمرک وارداتی ۲/۵ درصد میباشد . " تایمز " لندن برای آنکه توجه جون بال را از قراردادی - که خودش منعقد ساخته است - منحرف نماید، صلاح در آن می بیند که ریاکارانه خشم شدیدی نسبت به سفیر آمریکا برانگیزد . و او را پشتد مورد حمله قرار دهد زیرا ظاهراً " اوست که همه کارها را خراب کرده است . در صورتیکه او در واقع با فاجعه جنگ دوم انگلیس و چین همانقدر سروکار دارد که مرد ساکن کره ماه . . .

باین ترتیب نتیجه قرارداد صلح - تا آنجا که مربوط به داد و ستد انگلستان میشود - فقط مقررات مربوط به گمرک واردات و يك سلسله موافقت هائی است که یا عمدتاً " فاقد هرگونه ارزش میباشد و یا آنکه از طرف چینیها، مراعات نخواهد شد و هر لحظه میتوانند بهانه جنگ جدیدی بشوند . در این بین بر قلمرو انگلستان بهیچ وجه افزوده نشده است زیرا انگلستان بدون آنکه همین امتیاز را برای فرانسه هم قائل شده باشد، نمیتوانست چنین ادعائی را در مورد خود داشته باشد . و اگر جنگی که انگلستان براه انداخته بود، موجب آن میشد که فرانسه متصرفاتسی در سواحل چین بدست آورد، آنوقت این جنگ بهیچ وجه نمیتوانست بنفع انگلستان تمام شده باشد .

در رابطه با روسیه موضوع طور کاملاً دیگری است. روسیه نه تنها از کلیه امتیازاتی که نصیب فرانسه و انگلستان شده بود، سهمی داشت - این امتیازات هر چه میخواهند باشند - بلکه تمام سرزمین های اطراف امور را کاملاً آرام و بی سروصدا بتصرف خود درآورد و تازه باینهم نیز اکتفا نکرد و موفق شد کمیسیونی برای تعیین مرزهای چین و روسیه ترتیب دهد ولی ما بخوبی میدانیم که يك چنین کمیسیونی تا چه حد آلت دست روسیه است و دیدیم که کمیسیون مشابهی که برای مرزهای آسیائی ترکیه بوجود آمده بود، چه کارهایی انجام داد. در آنجا این کمیسیون بیست سال تمام هر ساله قطعاتی از خاک ترکیه را جدا کرد تا آنکه جنگ اخیر [جنگ کریمه] کار آنها متوقف ساخت و اکنون کار کمیسیون مزبور از نو آغاز خواهد شد. علاوه بر این ماده ای [در قرارداد میان چین و روسیه] وجود دارد که مقررات میان کیاختا و پکن را تنظیم میکند. آنچه در گذشته صرفاً يك خط ارتباطی نامنظم و غیر رسمی بود، اکنون بصورت يك ارتباط پستی مستقیم و از نظر قانونی تثبیت شده، درآمده است و قرار است که بین این دو نقطه يك ارتباط پستی ماهانه بوجود آید و مسافت بین این دو شهر - که در حدود ۱۰۰۰ میل از یکدیگر فاصله دارند - ۱۵ روز - بطول میانجامد. علاوه بر این هر سه ماه یکبار کاروانی در این راه رفت و آمد میکند. البته مسلم است که چینی ها در برابر انداختن این سرویس پستی سهل انگاری خواهند کرد و یا آنکه قادر باینجام آن نخواهند بود ولی از آنجا که امتیاز این ارتباط پستی از نظر حقوقی برای روسیه تثبیت شده است، نتیجه آن این خواهد بود که رفته رفته کارها بدست روسیه خواهد افتاد. ما شاهد آن بودیم که روسها با خطوط پستی خود در استپ های قرقیزستان چه معامله ای کردند و تردیدی نداریم که در چند سال آینده یعنی، ماجرا در نیابان گویی تکرار خواهد شد. آنوقت میتوان

تمام رویاهای مربوط به سلطه بریتانیا بر چین را بخاک سپرد، زیرا ارتش روسیه میتواند هر لحظه رهسپار پکن گردد.

میتوان عواقبی را که استقرار يك سفارتخانه دائمی در پکن در بردارد بسادگی پیش خود مجسم کرد. به قسطنطنیه [استانبول کنونی و پایتخت آنزمان ترکیه عثمانی] و تهران نگاه کنید! دیپلماسی روسیه در هر کجا که در برابر دیپلماسی فرانسه و انگلیس قرار بگیرد، کاملاً پیروز از میدان بیرون میآید. چه کسی میتواند در آن شك داشته باشد که سفیر روس، بكمك ارتش - که در کیاختا مستقر خواهد شد و آمادگی همه کاری را خواهد داشت، ارتش که میتواند در عرض یکماه به پکن برسد - و همچنین با جاده ای که برای پیشروی این ارتش در اختیار دارد، بمرور زمان فعال مایشاء پکن نخواهد شد؟

این واقعیتی است که روسیه بزودی اولین قدرت آسیائی خواهد شد و انگلستان را در این قاره تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. متصرفاتش در آسیای مرکزی و انضمام منچوری، قلمروئی باندازه تمام خاک اروپا - منهای خود روسیه - را نصیب او ساخته است که از سیبری بیخ زده تا مناطق معتدل ادامه دارد و در آینده نزدیکی روسها در دشت های اطراف رودخانه های آسیای مرکزی و امور سکونت داده خواهد شد. این مواضع استراتژیک بدست آمده برای آسیا همانقدر مهم میباشد که لهستان از نظر اروپا.

تصرف ترکستان، هندوستان را تهدید می کند و اشغال منچوری چین را در معرض خطر قرار داده است. البته چین و هند با جمعیتشان در حال حاضر با اهمیت ترین کشورهای آسیائی هستند.

الکساندر دوم بانی انقلاب کبیر روسیه (چنانچه بخواهیم از اصطلاح مارینی استفاده کرده باشیم) گام تازه ای به جلو برداشته است. در ۱۳ نوامبر گذشته، کمیته اصلی امپراتوری برای الغای سرواژ [۶۹] برای انجام، گزارشی را که برای ارائه بامپراتور تهیه کرده بود، امضاء نمود. در این گزارش، اصولی که قرار است طبق آنها رهایی سرفها تحقق یابد، بیان شده اند. این اصول اساسی بقرار زیر میباشند:

۱- دهقانان بلافاصله از صورت سرف بیرون آمدند و در حالت "تعهد موقتی" نسبت به مالکین خود قرار خواهند گرفت. این وضع ۱۲- سال طول میکشد و در ضمن این مدت، آنها [دهقانان] از تمام حقوق شخصی و مربوط به مالکیت سایر اتباع مالیات دهنده امپراتوری، برخوردار خواهند بود. سرواژ و تمام خراج های مربوطه بدون هیچ گونه پرداخت تاوان به مالکین قبلی، برای همیشه ملغی میشود. در گزارش چنین میآید که تزار بوریس کودونف\* خود سرانه سرواژ را مرسوم ساخت و این وسیله

\* این مطلب بهیچ وجه صحت ندارد. (بموجب فرمان ۲ نوامبر ۱۶۰۱) - بوریس کودونف، دهقانان را از حق تغییر مکان در امپراتوری [روسیه] محروم کرد و آنها با ملاکی که زادگاه و یا محل اقامتشان بود، تعلق گرفتند. تحت حکومت اخلاف او بر قدرت اشراف در مورد دهقانان سرعت افزوده شد و بتدریج سرواژ در مورد دهقانان حکم عام را پیدا کرد. ولی این امر همچنان يك تعدی غیرقانونی از جانب خاندان بویار تلقی میشد

سو\* استفاده از قدرت بعنوان بخش مهمی از حقوق عرفی نانوشته، گسترش یافت و از آنجا که این امر باراده يك فرمانروا آفریده شده بود بنابراین فقط میتوانست باراده فرمانروای دیگری از بین برده شود. آنچه مربوط به تاوان مالی در مقابل الغای [سرواژ] میشود اینست که همانطور که در گزارش آمده است، پرداختهای بولی بعنوان تسویه حقوقی ای که بطور طبیعی متعلق به دهقانان میباشد - و هرگز نمیبایستی از آنها سلب میشد - حقیقتاً "صفحه ننگینی از تاریخ روسیه را تشکیل میدهد."

۲- در اثنای دوره دوازده ساله تعهد موقتی، دهقانان وابسته به ملك خواهند بود ولی در صورتیکه صاحب ملك نتواند لا اقل ۵۵ سیاتین [سیاتین: يك بیست و چهارم هکتار است] زمین برای کشت و زرع در اختیار وی قرار دهد، او [دهقان] مجاز است، زمین را ترك کند و تا زمانیکه مالیات های خود را به تاج و تخت میپردازد، چنانچه فرد دیگری

#### بقیه زیرنویس صفحه قبل

تا آنکه پترکبیر در ۱۷۲۳ بآن جنبه قانونی داد و از آن بعد دهقانان بتملك شخصی اشراف مالك درآمدند، بدون آنکه از بندهائی که آنها را بزمین زنجیر کرده بود، رها شده باشند و مالك زمین از این حق برخوردار شد که آنها را بطور انفرادی یا دسته جمعی، با یا بدون زمین بفروش بفرساند و در این رابطه، مالك شخصاً "مسئول آنها و مالیاتهای مربوط شان به دولت شد. بعد ها کاترین دوم با يك نوع قلم چهارتا پنج ملیون دهقان نسبتاً "آزاد را در ایالات تازه بدست آمده غربی و جنوبی تبدیل بهسرف - هائی کرد. البته عاقلانه نبود که در اسناد رسمی روسیه این واقعیات در رابطه با پتراول و کاترین دوم ذکر شوند. و باین جهت مسئولیت تمام رگناهان بازماندگان بوریس کودونف را بگردن خود این بیچاره انداختند.

را پیدا کند که حصه او را زراعت نماید، از این آزادی برخوردار خواهد بود.

۳ و ۴- هر جماعت روستائی صاحب خانه های مسکونی اعضای خود با ضافه املاک، آغل ها و باغچه های آنها و غیره باقی میماند و برای آن، اجاره سالیانه ای برای سه درصد قیمتی که بر اساس مالیاتها برای آنها تعیین شده است، به مالک پرداخت خواهد شد. جماعت روستائی میتواند از نظر حقوقی، مالک را مجبور کند که بگذارد این ارزش بوسیله کمیسیون مختلطی که عبارت از دو مالک و دو دهقان باشد، ارزیابی گردد. چنانچه جماعت روستائی مایل باشد میتواند املاک خود را بوسیله پرداخت نقدی ارزش تعیین شده بتصاحب کامل خود درآورد.

۵- واگذار کردن حصه های زمین به دهقانان از طرف مالکین بشرح زیر تنظیم میشود: در جائیکه بهر يك از سرفهائی که در آن ملک زندگی میکنند، بیش از ۶ دسیاتین برسد، هر دهقان مذکور بالغ، حصه ای برابر با ۹ دسیاتین زمین قابل زراعت دریافت میکند. و در جائیکه زمین کمتری موجود باشد، دوسوم مجموعه زمین های قابل زراعت بد هقانان داده میشود و در جائیکه تعداد دهقانان يك ملک آنقدر زیاد باشند که این دوسوم کفاف ندهد که بتوان لا اقل ۵ دسیاتین در اختیار هر مرد بالغ قرارداد، در آنجا زمین به اقطاع ۵ دسیاتین تقسیم میشود و آنها نیکه در اثر قریه کشی حصه ای نصیبشان نشده است، از اولیاء ده پروانه عبوری دریافت می کنند و آزادند بهر کجا که دلشان میخواهد بروند. در رابطه با چوبهائی که بمصرف سوخت میرسند، مالک موظف است از جنگلهای خود آنها را به قیمتی که از قبل تعیین شده است، در اختیار دهقانان قرارداد.

۶- در ازای این شرایط مساعد، دهقان موظف است که کوروه [کار بدون مزد] زیرا برای مالک انجام بدهد: در ازای هر دسیاتین

زمین، سه روز کار با اسب و سه روز کار بدون اسب ( برای ۹ دسیاتین یعنی سالیانه ۱۸۰ روز کار) ارزش کار بدون مزد او در هر ایالت بر اساس پول باین ترتیب تعیین میگردد که يك روز کار بدون مزد فقط يك سوم يك روز کار آزاد ارزش خواهد داشت. بعد از هشت سال اول يك هفتم این کار بدون مزد، و بعد از آن هر دو سال يك هفتم دیگر آن، میتواند به بهره مالکانه غلات تبدیل گردد.

۷- خدمه شخصی ای که به ملک خاصی وابسته نبوده بلکه در خدمت يك خانواده و یا شخص ارباب قرار دارند، بایستی ده سال در خدمت او باقی بمانند ولی باید در ازای آن مزدی دریافت نمایند. البته در هر زمان میتوانند با پرداخت ۳۰۰ روبل در ازای هر مرد و ۱۲۰ روبل در ازای هر زن، آزادی خود را خریداری نمایند.

۸- مالک در رأس جماعت روستائی باقی میماند و در مقابل آن از حق و تو برخوردار میباشد و در چنین مواردی موضوع میتواند به کمیسیون مرکب از اشراف و دهقانان ارجاع گردد.

اینها هستند محتویات این سند مهم که بشکل غیر مستقیم اندیشه های الکساندر در مورد مورد مسئله بزرگ اجتماعی روسیه را بیان می کنند. من فصل هشتم را که راجع به تشکیلات جماعت روستائی میباشد و همچنین فصل دهم را که فقط در رابطه با اشکالی میباشد که در آن اسناد رسمی مربوط به این رفورم بایستی از نظر قانونی تنظیم بشوند، ذکر نکردم. يك مقایسه کافیه تا نشان داده شود که این گزارش در واقع فقط ادامه و شکل دیگری از برنامه ایست که کمیته اصلی در بهار سال گذشته در تمام امپراتوری، در اختیار هیئت های مختلف اشراف قرار داده است. آن برنامه که ده ماده آن عیناً "منطبق با ده فصل این گزارش میباشد فقط شمائی بود که هدف از آن، این بود که با اشراف نشان داده شود که در چه

مسیری باید معامله کنند و بایستی آنرا انجام دهند: لکن هر قدر اشراف بیشتر در مسئله تعمق نمودند، بهمان اندازه عدم تمایل شان نسبت به موضوع شدت یافت و بسیار جالب است که هشت ماه بعد دولت، خود را مجبور دید که خودش تمام این شمارا پر کند و نقشه‌ای را طرح نماید که در واقع خود اشراف باید آنرا انجام میدادند.

تا اینجا درباره سرگذشت سند حاضر و حال میپردازیم —  
محتویات آن:

اشراف روسیه فکر میکنند که " ۴ اوت " ( ۱۷۸۹ )، هنوز برای آنها فرا نرسیده است و تاکنون هنوز این ضرورت وجود نداشته است که امتیازات خود را فدای سرزمین پدری ویران خود نماید ولی دولت روسیه به مراتب سریع تر در این باره اقدام نموده و حالا به " اعلام حقوق بشر " [ ۷۰ ] رسیده است. اینان [ اشراف روسیه ] با نظریه الکساندر مبنی بر اینکه " اینها حقوقی هستند که بطور طبیعی متعلق به دهقانان بوده و هرگز نمیبایستی از آنها سلب میگردد " در واقع چگونه برخورد میکنند؟

اینها در حقیقت ایام غیرعادی ای هستند! در ۱۸۴۶، پاپ بعنوان بانی يك جنبش لیبرال وارد صحنه [ ۷۱ ] در ۱۸۵۸ يك فرما — نروای خود گامه روسی، پادشاه مستبد تمام روسها، حقوق بشر را اعلام میکند! و ما شاهد آن خواهیم بود که این اعلام تزار انعکاس شدیدی در جهان خواهد داشت و در واقع اثرات به مراتب بیشتری خواهد داشت تا لیبرالیسم پاپ.

اولین دادوستدای که گزارش را مورد بررسی قرار میدهد، دارودسته اشراف است. چنانچه اینها از آن امتناع ورزند که از ۴ اوت با گرمی استقبال نمایند آنوقت دولت با صراحت کامل بآنها اعلام خواهد کرد که آنان را مجبور باین کار خواهد ساخت. هر فصل گزارش شامل زیانهای

مادی دردناکی برای آریستوکراسی است. یکی از شیوه‌هایی که اشراف بوسیله آن سرمایه انسانی خود [ سرفها ] را استثمار میکردند عبارت از این بود که سرف‌های خود را اجاره میدادند و بآنها اجاره میدادند که در ازای پرداخت ابروک [ حراج سالانه ] کوچ کنند و بدلتخواه خود امرار معاش نمایند. این رسم بنحو بسیار عالی ای هم با بورس اشراف و هم با شور و علاقه سرف‌های روسی برای کوچ کردن، سازگار بود و برای هر يك از آنها یکی از منابع عمده درآمد محسوب میشد. حالا بموجب فصل اول، این موضوع باید بدون جبران خسارت ملغی گردد و نه فقط این بلکه بموجب فصل دوم، هر سرفی که مالك نتواند ۵۵ سانتین زمین قابل کشت و زرع در اختیار او قرار دهد، آزاد بوده و میتواند بهر کجا که میخواهد برود و بموجب فصل‌های ۳ تا ۵، مالك حق آزادی عمل بر روی دوسوم از املاک خود را از دست داده و مجبور است آنرا بد هقانان واگذار نماید. اگر چه اکنون دهقانان این زمین‌ها را در اختیار دارند اما تحت سلطه او [ مالك ] بوده و در ازای خدماتی که منحصر " از جانب او تعیین میشوند " قادر باین کار میباشد. اکنون زمین باید واقعا " — به دهقانانی که تمام عمر مستأجر خواهند بود — تعلق گیرد، با این حق که تمام ملك را خریداری کنند و خدمات — اگر چه بسیار دشوار میباشد — حالا بایستی بوسیله مقررات قانونی تعیین گردند. و از آن بدتر برای مالك اینست که این امر حتی میتواند به قیمت نسبتا " مناسبی ( بنفع دهقانان )، تغییر داده شود. حتی به دور و وی یعنی نوکرهای خانه ارباب باید مزد پرداخت شود و چنانچه آنها مایل باشند، میتوانند آزادی خود را خریداری کنند و باز هم از این بدتر آنکه، سرف‌ها بایستی از همان حقوقی که مردم دیگر دارا میباشد برخوردار گردند و این بمعنی آنست که آنها دارای حقی خواهند شد که تاکنون برای آنها ناشناخته بوده است، باین معنی که میتوانند از مالکین



مربوطه شکایت کنند و در دادگاه ها بر علیه آنها اقامه دعوا نمایند و با وجود آنکه مالکین در املاک خود ، مافوق دهقان باقی میمانند ولی تا حدودی دارای مهر قانونی بر روی آنها خواهند بود . بخش بزرگی از اشراف روسیه که از دسترنج دهقانان مخارج مترس های شیک پوش خود را در پاریس تأمین مینمایند و در شهرهای خوش آب و هوای آلمان به قمار میپردازند ، در آینده تحمیلاتشان [برسرفها] شدیداً محدود خواهد شد . البته برای آنکه در مورد تأثیری که این کاهش درآمد میتواند بر روی اشراف روسیه بگذارد ، بتوان قضاوت کرد ، بد نیست نگاهی بوضع مالی آنها بیاندازیم : تمام اشراف روسیه مبلغ ۴۰۰ میلیون روبل نقره به بانکهای اعتباراتی ( که بوسیله دربار بوجود آمده اند ) مقروض میباشند که درازای آن در حدود ۱۲ میلیون سرف درگرو این بانکها ، میباشند . تعداد کل سرفهای روسیه ( بغیر از دهقانان دربار ) بالغ بر ۷۵۰ / ۰۰۰ / ۲۳ ( طبق آمار ۱۸۵۷ ) میباشد . حال واضح است که صاحبان کوچکتر سرفها باید بد هکاران اصلی این قروض هستند در حالیکه صاحبان بزرگتر ، نسبتاً بدون بهکاری میباشند . از آمار ۱۸۵۷ چنین برمیآید که در حدود ۱۲ میلیون سرف متعلق به مالکینی میباشند که هر کدام کمتر از ۱۰۰ سرف دارند در حالیکه ۷۵۰ / ۰۰۰ / ۱۰ سرف دیگر به مالکینی تعلق دارند که دارای بیش از ۱۰۰۰ سرف میباشند . بدیهی است که گروه اخیر تقریباً بدون بهکاری بوده و گروه اول معرف آن عده از اشراف روسیه میباشد که بد هکاریهای دارند . این موضوع ممکن است کاملاً صحیح نباشد ولی بطور کلی باندازه کافی مقرون بحقیقت است .

طبق آمار ۱۸۵۷ تعداد مالکینی که صاحب ۱ تا ۹۹۹ " روح " میباشند ، بالغ بر ۱۰۵۵۰۴ نفر میباشد در حالیکه تعداد مالکینی که بیش از ۱۰۰۰ سرف دارند ۴۰۱۵ نفر است . بنابراین چنین بنظر

میرسد که با نازلترین ارزیابی ، ندهم کل اریستوکراسی روسیه ، مبالغ زیادی به بانکهای اعتباراتی و یا چیزی نظیر آن یعنی دربار سلطنتی ، مقروض میباشند . البته همه میدانیم که علاوه بر این ، اشراف روسیه مقادیر هنگفتی به افراد خصوصی ، بانکها ، تجار ، یهودیها و رباخواران ، بد هکار میباشند و اکثریت بزرگ اشراف ، بقدری در زیر بار قرض فرورفتهاند که فقط اسماء منافع املاک برایشان باقی مانده است . آنهائیکه هنوز در برابر ورشکستگی دست و پا میزنند ، در اثر خسارات جنگ اخیر کاملاً خانه خراب شدند زیرا علاوه بر خراج های زیادی که میبایستی بصورت انسان ، پول و کارمجانی بپردازند ، بازار فروش محصولات خود را نیز از دست داده و مجبور بودند تحت شرایطی نهایت خرد کنند های ، وام بگیرند و حالا از آنها خواسته میشود که بطور کامل و بدون هیچ گونه جبران خسارت از قسمت بزرگی از عواید خود صرفنظر نمایند و باقیمانده عواید خود را بطوری تنظیم کنند که نه تنها کاهش یا بد بلکه در این چارچوب نیز محدود نگاهداشته شود .

نتایج این [جریانات] را میتوان بسادگی در نزد اشرافی نظیر اشراف روسیه ، پیش بینی کرد . اینها اگر نخواهند بآن تن در دهند که اکثریت بزرگ افراد طبقه شان خانه خراب شده و یا بطور بلاواسطه ای بورشکستگی سوق داده شوند و در طبقه اشراف بوروکرات - که مقام و منصبشان وابسته به نظر دولت میباشد - مستحیل گردند ، باید در مقابل تلاش برای رهائی دهقانان ، مقاومت نمایند . و واقعاً هم مقاومت میکنند و آنطور که عیانست چنانچه مقاومت قانونی فعلی خود را در مقابل اراده فرمانروا بخرج ندهند ، آنوقت مجبور خواهد شد که به وسایل مؤثر دیگری متوسل گردند .



مقاومت اشراف روسیه در برابر نقشه های تزار برای رهایی  
 [دهقانان] شروع بان کرده که خود را بصورت دوگانه ای نشان دهد. نوع  
 منفعل و نوع فاعل. سخنرانی هائی که الکساندر دوم در ضمن مسافرتش به چندین  
 ایالت خطاب با اشراف کشور خود ایراد نموده است، خطاب به هائی که در  
 پوشش تقاضای انسان دوستانه لفاف شده بودند و بعداً بشکل متقاعد  
 سازنده تشریح آموزنده ای را بخود گرفتند و باردیگر لحن لهیب آمرانه و  
 تهدید کننده ای را بخود گرفتند. همه اینها بکجا انجامیدند؟

اشراف با حالت چاکر منشانه و سرهای خم شده شان آنها را  
 گوش میکردند اما در اعماق قلبشان احساس مینمودند که امپراتور بآنجا  
 آمده بود تا خطاب به هائی ایراد نماید، برای آنها پرگوئی کند، آنها را  
 متقاعد سازد، اخطار نماید و آنها را مورد تهدید قرار دهد و حالا این  
 تزار دیگر آن تزار قدر قدرتی نیست که اراده اش میبایستی بالاتراز عقل  
 قرار داشته باشد. باین جهت آنها بخودشان جرأت دادند که دست رد  
 بسینه او بزنند، باین ترتیب که اصولاً "هیچ نوع جوابی باو ندادند،  
 با احساسات تزار پاسخ ندادند و به حربه معمولی کش دادن به قضیه در  
 کمسیونهای مربوط خودشان، متوسل شدند. آنها راه دیگری جز راه کلیسای  
 کاتولیک یعنی توسل بزور، برای امپراتور باقی نگذاشتند.

ولی این سکوت لجوجانه، یکنواخت و خسته کننده، بوسیله  
 کمیته اشراف سنت پترزبورگ بنحو جسورانه ای درهم شکسته شد، باین -  
 ترتیب که طرح پیشنهادی آقای پلاتونف - یکی از اعضای این کمیته - که  
 عملاً "یک تقاضای احقاق حق" را ارائه میداد، پذیرفته شد. در این  
 طرح چیزی شبیه یک مجلس اشراف خواستاری میشد که میبایستی باتفاق  
 دولت نه تنها در مورد مسایل مهم روز بلکه راجع به تمام مسایل سیاسی  
 تصمیم بگیرد. تلاش آقای لانسکوی - وزیر کشور - برای امتناع از قبول این

سند بی نتیجه ماند و مجبور شد مطالبه اشراف را با تذکر خشم آلودی پس  
 بفرستد و اظهار دارد که موظف است از ملاقات با آنها در رابطه با قبول  
 تقاضای مزبور، خودداری نماید و فقط در مورد مسایلی که دولت باو ابلاغ  
 کرده است با آنها مشورت نماید. ژنرال شوالف از طرف کمیته دست  
 بحمله برد، آقای لانسکوی را تهدید کرد که چنانچه از قبول پیشنهاد  
 مزبور خودداری نماید، خودش شخصاً آنرا به میراتور تقدیم خواهد کرد.  
 باین ترتیب اشراف روسیه در ۱۸۵۸ - همانند اشراف فرانسه در ۱۷۸۸ -  
 شعار مجمع رسته های عمومی و یا باصطلاح مسکوئی ها، سمسکی ساپورویا  
 سمسکایا دو ما [مجمع رسته ها] را مطرح ساختند و بدینگونه اشراف - که  
 با تلاشهای سودجویانه خود میکوشیدند بنیاد زوار دررفته هرم اجتماعی  
 را بدون تغییر نگاهدارند - خودشان بمرکز ثقل سیاسی آن ضربه  
 میزدند. علاوه بر این، چیزی که مهاجرین قدیم فرانسوی تحت نام روح  
 ضلالت به خرد زمانه اطلاق میکردند، آنچنان بر آنان مستولی شده بود که  
 اکثریت اشراف بخاطر جنون شرکت های سهامی بورژوائی سرودست  
 شکستند، در حالیکه اکثریت در ایالات غربی علاقه شان به این بود که  
 جنبش ادبی جدیدی را براه بیاورند و از آن حراست نمایند. برای آنکه  
 بتوان این جنبش چشم گیر را در نظر مجسم ساخت، کافیسست گفته شود که  
 در ۱۸۵۸ تعداد مجلات به ۱۸۰ افزایش یافت و ۱۰۹ نشریه جدید  
 نیز انتشار خود را در سال ۱۸۵۹ اعلام نمودند. علاوه بر این، در ۱۸۵۷  
 شانزده شرکت با سرمایه ۳۰۳ / ۹۰۰ / ۰۰۰ روبل تأسیس شد. در حالیکه  
 در فاصله ژانویه تا اوت ۱۸۵۸ بیست و یک شرکت جدید با سرمایه  
 ۳۶ / ۱۷۵ / ۰۰۰ روبل بر آنها افزوده شدند.

حالا از جنبه دیگری، تغییرات مورد نظر الکساندر دوم را مورد  
 دقت قرار میدهیم: فراموش نشود که دولت روسیه بکرات سراب آزادی را در

مقابل دیدگان دهقانان قرارداد داده است. الکساندر اول در آغاز سلطنت خود اشراف را دعوت به رهائی دهقانان نمود، ولی این امر با موفقیت مواجه نشد. در سال ۱۸۱۲، وقتی دهقانان بآن فراخوانده شدند که در اوپولچین (قوای غیرنظامی) متشکل شوند، اگرچه مپراتور رسماً بارهائی آنها از سرواژ موافقت نکرده بود معیناً این اقدام، بدون سروصدا بعنوان پاداش وطن پرستی آنها مطرح شد، زیرا با مردانی که از روسیه مقدس دفاع کرده بودند، دیگر نمیشد بعنوان برده رفتار کرد. حتی در زمان نیکلا، سلطه اشراف بر سرفهائیشان در اثر یک سلسله فرامین محدود شده بود. از آنجمله (طبق فرمان ۱۸۴۲) به سرفهائیان حق داده شد که با صاحبان خود [مالکین] قرارداد هائی درباره خدماتی که بایستی انجام میدادند، منعقد سازند (و باین ترتیب بطور غیر مستقیم بآنها اجازه داده شده بود که از اربابان خود بدادگاه شکایت کنند). فرمان دیگری (۱۸۴۴) بنام دولت، اجرای تعهداتی را که دهقانان در اینگونه قراردادها قبول کرده بودند، تضمین مینمود و فرمان ۱۸۴۶ به سرفهائیان امکان میداد که در صورت حراج ملکی که ایشان وابسته بآن بودند، آزادی خود را خریداری نمایند و فرمان (۱۸۴۷) به اتحادیه سرفهائیان که وابسته بانیکونه املاک بودند، امکان میداد بمحض آنکه چنین املاکی قابل فروش باشند، تمام آنها خریداری نمایند. برخلاف انتظار دولت و اشراف ناگهان معلوم شد که سرفهائیان آماده کار بودند و واقعا هم ملکی را بعد از ملك دیگر خریداری کردند و حتی در بسیاری از موارد صاحب ملك فقط اسماً مالك بود، زیرا سرفهائیان که مالك بوسیله پول ایشان، بدکار بیهای خود را پرداخته بود طبیعتاً تدارک آنها دیده بودند که آزادی خود و حق مالکیت شان بر روی املاک را تضمین نمایند. ولی وقتی این موضوع آشکار گردید، دولت که بر اثر مشاهده این علایم خرد مندی و انرژی در میان

سرفهائیان و در عین حال بعلمت قیامهای ۱۸۴۸ اروپای غربی، دچار وحشت شده بود، مجبور گشت که جستجوی وسیله ای برضد این فرمان - که اشراف را تدریجاً به بیرون رانده شدن از املاکشان تهدید میکرد - برآیند. ولی دیگر وقت آن گذشته بود که بتوان این قانون را لغو کرد، باین جهت فرمان دیگری (۱۵ مارس ۱۸۴۸) حق خرید [املاک] را که تا آنزمان فقط اتحادیه های مالی سرفهائیان برخوردار بودند، به یکایک سرفهائیان تعمیم داد. منظور از این اقدام نه فقط تلاشی ساختن اتحادیه های روستاها و مجتمع هائی از روستاهای يك منطقه بود - که تا آنزمان سرفهائیان را قادر بآن ساخته بود که سرمایه لازم برای اینگونه خریدها را جمع آوری کنند - بلکه ازین گذشته برخی شرایط خاص را نیز چاشنی آن میساخت. سرفهائیان نمیتوانستند املاک را خریداری کنند ولی حق خرید افراد ی را که وابسته بآن بودند، نداشتند. بعبارت دیگر سرفهائیان نمیتوانستند با خرید ملکی که خود وابسته بآن بودند، آزادی خویش را خریداری نمایند. برعکس آنها سرفهائیان میماندند و علاوه باین، کل رقم خرید، بموافقت مالك قبلی بستگی داشت! برای اینکه سنگ تمام گذاشته شده باشد، تعداد زیادی از اشراف که املاک خود را باصطلاح برای سرفهائیان ایشان تحت قیمومیت خود نگاهداشته بودند، بموجب همین فرمان اجازه یافتند و تشویق بآن شدند که این قیمومیت را نقض کنند و آن املاک را بار دیگر به تملك کامل خود در آورند و در این رابطه تمام شکایات سرفهائیان از طرف دادگاه ها مردود شناخته میشد. از آن تاریخ به بعد تمام مدارس با استثنای مدارس ابتدائی بروی سرفهائیان بسته شد و تمام املاک هائی بریاد رفت ولی جنگ گذشته، بار دیگر نیکلارا مجبور بآن نمود که دستور تسلیح عمومی سرفهائیان را صادر کند و همراه با این فرمان طبق معمول وعده و وعیدها - توسط مأمورین دولت در مورد رهائی سرفهائیان - در میان دهقانان

کاملاً طبیعی است که الکساندر دوم بعد از تمام این ماجرا-ها ، خود را مجبور بآن میدید که بطور جدی در راه رهایی دهقانان گام بردارد . نتیجه تلاشهای او و طرح های برنامه های او- تا جدی که حاضر و آماده شده اند- در مقابل ما قرار دارند : دهقانان در پایان دوره آزمایشی دوازده ساله که توأم با خدمات سنگین بدون مزد میباشد ، در وضعیتی قرار خواهند داشت که دولت جرأت تشریح جزئیات آنرا ندارد ، حالا دهقانان در این باره چه خواهند گفت ؟ و در مورد مدیونیت محلی ، دستگاههای قضائی و پلیس- که تمام ارگانهای خود مختاری دموکراتیک را از بین میبرند- نظرشان چیست ؟ [ارگانهای خود مختاری دموکراتیکی] که هر يك از جماعات روستائی روسیه تاکنون دارا بوده است [از بین برده میشوند] تا طبق سرمشق قوانین ارضی سالهای ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ پروس [۷۲] ، سیستم قدرت مطلق مالکین [پاتری مونیل] مستقر گردد ، سیستمی که دهقانان روس کاملاً با آن مخالف است ، دهقانانی که تکلیف تمام زندگیش بوسیله جماعت روستائی تعیین میگردد و هیچگونه سابقه ای با مالک فردی ندارد و جماعت روستائی را بعنوان مالک زمینی که در آن زندگی میکند ، تلقی مینماید .

چنانچه بخاطر بیاوریم ، که شورشهای سرفها برضد مالکین و مباشرین املاک از ۱۸۴۲ ببعده بصورت يك اپیدمی درآمدہ است و حتی طبق آمار رسمی کشور ، سرواژهها هر سال تقریباً ۶۰ نفر از اشراف را بقتل رسانده اند و شورشها در ایام جنگ اخیر بشدت افزایش یافته و در مناطق غربی ، عمدتاً برعلیه دولت صورت گرفته اند ( توطئه ای ترتیب داده شده بود- تا پس از نزد يك شدن قوای انگلستان و فرانسه- یعنی دشمن خارجی - قیامی برپا گردد ! ) ، باین ترتیب شك نیست که کوشش برای

تحقق پیشنهادات کمیته ، اعلام خطری در مورد شعله ور شدن آتش عظیمی در میان روستائینان روسیه خواهد بود ولو آنکه اشراف نیز از مخالفت رهایی [سرفها] دست بردارند . البته اشراف مسلماً " بمخالفت خود ادامه خواهند داد و امپراتور که میان الزام حکومتی و شریکشی باین سو و آنسو پرتاب میشود ، قطعاً " میان وحشت از اشراف و ترس از دهقانان خشمگین ، نوسان خواهد نمود و سرفها که انتظارشان بآخرین حد رسیده است ، باعتقاد آنکه تزار جانب آنها را دارد و فقط اشراف مانع اومیباشند ، مطمئن تر از هر زمان دیگر دست بشورش خواهند زد و چنانچه آنها چنین کنند آنوقت ۱۷۹۳ [سال تشکیل دولت انقلابی در فرانسه] روسیه فرا خواهند رسید و سلطه مخوف این سرفهای نیمه آسیائی چیزی خواهد بود که در تاریخ بی سابقه بوده است ولی این ، نقطه عطف ثانویه ای در تاریخ روسیه بوده و سرانجام يك تمدن واقعی و عمومی جایگزین تمدن قلابی و بدلی ای که پترکبیر آورده بود ، خواهد شد .

آقای انگلس که دشمن هر نوع مصاحبه هستند لطف کردند و استثناً مصاحبه ای با ما بعمل آوردند و نظریات خود را با ما در میان گذاشتند.

سؤال کردیم: "در باره سوء قصد هائی که اخیراً آنارشویست ها در پاریس انجام داده اند نظرتان چیست؟"

من این امر را فقط اقدام عمال آشوبگری میدانم که برای این کار اجیر شده اند. اینها میکوشند احزابی را - که خودشان در آنها نقشی بازی می کنند - بی اعتبار نمایند. دولت بزرگترین استفاده ها را از این انفجارها میبرد. [انفجار هائی] که در عین حال بطور اعم در خدمت منافع بورژوازی و بطور اخص در اثر تحریکات گروههای سیاسی شخصی است. چیزی که اینها واقعا میخواهند اینست که مردم را دچار وحشت سازند، ترور براه بیانند ازند تا باین ترتیب بساط ارتجاع را علم کنند.

همین روش اخیراً در آلمان - در اثنای "آشوبهای برلین" بکار برده شده است در اینجا نیز بهتر است که در جستجوی دست اندر کار بودن پلیس باشیم. مسلماً میتواند چنین بوده باشد که در روز اول این تظاهرات ظاهراً سوسیالیستی چند تن از رفقای ما در آن شرکت کرده باشند ولی دوستان فریب خورده ما بزودی به ماهیت واقعی تظاهرات مزبور پی برده و بلافاصله از آن کناره گیری کرده اند.

بهمین دلیل نیز چندین مغازه که متعلق به سوسیالیست های معروف بودند، غارت شدند. پرونده آشوبگران دستگیر شده، نشان

سالمهاست که من توجه سوسیالیست های اروپا را به وضع روسیه - آنجا که يك جنبش تعیین کننده در حال تکوین است - جلب می کنم. در آنجا مبارزه میان دولت و سازمانهای مخفی خصلت آنچنان قهرآمیزی پیدا کرده است که اوضاع نمیتواند مدت زیادی ادامه یابد. چنین بنظر میرسد که جنبش میتواند از امروز بفرود آغاز گردد. عمال دولت در آنجا مرتکب شقاوتهای باور نکردنی ای میشوند. در برابر این حیوانات درنده باید تا حد امکان با باروت و سرب بدفاع پرداخت. در روسیه قتل سیاسی تنها وسیله ایست که انسانهای هوشمند، شایسته و باثبات برای دفاع در مقابل عمال يك استبداد بی آرم، در دست دارند. توطئه های عظیم در ارتش و حتی در دربار سلطنتی، غرور ملی ایکه بعد از جنگ و در اثر شکست دیپلماسی جریحه دار شده است، خزانه خالی دولتی، اعتبار از میان رفته، بانکدارانی که در صورت عدم تضمین مجلس ملی، از دادن وام امتناع میورزند و بالأخره فقر - اینست بیلان روسیه.

میدهد که بانیان آن جریانات ضد یهودیانی بودند که از گرسنگی چنسد  
بینوا استفاده کردند تا آنها را به فریادهای "مرگ بر یهودیان!" وادار  
نمایند .

در ایتالیا نیز همین سیستم در محاکمه جیپریانی و سایرآنار-  
شیست ها [بکار برده شد] . در آنجا نیز دوز و کلک های عمال آشوبگر در  
دادگاه برملاء شد .

اما این کار همواره با موفقیت توأم نبوده است . در پاریس يك  
یا دو موجود بد بخت پیدا شدند که در بازی پلیس شرکت کردند و لسی  
هیچ کس غیر از خود پلیس نمیتواند مدعی شود که آنها عضو حزب سو -  
سیالیست بوده اند .

### د پیلماسی روسیه

س : آیا بیم آنرا ندارید که مجموعه این تشنجات داخلی باعث  
گردد که دولت برای خلاص شدن از دست آنها بیک جنگ اروپائی متوسل  
شود ؟ مثلا "ویلپلم ، قیصر شما : . . .

آقای انگلس لبخند زنان میگوید :

ج : "آرزو میکنم که قیصر ویلپلم بخاطر سعادت بزرگ سوسیا -  
لیست ها ، مدت زیادی زنده بماند از این گذشته معتقد نیستم که بطور  
بلاواسطه در آستانه جنگی قرار داریم ."

س : آیا اتحاد روسیه با فرانسه از این بابت موجب تشویش خاطر  
شما نشده است ؟

ج : "نه . شاید در سالهای گذشته امیال تعرض جویانسه  
وجود داشت . تظاهرات کرونشئات [۷۳] ، کنار آمدن کاملاً آشکار روسیه  
سلطنتی با فرانسه جمهوری میتوانست مظنون بنظر برسد ، همچنین تمرکز  
قوای نظامی در مرزها میتوانست تا حدودی هشدار دهنده جلوه کند .  
ولی حالا کاملاً طور دیگر است ."

روسیه واقعا "مجبور بود خواهان جنگی - که قدرت انجام آنرا  
نداشت - باشد . ولی در حال حاضر مجبور است با دشمنی که از همه  
دشمنان دیگرش خطرناکتر است بچنگند [یعنی] با گرسنگی .

این استیصال ، نتیجه يك وضع اضطراری موقتی نیست که در  
اثر شرایط نامساعد یا زندگی و غیره بوجود آمده باشد ، بلکه ثمره سازمان  
جدید جامعه روسیه است .



از زمان جنگ کریمه - که تیپ‌های کاملی در برف تلف شدند - تاکنون وضع خیلی تغییر کرده است . این جنگ وجه مشخصه آغاز يك بحران بزرگ در تاریخ روسیه بود . وقتی شکست بتمام معنی کامل شد و ناتوانی روسیه در انظار اروپائیان عیان گردید و وقتی تزار نیکلا آشفته و ناامید می‌برد که امپراتوریش در چه وضع اسفناکی بسر میبرد ، بید رنگ خود را مسموم کرد . باین ترتیب الکساندر دوم بعد از جلوس بر تخت ، خود را مجبور دید که کاری انجام بدهد تا از وضع وحشت انگیزی که کشورش با آن دست بگریبان شده بود ، رهائی یابد .

### علل قحطی در روسیه

" و در آن ایام بود که تزار دست به رهائی سرفه‌ها زد ، رهائی ایکه بعنوان بهانه ای در خدمت تقسیم جدید املاک میان اشراف و دهقانان قرار گرفت . املاک مرغوب تر و علاوه بر آن آبها و جنگلها را به اشراف دادند و فقط قطعه زمین هائی را که مرغوبیت کمتری داشتند به دهقانان واگذار کردند . از این گذشته ، این تقسیم ( اراضی ) به نوع و شیوه ای نارسا و از این مبالغی که میبایستی طی ۴۹ سال ، با قسط سالانه پرداخت شوند ، صورت گرفت ! و چه نتیجه ای از آن عاید شد ؟

دهقانان نتوانستند این مبالغ را بدولت بپردازند و مجبور شدند پول قرض کنند . یعنی راه مرگ بیشتر از راه زندگی بروی آنها باز شده بود . دسته ای از کولاکها ( رباخواران ) برسرایین زارعین ریختند و رفته رفته بدکاریهایشان بقدری زیاد شد که دیگر هیچ امیدی باینکه بتوانند روزی از دست این قروض خلاص شوند ، برایشان وجود نداشت . وقتی رباخواران تصمیم گرفتند که دیگر مبادعه ای نپردازند ، دهقانان مجبور شدند محصولات خود را بفروشند تا بتوانند پولی تهیه کنند و آنها نه تنها غلات لازم برای تغذیه خود بلکه حتی بذرهايشانرا نیز میفروختند بطوریکه محصول آینده شان نیز از بین میرفت .

تحت چنین شرایطی اولین محصول بد کافی بود تا قحطی بوجود آید . و این قحطی فرارسید و بنوبه خود آخرین ضربه را به تمام محصولات کشاورزی روسیه وارد آورد . دهقانان که دیگر قادر به تأمین خوراک احشام خود نبودند ، در واقع مجبور بودند که یا آنها را بکشند و یا



بفروش برسانند . البته بدون حیوانات خانگی نه شخم زدن زمین ممکن بود و نه کود دادن آن . باین ترتیب محصولات کشاورزی برای سالهای مدید زایل گردیدند .

رهائی دهقانان فقط يك جنبه انقلاب اقتصادی ای بود که در روسیه صورت گرفت جنبه دیگر آن بوجود آمدن ساختگی يك بورژوازی صنعتی بود که میبایستی بعنوان طبقه بینابینی وظیفه خود را انجام بدهد . برای آنکه این منظور هر چه زودتر حاصل گردد ، يك سیستم کامل ممنوعیت را اجرا کردند [سیستم ممنوعیت واردات یا پروهی بیتوسیستم : ممنوع کردن واردات بوسیله تعرفه های گمرکی سنگین و سایر اقدامات سیاسی در مورد امور اقتصادی] و بدینگونه ینحوی غیرعادی شرایط مساعدی برای صنایع روسیه بوجود آورده و آنها توسعه دادند . البته از آنجا که این صنایع نمیتوانستند صادر شوند لذا احتیاج به بازار داخلی داشتند اما دهقان روسی هیچ چیزی نمیخرد ، زیرا عادت دارد که همه چیزش را خودش بسازد : خانه ، ابزار کار ، پوشاک و غیره . . . او حتی در این اواخر خودش اجناس زیادی را از چوب ، آهن و چرم میساخت و در بازارهای عمومی بفروش میرساند ولی وقتی با واگذار کردن جنگل ها به مالکین [حق استفاده از] چوب را از او سلب کردند ، صنایع روستائی مورد تهدید قرار گرفتند و صنایع کارخانه ای ، آنها را کاملا نابود کرد و آنوقت دهقانان مجبور شدند به صنایع کارخانه ای پناه ببرند ولی در لحظه ای که این صنایع داشت براه میافتاد ، قحطی ضربه سختی بر آن وارد آورد یعنی دهقانان دیگر قادر بخریدن آنها نیستند و خرابی وضع یکی به خرابی وضع دیگری منجر میشود .

## اوضاع اقتصادی و نظامی

س : بنا براین بنظر شما اوضاع روسیه مانع آن خواهد شد که روسیه بفکر جنگ بیفتد ؟

ج : " آری ؛ و اگر بگویم که تصویری که وابان و بواس گیلبراز دهقانان قرن هفدهم [فرانسه] ترسیم کرده اند در مورد دهقانان امروز روسیه - که مجبور به علف خواری شده اند - مصداق دارد ، مبالغه گوئی نکرده ام . گذار از رژیم فئودالی - به رژیم بورژوائی ، در فرانسه بدون تشنج صورت نگرفت و در روسیه نیز بحرانی بوجود آورده است که با این خطر مواجه است که از حالت حاد کنونی بحالت مزمنی درآید . بدلیل فوق در حال حاضر روسها بیشتر بفکر غذا هستند ، تا بفکر جنگ . "

س : و آخرین قرضه روسیه . . . . .

ج : اتفاقاً " میخواستم درباره آن صحبت کنم . این عدم موفقیت بزرگی است . بورژوازی فرانسه که با اشتیاق فراوان از انتقام سخن میگفت ، بی بازار بورس بیشتر توجه داشت تا به میهن پرستی حکومت تزار بیست میلیون لیره استرلینگ میخواست و فقط دوازده میلیون دریافت کرد . . . . "

س : میگویند که روتشیلد ها [بانک بین المللی متعلق به خانواده یهودی روتشیلد] سبب این عدم موفقیت شده اند تا انتقام تزییقاتی را که دولت روسیه نسبت به هم مذهبان آنها اعمال میدارد ، بگیرند ؟

ج : " من آنقدر به روتشیلد ها حمله کرده ام که نمیتوانم در رابطه با این ادعا که آنها احمق هستند بدفاع از ایشان بپردازم . روتشیلد ها صرفاً " بمنافع بانکی خودشان توجه دارند ، منافی که عبارت از آنست که

حتی الامکان بهترین معاملات را انجام بدهند و تا حد ممکنه تعداد بیشتری از بد هکاران کوچک را استثمار نمایند . همین و بس ."

س : بنابراین بر رویهم به قدرت روسیه اعتقاد ندارید ؟

ج : " قدرت دفاعی روسیه زیاد است ولی نیروی تهاجمی آن - چه در خشکی و چه در دریا ضعیف است . برای شما توضیح دادم کسه موقعیت اقتصادی روسیه با و اجازه نمیدهد که دست با اقدامات خطرناک و پرخرجی بزند و اگر تشکیلات نظامی آنرا مورد بررسی قرار دهیم ، متوجه میشویم که از این لحاظ نیز بموقعیتی نایل نخواهد آمد و در صورت وقسوع جنگ نمیتواند بیش از تعدادی سرباز که در حال حاضر زیر سلاح دارد - به جبهه بفرستد . نیروهای ذخیره اش فقط روی کاغذ موجودیت دارند و حتی اگر هم بتواند هزاران سرباز دیگر آماده کند باز با اندازه کافی افسر ذخیره ندارد . که بفرماندهی آنها بگمارد . و از کجا میتواند آنها را بگیرد؟ از کدام محافل؟

در آلمان از هر ۱۰۰ افسر ذخیره پنجاه نفرشان اضافه هستند . طرف مصاحبه [ انگلس ] میپرسد : " آیا فرانسه نیز در این زمین نسبتا عقب نیست ؟

### فرانسه نیرومند

پاسخ میدهیم نه ، درست است که مادر فرانسه افسران زیادی نداریم ولی تعداد نفرات ارتش اصلی ما کامل است .  
" من از این بابت ناخرسند نیستم ، زیرا میل ندارم شاهد آن باشم که ارتش آلمان آنقدر نیرومند باشد که بتوانم تمام اروپا را تسخیر کند . برای آنکه به هدف خود نایل آئیم ، جنبش رهائی بخش طبقه کارگر اروپا باید از وجود يك فرانسه نیرومند - که آقای خودش باشد - بهمان اندازه استفاده کند که از وجود يك آلمان با همان محسنات . هم وطن بزرگ شما سن سیمون ، اولین کسی بود که ضرورت اتحاد فرانسه ، انگلستان و آلمان را بعنوان نخستین شرط استقرار آرامش در اروپا اعلام کرد . این يك اتحاد سه گانه واقعی است ."

س : برای آنکه بیک نتیجه گیری نهائی رسیده باشیم اجازه بدهید بگوئیم که شما تصویر مبهم و ناروشنی از وضع روسیه ترسیم کرده اید .  
ج : بهیچ وجه ، گوش کنید : آیا میل دارید سرگذشتی را برآ - یتان تعریف کنم ؟ میدانید که تصمیم گرفته شد مقداری از غلات قفقاز را بعنوان کمک به دهقانان گرسنه برسانند . در این باره دستسورات مربوطه صادر شد ، مقدار زیادی غله تهیه کردند و واگن هائی بآنجا فرستادند تا آنها را حمل کنند ولی حالا چنین رویداد که بقدری واگن خالی جمع کردند که راه بسته شد : غلات در کنار واگن ها قرار داشتند ولی واگن ها نمیتوانستند حرکت کنند وقتی تزار از این ماجرا با خبر شد ، بشدت خشمگین گردید و ژنرالی را بآن محل فرستاد و او سروصدای زیادی

براه انداخت و اعلام کرد که همه چیز روبراه شده است ولی فقط توانست چند قطار را براه بیاورد و بخش اعظم غلات در آنجا ماند و فاسد شد . خوب حالا در حالت بسیج عمومی چه اتفاقی خواهد افتاد ؟ روسیه هنوز باندازه کافی راه آهن ندارد و افسرانش نیز قادر با استفاده از همان مقدار هم که وجود دارد - نمیباشند . \*

### مسئله آلزاس و لورن

س : يك سؤال دیگر در مورد آلزاس و لورن یعنی علت تمام خصوصيتها . . .

ج : " امیدوارم که حزب سوسیالیست آلمان تقریباً ده سال دیگر بقدرت برسد . آنوقت ولین وظیفه اش این خواهد بود که وضعی بوجود آورد که آلزاس و لورن بتوانند تکلیف سیاسی آینده خود را تعیین کنند . در نتیجه ، بدون آنکه حتی پای یک سرباز فرانسوی بمیدان کشیده شود ، مسئله فیصله خواهد یافت . برعکس جنگ میان آلمان و فرانسه تنها وسیله ایست که مانع بقدرت رسیدن سوسیالیست ها خواهد شد و اگر فرانسه و روسیه متفقاً آلمانرا مورد حمله قرار دهند ، آنوقت این [حزب سوسیالیست آلمان] از موجودیت ملی - که سوسیالیست های آلمان بهراتب پیش از بورژوازی [این کشور] بآن علاقمند میباشند - تا آخرین حد دفاع خواهد کرد . سوسیالیست ها تا آخرین نفر خواهند جنگید و از دست یازیدن به وسایل انقلابی ای که فرانسه در ۱۷۹۳ بکار برد ، ابا نخواهند داشت .

\* \* \*

قسمتی از مصاحبه " روزنامه خلق " نیویورک با فریدریش انگلس در رابطه با :

### انقلاب در روسیه

س : نظرتان راجع بروسیه چیست ؟ باین معنی که تا چه حد نظرتان را تعدیل کرده اید . نظریه ای که شما و مارکس تقریباً ۶ سال

پیش در ایام اقامت آنزمان من در لندن ابراز داشتید ، مبنی بر این بود که در اثر موفقیت‌های نیهلیستی - تروریستی ، يك جنبش انقلابی اروپائی احتمالاً از روسیه آغاز خواهد شد . ( اشاره به پیشگفتار چاپ دوم "مانیفست حزب کمونیست" بزبان روسی است )

س : هنوز در مجموع معتقدم که يك انقلاب و یا حتی فقط فرا - خواندن نوعی مجلس ملی در روسیه میتواند تمام ترکیب اوضاع سیاسی اروپا را دگرگون سازد . اما تا امروز دیگر این امر ، نزد یکتترین امکان بشمار نمیآید ، زیرا ما ویلهلم دیگری داریم [ منظور ویلهلم دوم قیصر آنزمان آلمانست ]

نقل از "روزنامه خلق نیویورک" مورخ ۲۰ سپتامبر

۱۸۸۸

قسمتی از نامه انگلس به پله خانف .

پله خانف عزیزم :

..... غیر ممکن است که بتوان با این نسل روسیه که او [دانیلسون] بآن تعلق دارد ، بحث کرد ، نسلی که هنوز برسالت کمونیستی خود - بخودی ایکه روسیه را - روسیه مقدس را - از سایر خلقهای دنیا متمایز مینسازد ، معتقد میباشد .

از این گذشته ، در کشوری مثل کشور شما که صنعت بزرگ مدرن بر جماعات دهقانی اولیه بزور تحمیل شد ماست و تمام مراحل بینابینی تمدن در کنار هم وجود دارند ، در کشوری که استبداد کما بیش يك حصار معنوی نظیر دیوار چین در آنجا برپا ساخته است ، در چنین کشوری ، چنانچه نادرترین و عجیب و غریب ترین ترکیب ایده ها ، بوجود آیند ، جای تعجیبی وجود نخواهد داشت . نگاه کنید به این فلروسکی بیچاره که دچار این توهم شده است که میزها و تخت ها هم فکر میکنند و فقط حافظه ندارند : این مرحله ایست که کشور شما ، باید پشت سر بگذارد . بتدریج در اثر رشد شهرها ، ایزوله بودن افراد با استعداد ، و توأم با آن ، این سردرگمی معنوی مولود محصور بودن ، عدم ارتباط شناخت های تصادفی این متفکرین عجیب و غریب و همچنین تا حدودی خلقیون [نارو- دنیکی ها] - که مایوسانه شاهد بر باد رفتن امید های خود میباشند - از میان خواهد رفت .

## توضیحات

۱- در سال ۱۸۷۴، دولت روسیه سعی کرد که بجای سربازان جیره ای، نظام وظیفه عمومی را در روسیه رایج سازد. بموجب قانونی که از اول ژانویه ۱۸۷۴ به مرحله اجرا گذاشته شد، تمام مردان روسیه بین سنین ۲۱ تا ۴۳ سالگی موظف به خدمت در ارتش منظم نیروی ذخیره و نیروی دفاعی غیر نظامی بودند. اهالی نواحی آسیای مرکزی، قزاقستان و بخشی از سکنه سیبری، نواحی ولگا و مناطق کوهستانی شمال روسیه از خدمت نظام وظیفه معاف بودند. خدمت وظیفه برحسب قرعه کشی صورت میگرفت. منظور از اجرای این قانون، آن بود که ارتش روسیه بصورت یک ارتش وسیع از نوع کشورهای بورژوائی درآید ولی بعلت وجود شرایط خاص فئودالی و حکومت مطلقه، اجرای قانون نظام وظیفه عمومی با مشکلاتی مواجه شد، زیرا اجرای کامل آن با امتیازات رسته ها جور در نمیآمد.

۲- جنگ ۱۸۱۳-۱۸۱۴: جنگهای ائتلاف پنجم (۱۸۱۳-۱۸۱۴) و جنگهای ائتلاف ششم (۱۸۱۵)، جنگ مشترک کشورهای اروپائی بر علیه فرانسه ناپلئونی بود. در جنگهای ائتلاف پنجم که اتریش، روسیه، پروس و چند کشور دیگر در آن شرکت داشتند، ارتش روسیه يك - سوم نیروهای نظامی دولتهای مؤتلفه را تشکیل میداد و نقش مؤثری در رهائی آلمان از سلطه ناپلئون داشت این جنگ منجر به شکست ارتش ناپلئون در خود خاك فرانسه و موجب از هم پاشیده شدن امپراتوری فرانسه گردید.

۳- منظور انگلس از "اصل ملیت"، سیاست روسیه تزاری در قرن

۱۸ در مقابل لهستان میباشد. این اصل در مخالفت بنا پارتی دوم فرانسه ( دوران سلطنت ناپلئون سوم) در رابطه با سیاست اشغالگرانه و سیاست خارجی ماجراجویانه ناپلئون سوم مورد استفاده قرار گرفت و سایر کشورها<sup>ی</sup> بزرگ اروپائی نیز بمنظور پنهان ساختن اهداف تجاوزکارانه شان باین اصل استناد میورزیدند. "اصل ملیت" با برسمیت شناختن حقوق ملیت - ها در رابطه با خود مختاری آنها سروکاری نداشت و در واقع صرفاً بمنظور برانگیختن احساسات ملی و تبدیل جنبش های ملی خلقهای کوچک به ابزارى، در دست سیاست ضد انقلابی قدرتهای بزرگ بود. که در رقابت با یکدیگر این احساسات ملی خلقها را مورد استفاده قرار میداد. مارکس در جزوه "آقای فوگت" و انگلس در سلسله مقالات "طبقه کارگر بالهستان چه کار دارد؟"، "اصل ملیت" مزبور را بخوبی افشاء کرده اند.

۴- شاهزاده نشین لتونی در آغاز قرن ۱۳ بوجود آمد. از اواسط قرن ۱۲ تا اوایل قرن ۱۵ سرزمین های اوکراین و برخی از نواحی غربی روسیه و قسمتهای دیگری از مناطق روسیه تحت سلطه شاهزادگان لتونی درآمدند. اربابان فئودال لتونی از ضعف حکومتهای محلی این سرزمینها - که معلول حملات تاتارها و مغولها و تجزیه و تشتت و نفاق فئودالی و همچنین تلاش مردم برای وحدت بمنظور دفاع در مقابل مهاجمین مغول بود - استفاده کرده و این مناطق را تحت سلطه خود درآوردند.

اولین تلاش برای وحدت لتونی و لهستان در ۱۳۸۵ بعمل آمد، باین ترتیب که این دو کشور اتحادیه کراکو را تشکیل دادند که وظیفه عمده و اصلی آن دفاع در برابر تجاوزات روزافزون شاهزادگان آلمانی بود. این اتحادیه موجب شد که لهستان و لتونی درهم ادغام شوند ولی تا اواسط قرن ۱۵ این اتحادیه چندین بار از هم پاشید و



دوباره برقرار شد. این اتحادیه که بمقاصد تدافعی تشکیل شده بود رفته رفته تبدیل به اتحادیه ای از اربابان فئودال لتونی و لهستانی علیه خلقهای اوکراین و غرب روسیه گردید.

۵- "یونانی‌های وحدت‌گرا": به مسیحیان ارتدوکس (کاتولیک‌های یونانی) ایکه بار دیگر با کلیسای کاتولیک رومی وحدت کرده بودند، اطلاق میشد. این وحدت که برحسب خواست اربابان فئودال لهستانی و روحانیون کاتولیک صورت گرفته بود در ۱۵۹۶ در مجمع ایکه در شهر بوزت تشکیل گردید، رسماً اعلام شد و بصورت ایزاری برای سرکوبی خلقهای اوکراین و غرب روسیه درآمد. بهمین جهت توده‌های خلق با این اتحاد مذهبی مخالفت نمودند و مبارزه برضد این اتحاد مذهبی یکی از شعارهای جنبش رهایی بخش آنان گردید.

۶- "حق وتوی آزاد" یا اصطلاح "من قدغن میکنم": در رابطه با پرنسیپی بود که در قرنهای ۱۶ تا ۱۸ در لهستان مرعی میشد و مبنی براین بود که تصمیمات شورای رسته‌ها باید باتفاق آراء اتخاذ گردد و حتی اگر يك نفر از نمایندگان شورا با تصمیمی مخالف بود و اعلام میداشت که "من قدغن میکنم" تصمیم شورا قابل اجراء نبود. این پرنسیپ یکی از پایه‌های اصلی قانون اساسی لهستان بود.

۷- "صلح وستفالن": به دو قرارداد صلحی اطلاق میشود که بموجب آنها در ۱۶۴۸ به جنگهای سی ساله پایان داده شد. در اوسنابروگ [یکی از شهرهای آلمان غربی کنونی] قراردادی میان امپراتور آلمان و شاهزاده نشینان آلمانی و سوئد منعقد شد و در مونستر [یکی دیگر از شهرهای آلمان غربی فعلی] قرار دیگری میان امپراتور آلمان و فرانسه بسته شد. سوئد و فرانسه که در این جنگ پیروز شده بودند، بموجب قرارداد های مزبور قسمت بزرگی از سرزمین های آلمانی را بدست

آوردند و شاهزاده نشینان آلمان بعنوان کشورهای خود مختاری برسمیت شناخته شدند و از این حق برخوردار گردیدند که مستقل از امپراتور آلمان قرارداد هایی در مورد سیاست خارجی سرزمین های خودشان منعقد سازند. و باین ترتیب "صلح وستفالن" مقدمه تجزیه سیاسی آلمان گردید.

۸- "جنگ هفت ساله" (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) عهدتا "جنگ میان دو جناح مؤتلفه بود که یکی از طرفین متخاصم آن انگلستان و پروس بودند و طرف دیگر ائتلاف فرانسه، روسیه و اتریش بود. علل این جنگ عبارت از اختلاف منافع قدرتهای مطلقه فئودالی اروپا (پروس، اتریش، روسیه و فرانسه) و مبارزه قدرت استعماری میان فرانسه و انگلستان بود. در گیریهای نظامی- صرفنظر از جنگهای دریائی- در خاک اروپا و در مستعمرات فرانسه و انگلیس در آمریکا و آسیا صورت گرفتند. پیروزیهای اولیه فردریک دوم امپراتور آلمان در آغاز جنگ (۱۷۵۶-۱۷۵۷) علیه اتریش و فرانسه در اثر پیروزیهای بعدی ارتش روسیه در پروس (۱۷۵۷-۱۷۶۰) خنثی شد و پروس در آستانه شکست قطعی قرار گرفت. در همین زمان الیزابت تزار روسیه درگذشت، (۵ ژانویه ۱۷۶۲) و با جلوس پتر سوم به تخت سلطنت روسیه، دگرگونی غیر منتظره ای در جنگ پیش آمد. باین ترتیب که تزار جدید قرارداد صلحی با پروس منعقد ساخت و به پروس امکان داد که با اتریش آشتی کند. جنگ هفت ساله بموجب قرارداد های صلح پاریس و هامبورگ در ۱۷۶۳ به پایان رسید. براساس قرارداد صلح پاریس، فرانسه مجبور شد که بزرگترین مستعمره خود یعنی کانادا و تقریباً تمام مستعمرات خود در هند شرقی را به انگلستان واگذار نماید.

۹- در ۳۱ مارس ۱۷۶۴ در سنت پترزبورگ يك پیمان نظامی بین پروس و روسیه برای مدت ۸ سال منعقد شد. بموجب این پیمان

روسیه و پروس متعهد میشدند که از تعرض و تجاوز بخاک یکدیگر خود -  
داری نمایند و چنانچه یکی از این دو کشور مورد تجاوز کشورد دیگری قرار  
گیرد از کمکهای نظامی و مالی هم پیمان خود برخوردار گردد . علاوه بر  
این ، روابط بازرگانی بین دو کشور توسعه داده شد . در ضمن ، مسواد  
سری ای در این قرارداد وجود داشت که در آن طرفین موافقت کس کرده  
بودند که مانع هرگونه تغییری در قانون اساسی لهستان و سوئد گردند .  
یکی از این مواد سری ، تعهد پروس مبنی بر پشتیبانی از کاندیدائی بود  
که روسیه برای سلطنت لهستان پیشنهاد کرده بود . در مجموع ، ایمن  
قرارداد عمدتاً " بخاطر جلوگیری از گسترش نفوذ فرانسه و اتریش در  
لهستان ، بسته شده بود ."

۱۰ - اولین تقسیم لهستان بوسیله پروس ، اتریش و روسیه در  
سال ۱۷۷۲ صورت گرفت . بموجب عهدنامه ای که در ۵ اوت ۱۷۷۲ در  
سنت پترزبورگ با امضاء رسید ، قسمتی از نواحی غربی اوکراین به اتریش و  
پروس رسید و قسمت عمده سرزمین لهستان نصیب روسیه گردید .

۱۱ - " اصل حقانیت " در کنفرانس صلح وین که بعد از شکست  
ناپلئون اول در ۱۸۱۴ - ۱۸۱۵ ، تشکیل گردیده ، بوسیله تالیرانس  
بنماینده پروس فرانسه مطرح شد . بموجب این اصل خاندانهای  
سلطنتی اروپا که در جریان انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون از بین رفته  
بودند ، دوباره بر سر کار آمدند .

۱۲ - " جنگ میراث باواریا " در ۱۷۷۸ - ۱۷۷۹ میان پروس  
وساکسن از یک طرف و اتریش از طرف دیگر بر سر تصاحب کشور باواریا  
صورت گرفت . این جنگ که بازتاب مبارزه اتریش و پروس برای سیادت بر  
کشورهای آلمانی بود ، با قرارداد صلح تشن بیابان رسید . بموجب این  
قرارداد قسمتهائی از باواریا به پروس رسید و قسمت دیگر به اتریش و

ساکسن تعلق گرفت و ساکسن نیز مبالغی خسارات جنگی دریافت نمود .  
روسیه که در عقد این پیمان صلح نقش میانجی را بازی کرده بود ، بموجب  
یکی از مواد عهدنامه صلح ، با توافق فرانسه ضمانت اجرائی آنرا بعهده  
گرفت .

۱۳ - منظور انگلس جنگهایی است که در ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴ و  
۱۷۸۷ تا ۱۷۹۲ میان ترکیه و روسیه صورت گرفت و هردوی آنها بسه  
پیروزی روسیه انجامید .

۱۴ - در ۱۱ مارس ۱۷۸۰ کاترینای دوم تزار روسیه اعلامیه ای  
در مورد " بیطرفی مسلحانه " صادر کرد . بموجب این اعلامیه کشتی های  
دول بیطرف موظف بودند چنانچه در دریاهای مورد حمله طرفین متخاصم  
قرار گرفتند با توسل به نیروی نظامی مقاومت نمایند . در این اعلامیه  
همچنین حق آزادی تجارت کشورهای بیطرف با کشورهای در حال جنگ  
تصریح گشته و متذکر شده بود که هرآینه کشتی یکی در کشورهای بیطرف  
حامل محمولات یکی از طرفین متخاصم باشند باید از حمله طرف دیگر  
مصون بماند و در مورد محاصره دریائی قید شده بود که عدم رفت و آمد  
کشتی های دول دیگر فقط در صورتی مراعات خواهد شد که راه ورود به  
بنادر دشمن بوسیله کشتی های جنگی طرف متخاصم بسته شده باشد ، در  
غیر اینصورت دول بیطرف متعهد نیستند که صرفاً " بر اساس اعلام عمومی  
محاصره دریائی از عبور و مرور به بنادر مربوطه صرف نظر نمایند . این اعلامیه هسته  
اولیه عهدنامه ای شد که روسیه با بسیاری از کشورهای اروپائی منعقد  
ساخت و از ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۳ کشورهای دانمارک ، سوئد ، هلند ، پروس ،  
اتریش ، پرتغال و کشورهای سلطنتی سیسیل آنرا امضاء کردند . " اصل  
بیطرفی مسلحانه " بعدها سرمشق " اعلامیه درباره اصول حقوق بین المللی  
عبور و مرور دریائی " قرار گرفت که در سال ۱۸۵۶ بوسیله نمایندگان

کشورهای اتریش، فرانسه، انگلستان، پروس، روسیه، ساردنی و ترکیه  
بامضاء رسید. این اعلامیه جزئی از پیمان صلح پاریس بود که بیست و  
شش شرکت کنندگان در جنگهای کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۳) منعقد شد.  
۱۵- دومین تقسیم لهستان: در سال ۱۷۹۳ و تقسیم سوم این  
کشور که دو سال بعد یعنی در ۱۷۹۵ صورت گرفت، نتیجه سیاست  
تجاوز کارانه روسیه تزاری، پروس و اتریش علیه لهستان بود. در همین  
حال تقسیم لهستان وسیله ای برای سرکوبی جنبش ملی این کشور بود.  
بعد از سومین تقسیم لهستان، موجودیت این کشور بعنوان یک کشور  
مستقل، از میان رفت و تازه در قرن بیستم کشور لهستان دوباره بوجود  
آمد.

۱۶- اشاره به اولین ائتلاف حکومتهای فنوئالی اروپا، علیه  
فرانسه انقلابی است. در فوریه ۱۷۹۲، پروس و اتریش با کمک فعالان  
انگلستان و روسیه یک اتحاد نظامی بوجود آوردند که مقدمه تهاجم به  
فرانسه بود. بعد از قیام ۱۰ اوت ۱۷۹۲ و اعدام انقلابی لوئی شانزدهم  
در ژانویه ۱۷۹۳، انگلستان، هلند، اسپانیا، ناپل، ساردنی و چند  
کشور کوچک ایتالیائی و آلمانی رسماً به ائتلاف ضد فرانسه ملحق شدند.  
اولین جنگ مؤتلفین علیه فرانسه تا ۱۷۹۷ بطول انجامید.

۱۷- در تابستان ۱۷۹۳ با انگیزه گوستاو سوم پادشاه سوئد،  
ملاقاتی میان او و کاترینای دوم تزار روسیه در فردریکهام (فنلاند) صورت  
گرفت. منظور گوستاو پادشاه سوئد از این ملاقات مذاکره با کاترینا در مورد  
نظریات مربوط به تقسیم ترکیه و کریمه و تبادل نظر درباره نقشه های  
اشغالگرانه سوئد نسبت به نروژ بود و کاترینا که در آن ایام خود را برای  
جنگ با ترکیه آماده میساخت، بنوبه خود مایل به نزدیکی و روابط حسنه  
با سوئد بود.

۱۸- معاهده صلح لونه ویل در ۹ فوریه ۱۸۰۱ بعد از شکست  
نیروهای ائتلاف دوم ضد فرانسه میان اتریش و فرانسه منعقد گردید.  
بموجب این معاهده گسترش مرزهای فرانسه که در اثر موفقیت این کشور  
در جنگ علیه ائتلاف اول و دوم صورت گرفته بود، بر رسمیت شناخته شد و  
علاوه بر این، انضمام ساحل چپ رودخانه راین، بلژیک و لوکزامبورگ به  
فرانسه مورد تأیید قرار گرفت.

۱۹- "کمیسیون اصلی نمایندگان امپراتوری": برحسب تصمیم  
مجمع باصطلاح نمایندگان امپراتوری، در اکتبر ۱۸۰۱ کمیسیونی از نمایندگان  
کشورهای آلمانی تشکیل گردید. این کمیسیون از ۲۵ فوریه  
۱۸۰۳ تعدادی از حکومت نشین های کوچک آلمانی را منحل ساخت و  
قلمروهای آنها جز کشورهای بزرگ آلمانی شدند که بعد از پایان جنگهای  
اول و دوم مؤتلفین علیه فرانسه، نصیب این کشور گردید. کمیسیون مزبور  
۱۱۲ حکومت نشین کوچک آلمانی را که بر رویهم در حدود ۳ میلیون  
جمعیت داشتند، منحل نمود. اگرچه اقدامات این کمیسیون، ظاهراً  
بمنظور بزرگ کردن بساط ملوک الطوائفی در آلمان صورت گرفته بود ولی  
در واقع این کمیسیون برحسب قرارو مدارهای محرمانه ای که در ۱۸۰۱-  
میان فرانسه و روسیه صورت گرفته بود، بوجود آمد تا مسایل مربوط به سر-  
زمین های ناحیه راین را بِنفع فرانسه فیصله بدهد.

۲۰- نبرد اوسترلیتز در ۲ دسامبر ۱۸۰۵ میان نیروهای روسیه  
و اتریش از یک طرف (ائتلاف سوم) و قوای فرانسه در گرفت و منجر به  
پیروزی ناپلئون اول گردید. بعد از این شکست، اتریش از ائتلاف سوم  
کناره گیری کرد و قرارداد صلحی در پرسبورگ با ناپلئون امضاء نمود ولی  
روسیه و انگلستان بمبارزه خود علیه فرانسه ادامه دادند و در ۱۸۰۶  
ائتلاف جدیدی (ائتلاف چهارم) علیه فرانسه ناپلئونی بوجود آوردند.

۲۱- "اتحادیه راین" : اتحادیه ای از کشورهای جنوبی و غربی آلمان بود که در ژوئیه ۱۸۰۶ تحت قیمومیت ناپلئون اول بوجود آمد. ناپلئون اول بعد از پیروزی براتریش (در سال ۱۸۰۵) موفق با ایجاد یک چنین بلوک نظامی - سیاسی در آلمان گردید و بعد از تشکیل "اتحادیه راین" امپراتوری رومی مقدس ملت آلمان، از بین رفت. ابتدا ۱۶ کشور آلمانی و سپس کلیه کشورهای آلمانی باستثنای پروس و اتریش به عضویت این اتحادیه درآمدند و کشورهای عضو این اتحادیه عملاً "اقمار فرانسه" ناپلئونی بودند و نیروهای نظامی آنها در لشکرکشی های ناپلئون و از جمله ناپلئون به روسیه شرکت داشتند. این اتحادیه در سال ۱۸۱۳ - بعد از شکست ارتش ناپلئون در آلمان - از بین رفت.

۲۲- در اینجا چندین نبرد از جنگهای ائتلاف چهارم (۱۸۱۷ - ۱۸۰۶) بر ضد فرانسه ناپلئونی ذکر شده اند. انگلستان، روسیه، سوئد و پروس در این ائتلاف - که در ژوئیه ۱۸۰۶ بطور سری بوجود آمده بود - شرکت داشتند. نبردینا، در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ میان ارتش فرانسه ناپلئونی و نیروهای پروس اتفاق افتاد و منجر به شکست ارتش پروس و تقسیم این کشور گردید.

نبرد اوپلای پروس، (در پروس شرقی) که در ۷ و ۸ فوریه ۱۸۰۷ میان ارتش های روسیه و فرانسه روی داد، یکی از خونین ترین نبردهای جنگ ائتلاف چهارم علیه فرانسه بود. در این کارزار بطرفی - تلفات سنگینی وارد آمد و پیروزی بزرگی نصیب ناپلئون نشد.

نبرد فریدلاند، (در پروس شرقی) در ۱۴ ژوئن ۱۸۰۷ میان سپاهیان فرانسه و ارتش روسیه صورت گرفت و به پیروزی ناپلئون اول منتهی شد.

۲۳- "صلح تیلزیت" : بعد از شکست پروس و روسیه در جنگ با

ناپلئون در ۷ و ۹ ژوئیه ۱۸۰۷ عهد نامه های صلحی میان فرانسه و روسیه و پروس یعنی شرکت کنندگان در ائتلاف چهارم ضد فرانسه بامضاء رسید. پروس قسمت بزرگی از خاک خود را از دست داد (از جمله تمام نواحی غربی رودخانه الب)، ولی روسیه با وجود آنکه شکست خورده بود، نه تنها زمینی را از دست نداد بلکه ناحیه بلوستوک را نیز از متحدش پروس بچنگ آورد. زیرا الکساندر اول تزار روسیه با ناپلئون کنار آمد و متصرفات فرانسه در آلمان و تغییر مرزها را که بد لخواه ناپلئون صورت گرفته بود، برسمیت شناخت و متعهد شد که در محاصره دریائی علیه انگلستان شرکت کند و یک پیمان تدافعی و تهاجمی نظامی علیه انگلستان میان فرانسه و روسیه منعقد شد و فرانسه نیز متقابلاً دست روسیه را در تجاوز به ترکیه و سوئد باز گذاشت.

۲۴- در ایام جنگ روسیه - سوئد (۱۸۰۹ - ۱۸۰۸) نیروهای روسیه تحت فرماندهی بارکلی دو تولی در زمستان ۱۸۰۹ از روی دریای منجمد بتنی بخاک سوئد حمله کردند. این تهاجم در رابطه با توطئه ای بود که اشراف اریستوکرات سوئد علیه گوستاو پنجم پادشاه سوئد چیده بودند تا قدرت او را بنفع اولیگارشی اریستوکرات سوئد محدود کنند. در مارس ۱۸۰۹ - گوستاو پنجم از سلطنت برکنار شد و عمویش کارل بعنوان کارل هشتم پادشاه سوئد گردید. در سپتامبر ۱۸۰۹ سوئد مجبور به صلح با روسیه شد و طبق عهد نامه فریدریکهام، فنلاند را بروسیه بخشید.

۲۵- در اوت ۱۸۱۲، در آبو (تورکوی کنونی، دومین شهر فنلاند)، ملاقاتی میان الکساندر اول تزار روسیه و برنادوت ولیعهد سوئد صورت گرفت و قراردادی میان دو کشور منعقد شد که در واقع در حکم یک اتحاد نظامی میان این دو کشور علیه فرانسه بود. در این قرارداد تزار متعهد شده بود چنانچه دانمارک حاضر نشود که نیروی را به سوئد

واگذار کند ، روسیه برای تحقق این مطالبه به سوئد کمک کند و سوئد متعهد شده بود که از ادعاهای ارضی روسیه مخصوصاً " در مورد شاهزاده نشین ورشو که مطیع و فرمانبردار ناپلئون بود ، پشتیبانی کند .

۲۶- از ۲۷ سپتامبر تا ۱۴ اکتبر ۱۸۰۸ مذاکراتی میان ناپلئون اول و الکساندر اول تزار روسیه در ارفورت صورت گرفت . ناپلئون در آن زمان بعزت رشد جنبش های رهایی بخش ملی در کشورهای که تحت انقیاد فرانسه درآمده بودند - مخصوصاً " جنبش رهایی بخش ملی اسپانیا - دستخوش اضطراب شده بود و از این وحشت داشت که اتریش از موقعیت استفاده کرده و با فرانسه وارد جنگ شود و چون حساب میکرد که در چنین صورتی ، الکساندر اول بکمک اتریش خواهد شتافت لذا برای پیش گیری از اتحاد احتمالی روسیه و اتریش بملاقات تزار رفت و قول داد که از ادعاهای روسیه در مورد مولداو والاخای پشتیبانی کند . اگر چه این مذاکرات منجر به عقد يك قرارداد محرمانه میان روسیه و فرانسه گردید و عهد نامه تیلزیت را که در ۱۸۰۷ میان این دو کشور منعقد شده بود ، از نو مورد تأیید قرار داد معهدا الکساندر از پشتیبانی فعالانه از جنگ ناپلئون علیه اتریش خودداری کرد و در جنگی که سال بعد یعنی در ۱۸۰۹ ، - میان فرانسه و اتریش در گرفت ، روسیه شرکت خود را فقط باشغال گالیسی محدود ساخت و هیچگونه عملیات جنگی ای علیه اتریش بعمل نیاورد .

۲۷- جنگ روسیه و ترکیه که در ۱۸۰۶ آغاز گردیده بود ( باستثنای آتش بس ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۹ ) تا ۱۸۱۲ بطول انجامید . این جنگ در اثر آنتریکهای دیپلماتی ناپلئون - که موجب بروز اختلافات شدیدی میان ترکیه و روسیه شده بود - بوجود آمد . ارتش های روسیه در قفقاز و در بخش اروپائی ترکیه شکست های سختی بر نیروهای نظامی ترکیه وارد آوردند . این جنگ سرانجام با عهد نامه ای که در ۲۸ مه

۱۸۱۲ در بخارست میان طرفین بامضاء رسید ، خاتمه یافت و بموجب قرارداد صلح ، روسیه سرزمین بسارابی را تا ساحل رودخانه پروت بچنگ آورد و همچنین مناطقی را در قفقاز تصاحب کرد و حق عبور و مرور کشتی های تجارتي روسیه در رودخانه دانوب را بدست آورد . ضمناً قرارداد هائی که در گذشته میان روسیه و ترکیه در مورد خود مختاری مولداو والاخای بامضاء رسیده بود ، باردیگر مورد تأیید قرار گرفت .

پیروزی نظامی روسیه بطور عینی خدمتی به جنبش آزادی - بخش خلقهای بالکان علیه سلطه ترکیه عثمانی بود . عملیات جنگی موفقیت آمیز نیروهای نظامی روسیه در بالکان ، تأثیر قاطعی بر روی قیام خلقی صربها ( در سالهای ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ ) باقی گذاشت . بعد از بیرون راندن ترکها از صربستان ( در ۱۸۱۱ ) ، صربها خود مختاری خود را آغاز کردند و در عهد نامه بخارست ، ترکیه متعهد شد که خود مختاری صربها در امور داخلیشان را برسمیت بشناسد ولی بعد از لشگرکشی ناپلئون بروسیه در ۱۸۱۳ ، سلطان عثمانی عهد نامه مزبور را نقض کرد و " گارد مجازات " را بصرستان اعزام داشت و بوسیله اعمال خشونت ، سلطه ترکیه موقتاً از نو ، برقرار گردید . ولی در ۱۸۱۵ صربها باردیگر شورش کردند و با پشتیبانی دیپلماتیک روسیه ، خود را از یوغ اسارت ترکیه نجات دادند . بعد از جنگ ۱۸۲۹-۱۸۲۸ ترکیه و روسیه ، سلطان عثمانی فرمانی صادر کرد و خود مختاری صربستان را رسماً اعلام نمود .

۲۸- " سیستم اقلیمی " : در ۱۸۰۶ ناپلئون اول ، نقشه ای برای محاصره اقتصادی انگلستان طرح کرد که بموجب آن هیچ يك از کشورهای قاره اروپا حق نداشت با انگلستان داد و ستد کند . روسیه بموجب یکی از مواد سری قرارداد تیلزیت ، باین سیستم پیوست .

۲۹- نبرد لایپزیک : از ۱۶ تا ۱۹ اکتبر ۱۸۱۳ بزرگترین کارزار



میان نیروهای ائتلاف ششم کشور های اروپائی ( روسیه ، اتریش ، پروس و سوئد ) علیه فرانسه ناپلئونی بود . پیروزی متحدین در این نبرد که به " جنگ خلیجها در لاپهزیک " معروف میباشد ، مقدمه لشگرکشی ۱۸۱۳ گردید \* که بنفع متحدین تمام شد و موجب از هم پاشیده شدن " اتحادیه رایین " و رهایی آلمان از زیر سلطه ناپلئون گردید .

۳۰ - کنفرانس وین ۱۸۱۵ - ۱۸۱۴ : بعد از بزاند آمدن فرانسه ناپلئونی ، پادشاهان و وزرای کشورهای اروپائی در وین گرد هم آمدند تا در خلاف جهت تمایلات مردم در رابطه با وحدت ملی و جنبش های استقلال طلبانه خلیجهای اروپا ، بساط سلطنت " بحق " پادشاهان مخلوع و فراری را از نو برپا سازند ( احیای سلطنت ) . لهستان از نو میان اتریش ، پروس و روسیه تقسیم شد . بموجب عهد نامه ای که در ۹ ژوئن ۱۸۱۵ با امضا رسید ، شاهزاده نشین ورشو - که بر اساس قرار صلح تیلزیت بوجود آمده و فرمانبردار فرانسه بود - از بین رفت و بخش بزرگی از آن نصیب روسیه شد .

۳۱ - " اتحاد مقدس " اتحادیه ای بود از قدرتهای ضد انقلابی اروپا بر علیه هر نوع جنبش مترقی که در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵ با انگیزه الکساندر اول تزار روسیه ، از کشورهای که در جنگ علیه ناپلئون پیروز شده بودند ، بوجود آمد و تقریباً تمام کشورهای اروپائی بآن ملحق شدند و پادشاهان کشورهای اروپائی متعهد گشتند هرگونه انقلابی را که در هر کجای اروپا بروز نماید متفقاً سرکوب سازند .

۳۲ - در بهار ۱۸۲۱ شورش در یونان صورت گرفت که بزودی توده های وسیعی را در برگرفت و پس از مدت کوتاهی یک مجلس ملی در ایپدوروس فراخوانده شد که در اول ژانویه ۱۸۲۲ استقلال یونان را اعلام نمود و یک قانون اساسی برای یونان تدوین نمود . از آنجا که سلطان

عثمانی قادر نبود به تنهایی قیام یونانرا سرکوب کند لذا از محمدعلی پاشا ، خدیو مصر که در آنزمان یکی از اقدار ترکیه عثمانی بود ، تقاضای کمک کرد . لشگریان مصر تحت فرماندهی ابراهیم پاشا در ۱۸۲۵ به بندر مورا حمله کردند و فجایع بیشماری در مورد مردم یونان مرتکب شدند . قدرتهای " اتحاد مقدس " مخصوصاً روسیه در ابتدا شدیداً با شورش یونانیان مخالف بودند . لکن انگلستان ، فرانسه و روسیه بعداً این موقعیت را برای تثبیت نفوذ خود در جنوب شبه جزیره بالکان مورد استفاده قرار دادند و تصمیم گرفتند که به یونان از نظر نظامی کمک کنند . پیروزی روسیه در جنگ با ترکیه در ( ۱۸۲۹ - ۱۸۲۸ ) ، نقش مهمی در استقلال یونان بازی کرد و ترکها مجبور شدند یونانرا بعنوان یک کشور مستقل برسمیت بشناسند ولی محافل حاکمه قدرتهای بزرگ اروپائی در ۱۸۳۲ یک حکومت سلطنتی ارتجاعی را بر ملت یونان تحمیل کردند .

۳۳ - انقلابات بورژوائی در اسپانیا ( ۱۸۲۳ - ۱۸۲۰ ) و در کشور سلطنتی ناپل ( ۱۸۲۱ - ۱۸۲۰ ) و پیه مونت و جنبش رهایی بخش ملی در این کشورها ، بوسیله " اتحاد مقدس " سرکوب شد ، باین ترتیب که انقلاب اسپانیا بوسیله ارتش فرانسه و انقلاب ایتالیا بوسیله نیروهای نظامی اتریش فرونشانده شدند .

۳۴ - " کاربوناری " ( زغالی ) : یک انجمن سیاسی سری بود که در ۱۸۰۶ در ایتالیا بوجود آمد و در سالهای بیست ، قرن نوزدهم - بفرانسه نیز سرایت کرد . کاربوناری های ایتالیا که از نمایندگان بورژوازی شهری ، اشراف بورژوا شده ، محافل افسری ، خرده بورژواها و دهقانان تشکیل یافته بود ، طرفدار وحدت ملی و استقلال ایتالیا و شکل آزاد حکومتی بودند . کاربوناری های فرانسه که نمایندگان جریانات مختلف سیاسی در آن شرکت داشتند برای سرنگونی خاندان سلطنتی بوربون

۲۵- اشاره به کنفرانس های "اتحاد مقدس" است که در ۱۸۱۸ در آخن ، در (۱۸۲۱-۱۸۲۰) در تروپا و در ۱۸۲۲ در ورونا ، برگزار شدند . هدف از کنفرانس های مزبور مبارزه با انقلابات بورژوازی و جنبش های رهائی بخش اروپا بود .

۳۶- در جنگ دریائی ناوارینو ( بند رپیلوس امروزی در یونان ) ناوگان دریائی ترکیه و مصر بوسیله کشتی های جنگی انگلستان ، فرانسه و روسیه که تحت فرماندهی کودرینگتون دریا سالار انگلیسی بودند ، بستخی شکست داده شد . دولتهای اروپائی ، ناوگان متحده خود را بآبهسای یونان فرستاده بودند تا بوسیله مداخله نظامی به جنگ میان ترکیه و شور-شیان یونان خاتمه دهند . این جنگ دریائی پس از امتناع فرمانده نظامی ترك از ادامه تضيیقات شدید نسبت به مردم یونان آغاز گردید و پانابودی کامل ناوگان دریائی ترکیه - مصر بپایان رسید و علاوه براین ، مقدمه بروز جنگهای ( ۱۸۲۹-۱۸۲۸ ) روسیه و ترکیه گردید .

۳۷- اشاره به قرارداد صلح آدرنه است که بعد از پیروزی روسیه در جنگ ( ۱۸۲۹-۱۸۲۸ ) ، در ۱۴ سپتامبر ۱۸۲۹ میان ترکیه و روسیه منعقد شد . بموجب این عهدنامه ، روسیه دلتای شط دانوب و برخی جزایر و بخش بزرگی از ساحل شرقی دریای سیاه را بدست آورد و ترکیه مجبور شد خود مختاری ملداو والاخای را برسمیت بشناسد و از این تاریخ به بعد این نواحی عملاً " تحت قیمومیت روسیه درآمدند . علاوه براین ، ترکیه مجبور شد استقلال کامل یونان را - که صرفاً " از طریق پرداخت خراج سالیانه به سلطان عثمانی ، پادولت ترکیه مربوط بود ، برسمیت بشناسد و کلیه قرارداد های گذشته در مورد خود مختاری صربستان را بوسیله صدور فرمانی تأیید نماید .

۳۸- "انقلاب ژوئیه" : در ۲۹ ژوئن ۱۸۳۰ مردم پاریس طی مبارزه غیورانه خود بر نیروهای نظامی دولت پیروز شدند . خاندان سلطنتی بوربون سرنگون گشت و لوئی فیلیپ به سلطنت فرانسه رسید .

۳۹- "قیام لهستان" در ( ۱۸۳۱-۱۸۳۰ ) : با شورش نظامی لهستانی در ۲۹ نوامبر ۱۸۳۰ در ورشو شروع شد و بزودی خصلت یسک قیام ملی را بخود گرفت و قوای نظامی روسیه را تارومار کرد ولی اشراف لهستان در ارتش و دولت که رهبری شورش را در دست داشتند ، با سیاست تسلیم طلبانه خود مانع آن شدند که جنبش توده های خلق مبدل بیک جنگ رهائی بخش ملی گردد . از آنجا که نمایندگان محافل بورژوا-دمکراتیک لهستان موفق به ازمیان بردن سرواژ نشده بودند لذا شورش مزبور باندازه کافی مورد پشتیبانی دهقانان قرار نگرفت و عملیات نظامی -

ایکه روسیه در فوریه ۱۸۳۱ آغاز کرده بود در ۸ سپتامبر ۱۸۳۱ با تسلیم دولت لهستان و اشغال ورشو بوسیله ارتش تزاری ، بپایان رسید . قیام لهستان اگرچه با شکست مواجه شد ولی نقش بزرگی در مبارزه رهائی بخش مردم لهستان بازی کرد و اهمیت بین المللی فراوانی کسب نمود .

۴۰- قرارداد هونکیار - اسکلهسی : در ۸ ژوئیه ۱۸۳۳ میان روسیه و ترکیه منعقد شد . امضای این قرارداد بعد از پیاده شدن قوای نظامی روسیه در هونکیار - اسکلهسی در منطقه بوسفور صورت گرفت ، باین ترتیب که روسها ظاهراً " بکمک سلطان عثمانی شتافته بودند زیرا لشکریان محمد علی پاشا خدیو مصر - که بر علیه سلطان عثمانی شوریده بود - پایتخت ترکیه را مورد تهدید قرار داده بودند . در مه ۱۸۳۳ بر اثر وساطت فرانسه و انگلیس قرارداد صلحی میان سلطان عثمانی و محمد علی پاشا خدیو مصر بامضا رسید که بموجب آن سوریه و فلسطین به مصر واگذار شد . اگرچه خطر بلا واسطه برای سلطان عثمانی برطرف شده بود لکن

دیپلماسی روسیه از فرصت مناسبی که در اثر وضع بحرانی ترکیه و حضور قوای نظامی روسیه در ترکیه پیش آمده بود، استفاده کرده و سلطان را مجبور ساخت که بیک اتحاد دفاعی با روسیه تن در دهد و باین ترتیب قرارداد هونکیار - اسکلهسی را منعقد نماید. بموجب یکی از مواد ستری این قرارداد ترکیه متعهد میشد که بکشتی های جنگی هیچ کشور خارجی بجز روسیه اجازه ندهد که از بغاز بسفور و داردانل عبور کنند. بموجب یکی دیگر از مواد این قرارداد، عهد نامه های آدرنه و سایر قراردادها روسیه با ترکیه مورد تأیید قرار گرفت. مدت اعتبار این قرارداد ۸ سال بود.

۴۱- جنگ (۱۸۴۱-۱۸۳۹)، میان ترکیه و مصر، تضاد فرانسه و انگلیس را تشدید نمود. فرانسه مخفیانه به محمد علی پاشا خدیو مصر کمک میکرد. انگلستان که از یک طرف از مداخله روسیه در این جنگ بنبغ سلطان ناراضی بود و از طرف دیگر میخواست فرانسه را ایزوله کند، موفق شد که پشتیبانی نظامی مشترک قدرتهای غربی اروپا از سلطان عثمانی را مطرح کند و بمرحله اجراء درآورد. در ۱۵ ژوئیه ۱۸۴۰، روسیه، انگلستان، اتریش، پروس و ترکیه موافقت نامه ای در کنفرانس لندن امضاء کردند که بموجب آن کشورهای مزبور متعهد می شدند که از لحاظ نظامی به سلطان عثمانی در جنگ با محمد علی پاشا کمک نکنند. بدیهی است فرانسه که از محمد علی پشتیبانی میکرد در این کنفرانس شرکت نداشت و باین ترتیب فرانسه که ایزوله شده و در معرض خطر مقابله ائتلاف جدید ضد فرانسه گرفته بود، مجبور شد که دست از پشتیبانی

خدیو مصر بردارد. و این بمعنی یک شکست بزرگ برای سیاست فرانسه در خاور میانه بود. محمد علی پاشا مجبور شد در اثر دخالت نظامی اتریش و انگلیس از سرزمین هایی که خارج از مصر بدست آورده بود،

چشم پوشی کند و بفرمانبرداری از سلطان عثمانی تن در دهد.

۴۲- قانون اساسی ۱۸۳۱: اولین قانون اساسی شاهزاده نشین های ملدوا و والاخای بود. که براساس قرارداد صلح آدرنه بوسیله ارتش روسیه اشغال شده بودند. این قانون بعد از پایان جنگ (۱۸۲۹-۱۸۲۸) در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۸۲۹ بمرحله اجراء درآمد. بموجب این قانون اساسی، قوه مقننه در هر یک از این شاهزاده نشین ها بسمه مجلسی محول شده بود که اعضای آن از میان مالکین انتخاب میشدند و قوه مجریه به حکامی تفویض شده بود که برای تمام عمر از میان نمایندگان مالکین، روحانیون و شهرنشین ها برگزیده میشدند. نظام فئودالی و از جمله بیگاری حفظ شده بود، و با وجودیکه قدرت سیاسی در دست مالکین متمرکز بود در عین حال قانون اساسی یک سلسله رفرمهای بورژوازی بعمل آورد. از آنجمله گمرکات میان این شاهزاده نشین ها از میان برداشته شد و آزادی تجارت معمول گردید. قوه قضائیه از قوه مجریه مجزا شده و به دهقانان اجازه داده شده بود که مالک خود را عوض کنند. همچنین شکنجه های بدنی قدغن گردید. این قانون اساسی در اثر انقصاب ۱۸۴۸ از میان رفت. مارکس در جلد اول "سرمایه" صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۳ این قانون اساسی را ارزیابی میکند.

۴۳- اشاره به انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ در شاهزاده نشین های ملدوا و والاخای است. در جریان این انقلاب، یک جنبش وسیع توده ای برای کسب استقلال کامل از امپراتوری عثمانی و برای از بین بردن سرواژ و برطرف کردن موانع دیگری که سد راه توسعه سرمایه داری شده بودند، بوجود آمد. این جنبش توسط ارتجاع داخلی و با مداخله نظامی مشترک نیروهای نظامی ترکیه و روسیه تزاری سرکوب شد.

۴۴- در اکتبر ۱۸۵۰ بوساطت نیکلای اول تزار روسیه، مذاکراتی

میان پروس و اتریش - بمنظور برطرف کردن اختلافات این دو دولت - در ورشو بعمل آمد . روابط پروس و اتریش بعد از انقلابات ( ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ ) بشدت تیره شده بود . اتریش بوجود آمدن مجدد اتحادیه آلمان را - که بموجب کنگره وین آفریده شده و در ایام انقلاب عملاً از هم پاشده شده بود - خواستاری میکرد و پروس مایل بود که از طریق تشکیل اتحادیه آلمان هژمونی خود را در کشور آلمانی برقرار سازد . نیکلای اول که مخالف افزایش قدرت پروس و خواهان تجزیه فئودالی آلمان بود ، در ورشو در کشمکش میان اتریش و پروس بداوروی نشست و باصراحت بطرفین فهماند که در این کشمکش از اتریش طرفداری میکند .

۴۵ - در ۸ ماهه ۱۸۵۲ قراردادی در لندن میان نمایندگان کشورهای روسیه ، اتریش ، انگلیس ، فرانسه ، پروس و همچنین سوئد ، نروژ و دانمارک درباره مسئله وراثت سلطنت دانمارک با مضاء رسید . این قرارداد براساس صورت جلسه ای که در ۲ اوت ۱۸۵۰ در لندن ، از طرف نمایندگان این کشورها ( باستثنای پروس ) - در مورد تجزیه ناپذیری سرزمین های متعلق به تاج و تخت سلطنتی دانمارک ، بسته شده بود - منعقد گردید ، از جمله این مناطق ، شاهزاده نشین های شلسویک - هوستاین بودند که ضمناً عضو اتحادیه کشورهای آلمانی نیز بودند . این قرارداد که علیرغم تمایل اهالی این سرزمین های آلمانی بسته شده بسود آنها را مجبور میکرد که اتباع دانمارک باشند . اگرچه بموجب قرارداد مزبور این شاهزاده نشین ها از خود مختاری محلی برخوردار بودند ولی جزء خاک دانمارک محسوب میشدند . بعد از مرگ فریدریش هفتم پادشاه دانمارک ، از آنجا که این شخص صاحب اولادی نبود ، سلطنت دانمارک به کریستیان شاهزاده شلسویک - هوستاین تفویض شد .

۴۶ - در ۳۰ مارس ۱۸۵۶ میان نمایندگان فرانسه ، انگلستان ،

اتریش ، ساردنی ، پروس و ترکیه از یک طرف و روسیه از طرف دیگر ، قرار داد صلحی در پاریس منعقد شد که بچنگ ۱۸۵۳ - ۱۸۵۶ خاتمه داد . روسیه که در جنگ مغلوب شده بود ، مجبور گردید از مصب رودخانه دانوب در دریای سیاه و بخشی از جنوب بسارایی چشم پوشی کند . تحت الحما<sup>به</sup> بودن شاهزاده نشین های اطراف رودخانه دانوب از بین رفت و قیمومیت روسیه بر اتباع مسیحی ترکیه ملغی گردید . روسیه همچنین مجبور شده بود با بیطرف شناختن دریای سیاه موافقت کند . بموجب این ماده ، عبور و مرور کشتی های تجارتنی تمام کشورها در دریای سیاه آزاد شد و رفت و آمد به بنادر و آبهای دریای سیاه برای کشتی های جنگی کلیه کشورها باستثنای روسیه و ترکیه ممنوع گردید . تازه این دو کشور نیز حق داشتند که فقط ۱۰ کشتی جنگی بخاری یا بادبان دار در این دریا داشته باشند و داشتن انبار مهمات و ذخایر جنگی در سواحل این دریا برای روسیه و ترکیه ممنوع شده بود . روسیه سباستپول و سایر شهرهایی را که روسیه در طول جنگ از دست داده بود ، پس گرفت و در عوض قارص را به ترکیه بازگرداند . اتریش و انگلیس موفق نشدند بوسیله قرارداد پاریس ، نظریات خود را کاملاً بر روسیه تحمیل کنند و علل آن عبارت بودند از : دفاع قهرمانانه ارتش روسیه از سباستپول ، شکست نیروهای نظامی ترکیه در میدانهای جنگ قفقاز ، ناکامی های نظامی متفقین در دریای شرق و استفاده ماهرانه ای که دیپلماسی روسیه از تضاد انگلستان و فرانسه کرد .

۴۷ - نزدیکی میان فرانسه بناپارتی و روسیه تزاری : در کنفرانس پاریس که در تاریخ ۳ مارس ۱۸۵۹ بانگیزه ناپلئون سوم برگزار شد ، قرار داد محرمانه ای میان فرانسه و روسیه منعقد گردید که در آن الکساندر دوم تزار روسیه متعهد میشد با وسایل دیپلماتیک از تدارکات ناپلئون سوم برای بزانو درآوردن اتریش ، کمک کند و در صورت بروز جنگ ، لشگریان

روسیه را در مرزهای اتریش مستقر سازد . تا بخشی از قوای نظامی اتریش را در مرزهای شرقی این کشور سرگرم نگاهدارد . در مقابل، ناپلئون متعهد میشود که از سیاست روسیه در بالکان پشتیبانی نماید .

۴۸- در سال ۱۸۵۹ ناپلئون سوم بعد از آنکه از پشتیبانی الکساندر دوم اطمینان حاصل کرد ، با شترک کشور سلطنتی ساردنی ( پیه مونت ) جنگ علیه اتریش را آغاز کرد . ناپلئون که در نظر داشت سرزمین های ایتالیائی را بچنگ آورد و بکمک يك جنگ " محلی " پیروزمندان ، رژیم بناپارتی را در فرانسه تثبیت نماید ، این جنگ را تحت شعار " رهائی " آغاز کرد . مازینی در بیانیه خود بنام " جنگ " مقاصد واقعی ناپلئون سوم را افشاء نمود که مارکس در نوشته ای تحت عنوان " بیانیه مازینی " پاره ای از مطالب آنرا نقل کرده است .

بورژوازی بزرگ و اشراف لیبرال ایتالیا امیدوار بودند که بتوانند بوسیله يك جنگ ، بدون شرکت توده های خلق و با استفاده از قدرت خاندان سلطنتی پیه مونت وحدت ایتالیا را تحقق بخشند . ناپلئون سوم که از گسترش جنبش رهائی بخش ملی ایتالیا در مقابل ستم اتریش ، دچار وحشت شده بود ، میکوشید که تجزیه ایتالیا را حفظ نماید و همچنین از ترس آنکه مبادا ادامه جنگ ، موجب ایجاد درد سرهای نظامی تازه ای برایش بشود ، خود را مجبور دید که بعد از پیروزی نیروهای نظامی فرانسه - پیه مونت در چند نبرد ، در ۱۱ ژوئیه بدون اطلاع متحد خود ساردنی قرارداد صلح جداگانه ای با اتریش منعقد سازد . در نتیجه این جنگ نیس و ساوی بدست فرانسه افتاد و لومباردی با ساردنی وحدت کرد . ولی علیرغم سیاست سودجویانه محافل حاکمه پیه مونت و آنتریکهای بناپار - تیست های فرانسوی ، جنبش رهائی بخش ملی ایتالیا در ۱۸۶۰ - بمنظور وحدت این کشور - گسترش یافت . عملیات نظامی قهرمانانسه

گاریبالدی در سیسیل و ناپل که مورد پشتیبانی توده های خلق قرار داشت ، منجر به سرنگونی خاندان سلطنتی بوربون در این نواحی گردید و موجب وحدت ایتالیا و پیه مونت شد و در ۱۸۶۱ دولت پادشاهی - ایتالیا را بوجود آورد و با اشغال رم بدست قوای نظامی ایتالیا در ۱۸۷۰ ، وحدت این کشور تکمیل گردید .

۴۹- در ضمن قیامهای رهائی بخش ملی سالهای ( ۱۸۶۴ - ۱۸۶۳ ) در لهستان ، دولت بیسمارک آمادگی خود را برای کمک نظامی به حکومت تزاری اعلام داشت . هدف بیسمارک از این همکاری با روسیه تزاری از يك طرف جلوگیری از گسترش شورش به مناطقی از پروس بود که قبلاً در نتیجه تقسیم لهستان بدست آورده بود و از طرف دیگر میخواست بایمن وسیله از پشتیبانی روسیه برای وحدت آلمان تحت هژمونی پروس مطمئن گردد . در فوریه ۱۸۶۳ بانگیزه بیسمارک قراردادی میان روسیه و پروس در رابطه با عملیات نظامی مشترک علیه شورشیان لهستانی با امضاء رسید . بورژوازی آلمان که از کشمکش های جدید با اروپای غربی وحشت داشت ، با این اتحاد میان پروس و روسیه مخالفت میورزید و بیطرفی پروس در این جریان را خواستاری میکرد ولی از طرف دیگر نیز از پشتیبانی مبارزات مردم لهستان علیه تزارسم و ایجاد يك دولت مستقل در لهستان امتناع میورزید . برخلاف مارکس و انگلس و پرولتاریای آلمان که شدیداً از قیام مردم لهستان پشتیبانی میکردند ، بیسمارک از حکومت تزاری جانبداری میکرد .

۵۰- بعد از جنگ مشترک اتریش و پروس بر علیه دانمارک در سال ۱۸۶۴ ، ایالات شلسویک - هولشتاین ابتدا به تصاحب مشترک این دو کشور درآمدند و بعد از پیروزی پروس در جنگ ۱۸۶۶ با اتریش ، این ایالات ضمیمه پروس شدند .



۵۱- بعد از شکست ناپلئون سوم در جنگ با آلمان بموجب عهدنامه ای که در ۲۶ فوریه ۱۸۷۱ در ورسای میان فرانسه و آلمان بامضاء رسید، ناحیه آلتزاس و قسمت شرقی ایالت لورن به آلمان تعلق گرفت و در قرارداد نهائی ایکه در ۱۰ مه ۱۸۷۱ در فرانکفورت بامضاء رسید، شرایط پرداخت تاوان برای خسارات جنگی با آلمان سخت تر گردید و مدت اشغال سرزمین های فرانسوی بوسیله نیروهای نظامی آلمان طولانی تر شد و این در واقع باج و خراجی بود که دولت ورسای در ازای کمکی که ارتش آلمان در سرکوبی کمون پاریس نموده بود، میپرداخت. قرارداد صلح فرانکفورت بمعنی بازگذاشتن دست آلمان در تاراج فرانسه بود و نطفه جنگ دیگری میان فرانسه و آلمان شد.

۵۲- قرارداد اولیه صلح سان استفانودر ۳ مارس ۱۸۷۸- بعد از جنگ (۱۸۷۷-۱۸۸۸) روسیه و ترکیه - میان این دو کشور بامضاء رسید و برننغود روسیه - که در این جنگ پیروز شده بود - بشدت افزود. این امر موجب اعتراض شدید انگلستان و اتریش - مجارستان گردید. این دو کشور - که بطور محرمانه پشتیبانی آلمان را نیز جلب کرده بودند - توانستند با فشار دیپلماتیک و تهدیدات نظامی، روسیه را مجبور کنند که مفاد قرارداد سان استفانو را در یک کنفرانس بین المللی بمنظور رسیدگی مجدد، مطرح سازد. در این کنفرانس که از ۱۳ ژوئن تا ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸ در برلن بر گزار شد، نمایندگان روسیه، آلمان، اتریش - مجارستان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و ترکیه شرکت داشتند و مواد قرارداد اولیه، بضرر روسیه و خلقهای اسلاوی بالکان تغییر داده شد. بموجب این تغییرات، وسعت سرزمینی که قرار بود بعنوان بلغارستان، خود مختاری کسب کند، به نصف تقلیل داده شد و قسمت جنوبی بلغارستان بصورت ایالت خود - مختار رومالی شرقی همچنان تحت سلطه سلطان عثمانی باقی ماند.

بموجب این قرارداد قسمتی از بسارایی که در ۱۸۵۶ از جنگ روسیه - خارج شده بود، باین کشور پس داده شد و بوسنی ضمیمه اتریش - مجارستان گردید. انگلستان نیز در آستانه تشکیل کنفرانس، قبرس را تصاحب کرد. این قرارداد موجب تشدید بحران در شبه جزیره بالکان گردید و خطر بروز جنگ بزرگ دیگری را بیشتر ساخت.

۵۳- منظور استحکامات نظامی چهارگانه سیلیستریا - روسچوک - شولما - وارنا در خاک بلغارستان بود. در آغاز جنگ (۱۸۷۷-۱۸۸۸) ترکیه و روسیه، نیروهای اصلی ترکیه در این چهار پایگاه نظامی مستقر بودند.

۵۴- قیام توده های بزرگ (۱۸۵۹-۱۸۵۷) مردم هند که بر علیه حکومت استعماری انگلیس صورت گرفت در بهار ۱۸۵۷، با شورش سپاهیان بنگالی آغاز گردید و بزودی بخش بزرگی از نواحی شمالی و مرکزی هند را فراگرفت. نیروی عمده این شورش دهقانان و پیشه وران فقیر شهرها بودند ولی رهبری آن بطور پراکنده ای در دسترس اربابان محلی بود که بعلت نداشتن یک رهبری واحد و برنامه مشترک منجر به شکست شورشیان گردید. بدیهی است که انگلستان علاوه بر تشدید نفاق و تشتت میان گروههای مذهبی و نژادی هند، از تجهیزات نظامی مدرن خود نیز برای سرکوبی این قیام توده ای استفاده کرد.

۵۵- در نوامبر ۱۸۲۹ روسیه تزاری یک لشکر ۵۰۰۰۰ نفری را بفرماندهی ژنرال پروسکی برای تصرف خان نشین خبوه اعزام داشت. ولی از آنجا که تجهیزات آن برای لشگرکشی در فصل زمستان دراستیپ های بی آب و علف کافی نبود، نیمی از این ارتش در اثر سرما و گرسنگی و بیماری در بین راه از پای درآمدند و بقیه آنها نیز مجبور شدند در فوریه ۱۸۴۰ بدون رسیدن به خبوه، به پایگاه اصلی خود در اورنبورگ بازگردند.

۵۶- در سالهای ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۸ تبلیغات شوونیستی شدیدی تحت نام ژنرال بولانژ در فرانسه برآفتاد. طرفداران بولانژ از نارضایتی توده های مردم از سیاست جمهوری خواهان بورژوا استفاده کردند و آزیتاسیون شوونیستی و انتقام جویانه ای در فرانسه برآمانداختند و مقدمات يك کودتای نظامی را برای تجدید سلطنت در فرانسه فراهم آوردند. انگلس، بولانژریسم را نوعی بناپارتریسم میدانست و خطرات آنرا متذکر گردید و از سوسیالیست های فرانسه خواست که قاطعانه با شعارهای عوامفریبانه و انتقام جویانه بولانژریست ها و طرفداران آن مبارزه کنند.

۵۷- جرج کنان، روزنامه نگار آمریکائی بعد از مسافرتی که در سالهای (۱۸۸۶-۱۸۸۵) به سیبری کرد، سلسله مقالاتی تحت عنوان "سیبری و سیستم تبعید" نوشت که از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۰ در یکی از مجلات بزرگ نیویورک به چاپ رسید. این مقالات پاره ای از جنایاتی را که بدست رژیم تزاری در روسیه صورت میگرفت، افشاء کردند.

۵۸- در ۱۸۶۴ زمستوها بعنوان ارگانه های خود مختاری محدود محلی در روسیه تشکیل گردیدند ولی دولت روسیه که خود بنیان گذار آن بود بعد از دو سال بطور سیستماتیک بمبارزه با زمستوها پرداخت. این مبارزه در سالهای هشتاد قرن نوزدهم با اعمال تضيیقات شدید علیه جنبش انقلابی، بنقطه اوج خود رسید.

۵۹- اشاره به نطقی ایست که مولتکه ژنرال معروف آلمانی در ۱۶ فوریه ۱۸۷۴ در رایشتاک آلمان ایراد نمود و ضمن مطالب دیگر گفت: "آلمان در نتیجه پیروزیهای درخشان خود در همه جا از احترام برخوردار شده ولی در هیچ کجا محبوبیت ندارد." انگلس با استفاده از این اصطلاح و با استناد باین سخنرانی، سیاست خارجی تجاوزکارانه امپراتوری آلمان را ضمن مقاله ای افشاء نموده است.

۶۰- "آرام ساختن یونان": اصطلاحی بود که در اوایل قرن نوزدهم، قدرتهای اروپائی در اسناد خود در رابطه با مبارزه یونان برای رهایی از یوغ استعمار ترکیه عثمانی بکار میبردند. قدرتهای اروپائی در برافروختن آتش کشمکش های شدید میان ترکیه و یونان نقش مؤثری داشتند و روسیه تزاری و فرانسه و انگلستان و اتریش از این اختلافات بنفع مقاصد سیاسی خود استفاده میکردند.

۶۱- "کنفرانس های لندن": که نمایندگان فرانسه، انگلستان و روسیه در آن شرکت داشتند. در ۱۸۲۷ و ۱۸۲۹ تشکیل یافت و مذاکراتی که در آن صورت میگرفت برگرد مسئله یونان دور میزد. در ۱۸۲۷ قراردادی میان سه دولت مزبور بامضاء رسید که در تاریخ ۴ آوریل ۱۸۲۶ در پترزبورگ مورد تأیید رسمی دولت روسیه قرار گرفت. بموجب این قرارداد - که بدون شرکت نمایندگان ترکیه عثمانی و مردم یونان میان فرانسه و انگلیس و روسیه منعقد شده بود - خود مختاری یونان پذیرفته شده و قرار شد که در کشمکش های میان ترکیه و یونان کمکهای نظامی به یونان انجام گیرد. همچنین در ۲۲ مارس ۱۸۲۹ بموجب موافقت نامه دیگری که در کنفرانس لندن بامضاء رسید، مرزهای یونان تعیین گردید و حکومت سلطنتی برای این کشور مقرر گردید. بدیهی است که این قرار داد نیز بدون تبادل نظر با طرفین خاصه یعنی مردم یونان و دولت عثمانی صرفاً میان قدرتهای اروپائی تنظیم شده بود و بهمین جهت قرار داد های مزبور با مخالفت سرسختانه ترکیه مواجه شد و اقدامات دیپلماتیک فرانسه و انگلستان برای جلب موافقت ترکیه بی نتیجه ماند. در همین ایام جنگ میان ترکیه و روسیه جریان داشت و فرانسه و انگلستان که بخاطر جلوگیری از بسط سلطه روسیه مایل به شکست ترکیه عثمانی نبودند، از انجام اقدامات جدی تری خود داری کردند و تازه بعد از پیروزی روسها

در لشگرکشی ۱۸۲۹، ترکیه از مخالفت شدید خود با استقلال یونان دست برداشت و مجبور شد که تسلیم نظریات فرانسه و انگلیس گردد و استقلال یونان را برسمیت بشناسد.

۶۲- منظور یادداشتی است که نسلرود وزیر امور خارجه روسیه در ۱۱ ژوئن ۱۸۵۳ توسط سفرای روسیه برای کشورهای اروپائی فرستاده و در آن تهدید کرده بود که چنانچه ترکیه سیادت تزار روسیه بر مسیحیان ارتدوکس مقیم ترکیه را برسمیت نشناسد، دولت روسیه "دست با اقدامات شدیدی خواهد زد".

۶۳- "قرارداد کوچک کنارجی": بعد از جنگ (۱۷۷۴-۱۷۶۸) روسیه و ترکیه که به پیروزی روسیه منتهی شد، در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۷۷۴، قراردادی میان طرفین متخاصم منعقد گردید که بموجب آن بخشی از سواحل شمال دریای سیاه - که تا آن زمان متعلق بترکیه بود - به روسیه واگذار شد. علاوه بر این، استقلال شبه جزیره کریمه برسمیت شناخته شد که مقدمه الحاق بعدی آن بروسیه گردید. از این گذشته روسها حق عبور کشتی های تجارتی خود از بغاز بسفور و داردانل را کسب کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند که امتیازاتی به کلیسای ارتدوکس یونانی در ترکیه بدهد که از آن جمله ساختن يك کلیسای ارتدوکس در قسطنطنیه بود.

۶۴- کشمکش های دیرینه میان کلیسای ارتدوکس یونانی و کلیسای کاتولیک رومی که بر سر تصاحب اماکن مقدسه مسیحی در اورشلیم و بیت - الحم وجود داشت، در سال ۱۸۵۰ بار دیگر بوسیله لونی بناپارت دامن زده شد و بزودی باختلافات سیاسی بزرگی میان روسیه - که خود را حامی کلیسای ارتدوکس یونانی قلمداد میکرد و فرانسه که از کلیسای کاتولیک رومی طرفداری مینمود - منجر گردید. ولی در حقیقت طرفین بخاطر

بوقراری سیادت خود در خاور میانه با این دو سائس و تحریکات مذهبی دست یازیده بودند. دولت ترکیه که ابتدا در رابطه با این مسئله روش متزلزل و تردید آمیزی پیش گرفته بود، سرانجام با تقاضای فرانسه موافقت کرد و در عین حال در ۴ ماه مه ۱۸۵۳ - یعنی در ایامی که منشیکوف فرستاده مخصوص روسیه، در ترکیه بسر میبرد - مجبور شد حقوق امتیازات ویژه کلیسای ارتدوکس را در ترکیه تضمین نماید و سلطان عثمانی يك ماه بعد فرمانی در این باره صادر کرد ولی همزمان با آن با پشتیبانی سفرای فرانسه و انگلستان در ترکیه، تقاضای نیکلای اول تزار روسیه مبنی بر به رسمیت شناختن سیادت تزار روسیه بر اتباع ارتدوکس ترکیه را رد کرد.

۶۵- "وصیت نامه پترکبیر": آنچه بنام وصیت نامه پترکبیر ورد زبانهاست در حقیقت يك سند جعلی است که نویسندگان و سیاستمداران اروپای غربی در موارد مختلف بآن استناد میورزند. برای اولین بار در سال ۱۷۹۷، در اروپای غربی ادعا شد که چنین "وصیت نامه" ای موجود میباشد. در ۱۸۱۲ محتویات وصیت ایکه ظاهراً "پترکبیر از خود بر جای گذاشته بود در کتابی که "لسور" نویسنده فرانسوی تحت عنوان "در باره گسترش کشور روسیه از آغاز تشکیل آن تا اوایل قرن ۱۹" نوشته بشود تشریح گردید. اما در ۱۸۳۶ جعلی بودن آنها توسط "گلارد" نویسنده فرانسوی در کتاب "خاطرات شوالیه دوون" بطور مستند افشاء گردید.

۶۶- "وصیت نامه ریشلیو": کشیش و سیاستمدار مرتجع فرانسوی در "وصیت نامه سیاسی" خود بسال ۱۶۳۳، مهمترین اصول سیاست داخلی و خارجی حکومت مطلقه فرانسه را تشریح کرده و کوشیده است که ادعاهای فرانسه در مورد گسترش مرزهای این کشور و سرکردگی آن در - اروپا را، استدلال و توجیه نماید.

۶۷- منظور لشگرکشی ناموفق روسیه برای تصرف خیواست، که

تحت فرماندهی ژنرال پروسکی در سال ۱۸۳۹ صورت گرفت. در همان ایام اولین جنگ انگلیس-افغانستان نیز (از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲) در جریان بود.

۶۸- نیکلای اول تزار روسیه در مذاکراتی که با سیمور سفیر انگلیس در روسیه - در تاریخ ۹ ژانویه ۱۸۵۳ - بعمل آورد، ترکیه را "مرد بیمار" خواند و پیشنهاد کرد که ترکیه میان روسیه و انگلستان تقسیم گردد ولی انگلستان که از یک طرف خواهان وجود یک ترکیه ضعیف بود و از طرف دیگر تمایلی به گسترش قدرت روسیه نداشت با این پیشنهاد مخالفت کرد.

۶۹- اشاره به "کمیته اصلی برای رسیدگی به مسئله دهقانان" است که از ژانویه ۱۸۵۸ به بعد "کمیته سری برای مسئله دهقانان" نامیده میشود. این کمیته در ۳ ژانویه ۱۸۵۷ بدستور الکساندر دوم تحت ریاست شاهزاده اورلف تشکیل گردید و هدف آن تهیه برنامه ای برای اصلاحات ارضی در روسیه بود.

۷۰- اشاره به حوادث انقلاب فرانسه است. در شب ۴ اوت - ۱۷۸۹ مجلس ملی فرانسه تحت فشار افزایش یابنده جنبش دهقانی مجبور شد که تعداد زیادی از باج و خراجهای فتودالی را رسماً "ملغی" شده اعلام دارد. این امتیازات فتودالی بهرحال توسط خود دهقانان عملاً لغو شده بود.

"اعلامیه حقوق بشر و اتباع" در تاریخ ۲۶ اوت ۱۷۸۹ در مجلس ملی فرانسه به تصویب رسید. از جمله نکات مهم این اعلامیه، آن بود که آزادی و حق مالکیت را از حقوق مسلم و خدشه ناپذیر و طبیعی انسان اعلام میکرد.

۷۱- پاپ پیوس نهم بخاطر آنکه از رشد جنبش خلق جلوگیری

نماید، مدت کوتاهی بعد از روی کار آمدنش در سال ۱۸۴۶، انگیزه یک سلسله رفرمهای لیبرالی را مطرح نمود. از آن جمله بودند: عفو عده ای از زندانیان سیاسی و رفع سانسور و غیره.

۷۲- در سال ۱۸۰۷، در پروس وابستگی فردی دهقانان به زمین لغو شد ولی باج و خراجهای فتودالی و سیادت پلیسی و قضائی بر دهقانان همچنان باقی ماند. اگرچه این رفرم، نیمبند و غیر قاطعانه بود ولی با وجود این، مالکین سعی کردند بهر نحو و طریقه ای مانع اجرای آن گردند و نگذاشتند که رفرم مربوط به خود مختاری محلی روستائی بهرحله اجراء درآید و در سال ۱۸۰۸ مالکین موفق شدند که حق تصاحب املاک دهقانانرا بچنگ آورند. اگرچه دهقانان بموجب قانون ۱۸۱۱، حق داشتند خود را از باج و خراجهای فتودالی رها سازند ولی بعلت شرایط دشواری که برایشان قایل شده بودند، عملاً در اکثر موارد دهقانان قادر با استفاده از این حق نبودند. پروسه رهائی دهقانان از وابستگی فتودالی، در پروس مدت مدیدی بطول انجامید.

۷۳- مراسم کرونشئات : در ژوئیه ۱۸۹۱ یک ناوگان نظامی فرانسه وارد کرونشئات شد و مورد استقبال گرمی قرار گرفت و باین ترتیب نزدیکی میان فرانسه و روسیه آشکارا اعلام گردید. همزمان با آن مذاکرات دیپلماتیکی میان فرانسه و روسیه آغاز گردید که بامضای قرارداد مسودت ۱۸۹۲ منتهی گردید. در این قرارداد فرانسه و روسیه متعهد میشدند که در مسایل بین المللی سیاست خود را باصلاح دید یکدیگر تنظیم نمایند و در صورتیکه هر یک از آنها مورد حمله کشور دیگری قرار گرفت، از کمک طرف دیگر قرارداد، برخوردار شود. این قرارداد مرحله مهمی از اتحاد فرانسه و روسیه در ۱۸۹۳ بود.

Jean-Baptiste, Bernadotte

برناردوت

(۱۸۴۴-۱۷۶۴) : مارشال فرانسوی، در جنگهای دوران ناپلئون فرانسوی شرکت داشت. در ۱۸۱۰ شارل سیزده پادشاه سوئد او را بعنوان فرزند خود پذیرفت. سپس ولیعهد و نایب السلطنه سوئد شد و در ۱۸۱۳- در جنگ علیه ناپلئون شرکت کرد و از ۱۸۱۸ تا ۱۸۴۴ بعنوان شارل سیزدهم بر سوئد و نروژ سلطنت نمود.

: Otto, Von Bismarck (۱۸۹۸-۱۸۱۵) بیسمارک

شاهزاده و سیاستمدار پروس، نماینده منافع یونکرهای پروس، از ۱۸۶۲ تا ۱۸۷۱ نخست وزیر پروس بود و پس از تشکیل امپراتوری آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ صدراعظم این کشور بود. بقول لنین، از طریق ضدانقلابی و بشیوه یونکری وحدت آلمان را عملی ساخت و با توسل به جنگ با بین منظور نایل آمد (جنگ ۱۸۶۶ علیه اتریش و کشورهای کوچک آلمانی همدست آن و جنگ (۱۸۷۱-۱۸۷۰) علیه فرانسه). در سیاست داخلی یونکرها و بورژوازی بزرگ را متحد ساخت. قدرت نظامی آلمان را افزایش داد یکی از دشمنان سرسخت طبقه کارگر بود و بالاخره نیز بر سر قانون سوسیالیست ها که با مخالفت شدید کارگران آلمان مواجه شد، سرانجام در ۱۸۹۰ سقوط کرد.

Georges-Ernest, Boulanger

بولانژر

(۱۸۹۱-۱۸۳۷) : ژنرال و سیاستمدار ماجراجوی فرانسوی، وزیر جنگ (۱۸۸۶ و ۱۸۸۷) سعی میکرد که بکمک تبلیغات انتقام جویانه ضد آلمان، دیکتاتوری نظامی خود را در فرانسه برقرار سازد.

Viscount-Henry-Jone, Palmerston

پالمرستون

فهرست اسامی

الف

George-Hamilton, Aberdeen

آبردین

(۱۸۶۰-۱۷۸۴) : سیاستمدار توری انگلیسی که از ۱۸۵۰ رهبر پلیت ها شد. در سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ و ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۶، وزیر امور خارجه و از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ نخست وزیر کابینه ائتلافی انگلستان بود.

ابراهیم پاشا : (۱۸۴۸-۱۷۸۹) فرمانده نظامی مصری، پسر خوانده محمد علی پاشا خدیو مصر بود. فرماندهی لشکریان ترکیه علیه قیام مردم یونان در سالهای ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۸ را بعهده داشت، فرمانده کل ارتش مصر در جنگ با ترکیه (در سالهای ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ و ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱) بود.

: Adam, Smith (۱۷۹۰-۱۷۲۳) آدام اسمیت

مهمترین اقتصاد دان انگلیسی قبل از ریکاردو. او تجربیات دوران مانو-فاکتوری سرمایه داری و سیستم کارخانه ای در حال تکوین را تعمیم داد و به اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی شکل تکامل یافته ای بخشید.

Jares-Bruce, Elgin

الچین

(۱۸۶۳-۱۸۱۱) : دیپلمات انگلیسی، سفیر تام الاختیار انگلستان در چین (۱۸۵۸-۱۸۵۷) و نایب السلطنه هند (از ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۳).

: Alexej, Orlov اورلوف

سیاستمدار و فرمانده نظامی، رئیس هیئت نمایندگی دولت روسیه در کنفرانس پاریس (۱۸۵۶) بود.

بوتسودی بورگو ، Karl-Andreas-Ossipowitsj, Pozzo

Diborgo ( ۱۸۴۲ - ۱۷۶۴ ) : دیپلمات روسی ، اصلاً "اهل

کورزیکای فرانسه ( زادگاه ناپلئون ) بود و بعد سفیر روسیه در پاریس شد

( ۱۸۱۴ تا ۱۸۳۵ ) و از ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۹ نیز سفیر روسیه در لندن بود .

پوشکین ، Alexander, Pushkin ( ۱۷۹۹ تا ۱۸۳۷ ) :

شاعر معروف روسی که در ۳۸ سالگی ضمن یک دوئل بقتل رسید .

ت

تالیراند ، Charles, Perigord-Talleurand

( ۱۷۵۴ - ۱۸۳۸ ) : شاهزاده فرانسوی ، دیپلمات ، از ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹

و از ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۷ و همچنین در ۱۸۱۴ تا ۱۸۱۵ وزیر خارجه فرانسه

بود . بعد از شکست ناپلئون بعنوان نماینده فرانسه در کنفرانس ویسین

شرکت کرد و بعد ها ( از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ ) سفیر فرانسه در لندن بود .

توگوت ، Johan, Thugut ( ۱۷۳۶ - ۱۸۱۸ ) :

شاهزاده اتریشی ، سیاستمدار و دیپلمات ، سفیر اتریش در دربار عثمانی

( ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۶ ) و از ۱۷۹۴ تا ۱۸۰۰ وزیر امور خارجه امپراتوری

اتریش بود .

تیشومیرف ، Lew-Alexandrowitsho Mirow

( ۱۸۵۲ - ۱۹۲۳ ) : ناشر روسی ، ابتدا عضو با نفوذ نارودنیک‌ها بود

ولی بعداً به جنبش انقلابی خیانت کرد و در اواخر سالهای هشتاد و نهم

نوزدهم طرفدار تزار شد .

د

دانیلسون ، Nikolai-Francewitsch, Danielson

( ۱۸۴۴ - ۱۹۱۸ ) : اسم مستعارش نیکلای-ااون بود : نویسنده و

اقتصاددان روسی . یکی از ایده اولوگ‌های خلقیون در دهه‌های قرن هشتم

( ۱۸۶۵ - ۱۷۸۴ ) : سیاستمدار انگلیسی ، ابتدا عضو حزب توری بود و

از ۱۸۳۰ رهبر جناح راست حزب ویگ شد از ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۸ معاون

وزارت جنگ بود از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ ، از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۱ و از ۱۸۴۶

تا ۱۸۵۱ وزیر امور خارجه و از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ وزیر کشور و از ۱۸۵۵ تا

۱۸۵۸ و از ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۵ نخست وزیر انگلستان بود .

پاول اول ، ( ۱۸۰۱ - ۱۷۵۴ ) از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱ تزار روسیه بود .

پاولف ، Porkofe, Pawlof ( ۱۷۹۶ - ۱۸۶۹ ) :

ژنرال روسی در جنگ کریمه فرمانده ارتش روسیه در اطراف دانوب و در

شبه جزیره کریمه بود .

پتر سوم ، ( ۱۷۶۲ - ۱۷۲۸ ) تزار روسیه مدت کوتاهی بر روسیه

سلطنت کرد ( ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۲ ) .

پتر کبیر یا پتر اول ، ( ۱۷۲۵ - ۱۶۷۲ ) : تزار روسیه از ۱۶۸۲

یعنی از سن ده سالگی تا ۱۷۲۵ بر روسیه سلطنت کرد .

پله خانف ، Georgij-Walentinowitsch, Plechanow

( ۱۸۵۶ تا ۱۹۱۸ ) : یکی از رهبران برجسته جنبش کارگری روسیه و

بین المللی ، فیلسوف و مبلغ مارکسیسم در روسیه . بعد از قطع رابطه با

خلقیون روسیه ، اولین تشکیلات مارکسیستی روسیه را بنیان گذاری کرد .

( گروه رهائی کار ) و در سالهای هشتاد و نود قرن نوزدهم بر علیه - نارو -

دنیک‌ها بشدت مبارزه کرد و با اوپورتونیزم و رویزیونیسم در جنبش

جهانی کارگری مبارزه کرد ولی بعد ها به منشویکها پیوست و در جنگ

جهانی اول گرفتار سوسیال شوونیزم شد .

پروفسکی ، Wassili-Alexejewitsch, Perowski

( ۱۸۵۷ - ۱۷۹۵ ) : ژنرال روسی ، مدتها حکمران نواحی آسیای مرکزی

روسیه تزاری بود ، فرماندهی ارتش روسیه در لشکرکشی به خیوه را بعهده داشت .



و نهم روسیه بود و سالها با مارکس و انگلس مکاتبه داشت سه جلد " سرمایه " مارکس را بروسی ترجمه کرد ( جلد اول را با اشتراک لویاتین ) .

دوندا ، Henry-Viscount, Dundas  
( ۱۸۱۱ - ۱۷۴۲ ) : سیاستمدار انگلیسی ، وزیر کشور ( ۱۷۹۴ - ۱۷۹۱ )  
رئیس شورای نظارت بر امور مربوط به هندوستان ( ۱۸۰۱ - ۱۷۹۳ ) وزیر  
جنگ ( ۱۸۰۱ - ۱۷۹۴ ) .

دی بیچ ، Iwan-Iwanowitsh, Diebitsh  
( ۱۸۳۱ - ۱۷۸۵ ) شاهزاده روسی ، فلد مارشال ، فرمانده قوای روسیه  
در جنگ ۱۸۲۹ - ۱۸۲۸ با ترکیه . فرمانده کل قوای روسیه ، سرکوب کننده  
قیام ۱۸۳۱ - ۱۸۳۰ لهستان .

رد کلیف ، Viscount-Stratford, Deredcliffe  
( ۱۸۸۰ - ۱۷۸۶ ) دیپلمات انگلیسی ، سفیر انگلستان در ترکیه ۱۸۱۰  
تا ۱۸۱۲ ، ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۸ و ۱۸۴۱ تا ۱۸۵۸ .  
رشید پاشا ، ( ۱۸۵۸ - ۱۸۰۲ ) : سیاستمدار ترک . چندین بار  
مشاور اعظم سلطان عثمانی بود ، وزیر خارجه ترکیه و عثمانی .  
ریچارد اول یا ریچارد شیردل ، ( ۱۱۹۹ - ۱۱۵۷ ) : از ۱۱۸۹  
تا ۱۱۹۹ پادشاه انگلستان بود .

ریشلیو ، Armand-Jean-Richelieu  
( ۱۶۴۲ - ۱۵۸۵ ) : سیاستمدار فرانسوی در دوران حکومت مطلقه ،  
کشیش مرتجع .

ز  
زامویسکی ، Wladyslaw, Zamoyski  
( ۱۸۶۸ - ۱۸۰۳ ) : سیاستمدار لهستانی ( ۱۸۶۸ - ۱۸۰۳ ) : در

قیام ۱۸۳۱ لهستان شرکت داشت و بعد از سرکوبی قیام بعنوان یکی از  
رهبران سلطنت طلبان محافظه کار لهستانی در فرانسه زندگی میکرد . در  
ایام جنگ کریمه سعی کرد یک لژیون لهستانی علیه روسیه تشکیل بدهد .

ژ  
ژوزف دوم ، ( ۱۷۹۰ - ۱۷۴۱ ) : فرزند ماریا ترزا امپراتور  
اتریش از ۱۷۸۰ تا ۱۷۹۰ امپراتور اتریش و از ۱۷۶۵ تا ۱۷۹۰ —  
امپراتور رایش مقدس رومی ملت آلمان بود .

س  
سا سولیچ ، Vera-Iwanowna, Sassulitsh  
( ۱۹۱۹ - ۱۸۵۱ ) : یکی از رهبران جنبش خلقیون روسیه که بعد ها  
عضو جنبش سوسیال دمکراسی روسیه شد . یکی از بنیان گذاران گروه  
مارکسیستی " رهائی کار " بود و بعد ها به منشویکها پیوست .

سیمور ، Sirgeorg-Hamilton, Seymour  
( ۱۸۸۰ - ۱۷۹۷ ) : دیپلمات انگلیسی ، سفیر انگلیس در پترزبورگ از  
۱۸۵۱ تا ۱۸۵۴ .

سنت سیمون ، Claude-Henri, Saint-Simon  
( ۱۸۲۵ - ۱۷۶۰ ) : سوسیالیست خیالپرداز فرانسوی .

سپهیدا ، Nadeshda-Konstantinowna, Sihida  
( Malaksiano ) ( ۱۸۸۹ - ۱۸۶۲ ) : زن انقلابی معسروف  
روسی ، عضو حزب نارود نیکی ، در زندان تزار در زیر شکنجه جان داد .

ش  
شارل دهم ، ( ۱۸۳۶ - ۱۷۵۷ ) : در اثر انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰  
از سلطنت برکنار شد .

شاتوبریان ، Francois-Rene, Chateaubriand

( ۱۸۴۸ - ۱۷۶۸ ) : نویسنده فرانسوی ، سیاستمدار و دیپلمات مرتجع ،

از ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۴ وزیر امور خارجه فرانسه بود .

شوارتسنبرگ ،  
Fridrich, Schwarzenberg  
( ۱۸۷۰ - ۱۸۰۰ ) : شاهزاده و افسر نظامی اتریشی . بعد ژنرال  
ارتش اتریش شد و قیام هقانی کالیزرا سرکوب کرد ( ۱۸۴۶ ) و در ۱۸۴۹ در  
سرکوبی انقلاب مجارستان شرکت داشت .

شوالف ،  
Pjoter-Pawlowitsh, Schuwalow  
( متولد ۱۸۲۴ ) : سیاستمدار روسی . رئیس کمیته اشراف برای تدارک  
وسایل الغای سرواژ در روسیه .

شوارتسنبرگ ،  
Felix, Schwarzen Berg  
( ۱۸۵۲ - ۱۸۰۰ ) : سیاستمدار اتریشی دیپلمات ، بعد از سر-  
کوبی قیام اکتبر ۱۸۴۸ وین نخست وزیر و وزیر امور خارجه اتریش شد .

ع  
عبدالمجید ، ( ۱۸۲۳ تا ۱۸۶۱ ) : از ۱۸۳۹ تا ۱۸۶۱ -  
سلطان ترکیه عثمانی بود .

ف  
فریدریش دوم یا فریدریش کبیر ( ۱۷۸۶ - ۱۷۱۲ ) ، از ۱۷۸۰  
تا ۱۷۸۶ پادشاه پروس بود .

فریدریش هفتم ، ( ۱۸۰۸ - ۱۸۶۳ ) : از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۳ -  
پادشاه دانمارک بود .

فریدریش ویلهلم اول ، ( ۱۷۴۰ - ۱۶۸۸ ) : از ۱۷۱۳ پادشاه پروس  
فریدریش ویلهلم دوم ، ( ۱۷۹۲ - ۱۷۴۴ ) از ۱۷۸۶ تا ۱۷۹۷  
بر پروس سلطنت کرد .

فریدریش ویلهلم سوم ، ( ۱۸۴۰ - ۱۷۲۰ ) : از ۱۷۹۷ تا ۱۸۴۰

پادشاه پروس بود .

فریدریش ویلهلم چهارم ، ( ۱۸۶۱ - ۱۷۹۵ ) : از ۱۸۴۰ تا  
۱۸۶۱ بر پروس سلطنت کرد .

فلروسکی ،  
Flerowski ، اسم مستعار  
Wassili-Wassiljewitsh, Berwi  
( ۱۹۱۸ - ۱۸۲۹ ) : جامعه شناس و اقتصاد دان روسی ، دموکرات روشنگر ،  
نماینده سوسیالیزم تخیلی خلقیون روسیه .

فواد افندی ، ( ۱۸۶۹ - ۱۸۱۴ ) : سیاستمدار ترک ، درسا -  
لهای پنجاه و شصت قرن نوزدهم چندین بار مشاور اعظم و وزیر خارجه  
ترکیه عثمانی .

ک  
کائوتسکی ، Karl, Kautsky ( ۱۹۳۸ - ۱۸۵۴ ) :  
تئوریسین حزب سوسیال دمکرات آلمان و انترناسیونال دوم . از ۱۸۸۳ تا  
۱۹۱۷ سردبیر نشریه "عصر جدید" ارگان تئوریک حزب سوسیال دمکرات  
آلمان بود . کائوتسکی تا اوایل سالهای نود قرن نوزدهم مارکسیست بود و  
خدمات عظیمی برای اشاعه مارکسیسم انجام داد ولی بعداً "روزیونیست  
شد و سعی کرد محتوی انقلابی مارکسیسم را ذایل سازد و بعد از آغاز  
جنگ بین الملل اول کار فضاحت نظریات روزیونیستی او بالا گرفت بطوریکه  
لنین او را "کائوتسکی مرتد" نامید .

کاترینای دوم ، یا کاترین دوم ( ۱۷۹۶ - ۱۷۲۹ ) : از ۱۷۶۲ -  
تا ۱۷۹۶ تزار روسیه بود .

کنان ، George, Kennan ( ۱۹۲۴ - ۱۸۴۵ ) : روز-  
نامه نگار و سیاح و جهانگرد محقق آمریکائی در ۱۸۸۶ - ۱۸۸۵ سفری  
به سیبری کرد و مشاهدات خود را در یک سلسله مقاله تحت عنوان "سیبری

و سیستم تبعید \* منتشر ساخت \*

کنستانتین، Pawlowitsh, Konstantin  
(۱۸۳۱ - ۱۷۷۹) : شاهزاده روسی ، دومین پسر پاول اول تزار روسیه ، از ۱۸۱۴ فرمانده کل قوای لهستان و حکمران لهستان بود .

کود رینگتون، Sir Edward, Codrington  
(۱۸۵۱ - ۱۷۷۰) : دریاسالار انگلیسی ، در نبرد دریائی ناوارینو (۱۸۲۷) فرمانده نیروی دریائی روسیه ، فرانسه و انگلستان برضد ترکیه و مصر بود .

کونلی، Arthur, Conolly (۱۸۴۲ - ۱۸۰۷) : افسر انگلیسی ، در ۱۸۴۰ سفیر انگلیس در خیوه شد و در ۱۸۴۱ در بخارا دستگیر شد و بقتل رسید .

### گ

گارا شانین، Ilja, Garaschanin (۱۸۷۴ - ۱۸۱۲) : سیاستمدار لیبرال صربستان ، از ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۲ و ۱۸۵۸ تا ۱۸۵۹ وزیر کشور صربستان بود ، ۱۸۵۳ - ۱۸۵۲ و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۷ رئیس هیئت دولت و وزیر امور خارجه . در سالهای پنجاه روش ضد روسی پیش گرفت و بعداً \* از ترس روسیه تزاری خواستار نزدیکی صربستان بروسیه شد .  
گاریبالدی، Menotti, Garibaldi (۱۹۰۳ - ۱۸۴۰) : فرزند گاریبالدی معروف بود ، در جنگهای رهائی بخش ملی ایتالیا شرکت داشت و در جنگ فرانسه و آلمان بطرفداری از فرانسه می جنگید . بعدها کارفرما شد و از ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۰ نماینده مجلس ملی ایتالیا بود .

گلادستون، William-Ewart, Gladston  
(۱۸۹۸ - ۱۸۰۹) : سیاستمدار انگلیسی ، از رهبران برجسته حزب توری بود و بعداً \* عضویت گروه پلیت ها در آمد و در نیمه دوم قرن نوزدهم

رهبر حزب لیبرال انگلیس شد . از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۴ و ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵  
و ۱۸۸۶ و باز از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴ . نخست وزیر انگلیس بود .

گلوکسبورگ، Christian Vongluecksburg  
(۱۹۰۶ - ۱۸۱۸) : از ۱۸۶۳ تا ۱۹۰۶ تحت نام کریستیان نهم بر دانمارک سلطنت کرد .

گورچاکف، Michail-Dmitrijewitsh, Gortshakow  
(۱۸۶۱ - ۱۷۹۳) : ژنرال روسی ، فرمانده قوای روسیه در سواحل دانوب ، فرمانده کل قوای روسیه در جنگ کریمه ، حاکم کل لهستان (۱۸۵۶ تا ۱۸۶۱) .

گوستاو سوم، (۱۷۹۲ - ۱۷۴۶) : از ۱۷۷۱ تا ۱۷۹۲ پادشاه سوئد بود .

### ل

لانسکوی، Sergey, Lanskoj (۱۸۶۲ - ۱۷۸۷) : سیاستمدار روسی ، از ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۱ وزیر کشور ، در الغای سرواژدر روسیه سهم بسزائی داشت .

لئوپولد اول، (۱۸۶۵ - ۱۷۹۰) : از ۱۸۳۱ تا ۱۸۶۵ پادشاه بلژیک بود .

لوئی فیلیپ، دوک اورلئان (۱۸۵۰ - ۱۷۷۳) : از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ پادشاه فرانسه بود .

لوئی ناپلئون، یا ناپلئون سوم (۱۸۷۳ - ۱۸۰۸) : پسر برادر ناپلئون اول از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ رئیس جمهور فرانسه بود . سپس کودتا کرد و خود را امپراتور فرانسه نامید و از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ بر فرانسه سلطنت کرد . در جنگ آلمان و فرانسه دستگیر شد و با آلمان با سارت برده شد .

لیون . Christofer, Lieven ( ۱۸۳۹ - ۱۷۷۴ ) :  
د بلما - روسیه ، سفیر روسیه در برلن و لندن ( از ۱۸۱۲ تا ۱۸۳۴ ) .

۴  
ماریا نرزا ، ( ۱۷۸۰ - ۱۷۱۷ ) : امپراتور اتریش ( از ۱۷۴۰ تا ۱۷۸۰ ) و امپراتور رایش مقدس رومی ملت آلمان ( از ۱۷۶۵ تا ۱۷۸۰ )

مارینی Giuseppe, Mazzini  
( ۱۸۷۲ - ۱۸۰۵ ) : انقلابی بورژوا - دموکرات ایتالیائی یکی از رهبران جنبش رهایی بخش ملی در ایتالیا ، در ۱۸۴۹ رئیس حکومت موقتی جمهوری روم شد ، در سالهای پنجاه علیه دخالت های فرانسه در امور ایتالیا فعالیت کرد . در ۱۸۷۱ بمخالفت با کمون پاریس و شورای کل انترناسیونال تبلیغاتی براه انداخت و مانع رشد جنبش مستقل کارگری ایتالیا شد .

مترینخ Clemens, Metternich  
( ۱۸۵۹ - ۱۷۷۳ ) : شاهزاده اتریشی ، سیاستمدار و دیپلمات ، از ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۱ وزیر خارجه اتریش بود و از ۱۸۲۱ تا ۱۸۴۸ وزیر خزانه داری .

محمد علی پاشا ، ( ۱۸۴۹ - ۱۷۶۹ ) : خدیو مصر ، از ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۹ ، فرمهایی در مصر بعمل آورد در سالهای ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ و ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ با سلطان عثمانی جنگید تا مصر را از ترکیه جدا سازد .

منشویکف Alexander, Menshikow  
( ۱۸۶۹ - ۱۷۸۷ ) : شاهزاده روسی ، سیاستمدار و ژنرال در ۱۸۵۳ - سفیر تام الاختیار روسیه در ترکیه بود ، فرمانده کل قوای زمینی و دریائی روسیه در جنگ کریمه ( ۱۸۵۳ - ۱۸۵۵ ) .

مولتکه Helmuth-Karl, Moltke ( ۱۸۹۱ - ۱۸۰۰ ) :

فلد مارشال پروسی ، نویسنده نظامی ، ایده لوگ میلیتاریسم و شوونیسم پروسی بود . از ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۹ در ارتش ترکیه خدمت کرد . از ۱۸۵۷ تا ۱۸۷۱ فرمانده کل قوای پروس و از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۸ رئیس ستاد ارتش امپراتوری آلمان بود .

موروس ، یا مور Sirthomas, Morus  
( ۱۵۳۵ - ۱۴۷۸ ) : سیاستمدار و نویسنده انسان دوست انگلیسی ، نماینده کمونیزم تخیلی .

ن  
ناپلئون بناپارت ، یا ناپلئون اول ( ۱۸۲۱ - ۱۷۶۹ ) : از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۴ و سپس مدت کوتاهی در ۱۸۱۵ امپراتور فرانسه بود .  
نسلرود ، Karl-Wassilewitsch, Nesselrode  
( ۱۸۶۴ - ۱۷۸۰ ) : سیاستمدار روسی ، دیپلمات ، از ۱۸۱۶ تا ۱۸۵۶ وزیر امور خارجه روسیه بود .

نیکلای اول ، ( ۱۸۵۵ - ۱۷۹۶ ) : از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ تزار روسیه بود و بعد از شکست در جنگ کریمه خود را مسوم کرد .  
نیکلای دوم ، ( ۱۹۱۸ - ۱۸۶۸ ) : از ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۷ تزار روسیه بود و بعد از انقلاب کبیر اکتبر ابتدا زندانی و سپس اعدام شد .

و  
ولینگتون ، Arthur, Wellington ( ۱۸۵۲ - ۱۷۶۹ ) :  
فرمانده نظامی و سیاستمدار روسی ، عضو حزب توری ، در جنگهای ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۴ اعلیه ناپلئون فرماندهی ارتش بریتانیا را بعهده داشت . از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ نخست وزیر و از ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۵ وزیر امور خارجه انگلستان بود .  
ویلهم اول ، ( ۱۸۸۸ - ۱۷۹۷ ) : از ۱۸۶۱ تا ۱۸۸۸ پادشاه پروس و از ۱۸۷۱ ببعده امپراتور آلمان .

ویلهم سوم، (۱۷۰۲ - ۱۶۵۰) : از ۱۶۷۲ تا ۱۷۰۲ حاکم

هلند و از ۱۶۸۹ تا ۱۷۰۲ پادشاه انگلستان بود .

ویلهم چهارم، (۱۸۳۷ - ۱۷۶۵) : پادشاه انگلستان و ایرلند

و از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۷ پادشاه هانور بود .

ه

هنلی، Joseph-Warner, Henley

(۱۷۹۳ - ۱۸۸۴) : سیاستمدار بریتانیایی، عضو حزب توری، رئیس

اطاق تجارت انگلیس بود .

ی

یه، Yeh (Ye Mingchen) (۱۸۵۹ - ۱۸۰۷) :

حاکم ایالت کوانگ تونگ و کوانگ سی در چین بود . که اختلافاتش با  
مأمورین انگلیسی نقش بزرگی در بروز جنگ چین و انگلستان داشت .

یورکهارت، Davis, Urquhart (۱۸۷۷ - ۱۸۰۵) :

دیپلمات انگلیسی، سیاستمدار و نویسنده مرتجع، طرفدار متعصب ترکیه  
عثمانی، حزب توری و پارلمان انگلیس بود و در سالهای ۳۰ قرن نوزدهم  
مأموریتهای دیپلماتیکی در ترکیه بعهدده داشت .

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)

کتابهایی که تاکنون منتشر شده است

- ۱- ماتریالیسم و امپریوکریتیسم و-ای - لنین
- ۲- درباره برنامه حزب مارکس - انگلس - لتین
- ۳- تاریخچه اول ماه مه
- ۴- برگزیده آثار روزا لوگزامبورگ روزا لوگزامبورگ
- ۵- پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- ۶- درباره رهایی زن و-ای - لنین
- ۷- زندگی، آثار و فعالیت مارکس، انگلس جلد اول
- ۸- زندگی، آثار و فعالیت مارکس، انگلس جلد دوم
- ۹- دایک (مادر) به زبان کردی گورکی
- ۱۰- درباره جنبش چپ انقلابی شیلی "میر"
- ۱۱- خاطرات من از لنین کلارا زتکین و دو مقاله از
- ۱۲- جنگ خلق - ارتش خلق جیپ
- ۱۳- افشاگریهایی درباره محاکمه کمونیستها در کلن مارکس
- ۱۴- کودتای شیلی (یا وقتی که زنان بورژوازی به خیابان سرازیر میشوند) میشل ماتلار
- ۱۵- انقلابهای ۴۹ - ۱۸۴۸ مارکس - انگلس
- ۱۶- اتحادیه کمونیستها چارتیستها مارکس - انگلس
- ۱۷- گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهارم حزب کمونیست ویتنام

لهدوان